

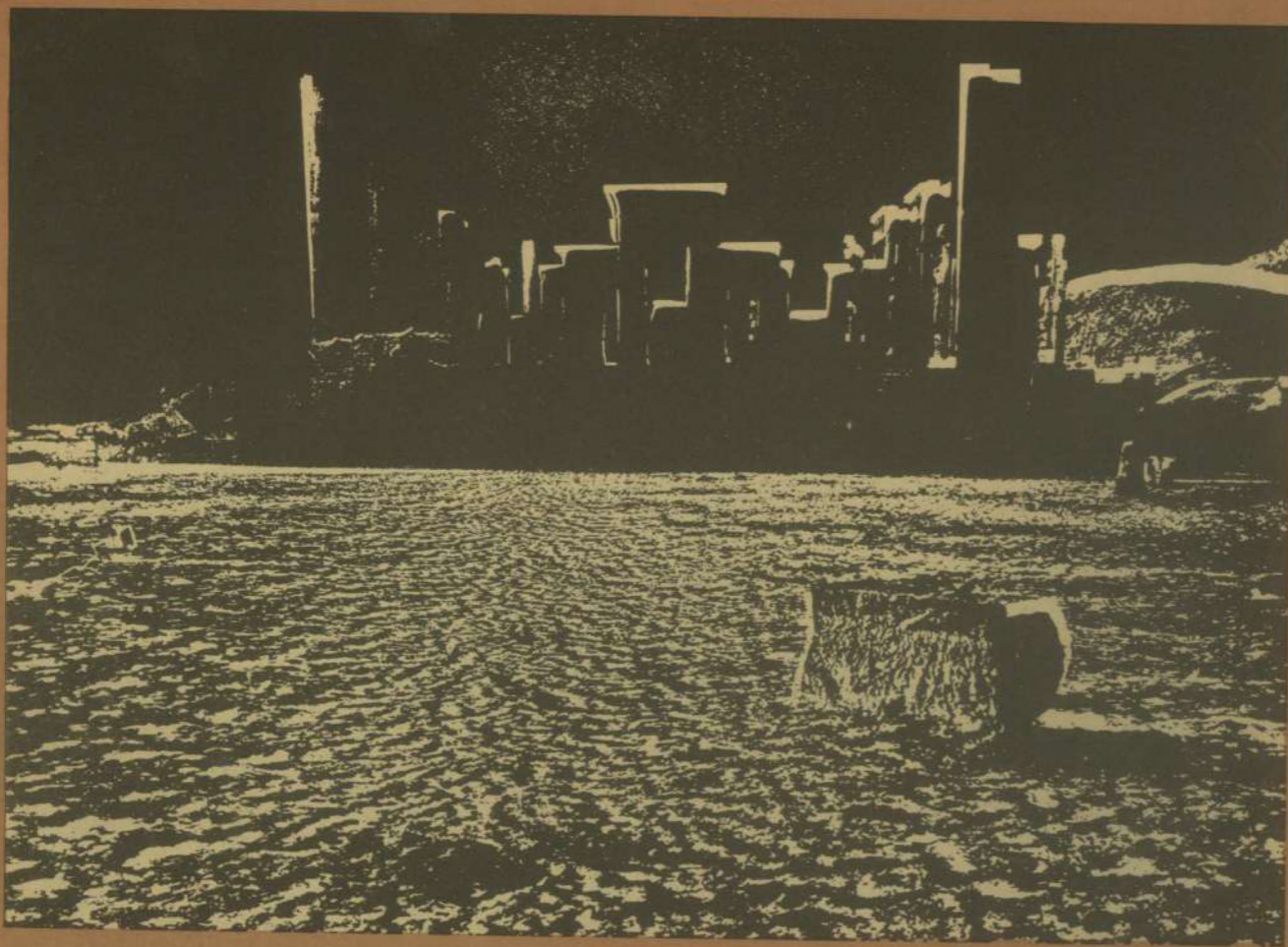
# تئاتر

سال اول - شماره بیست و یکم - ۲۱ مردادماه ۱۳۵۰ بهای ۱۵ ریال

جدول و شرح کامل برنامه‌های این هفته تلویزیون و رادیو

# چرا مردم ایران جشن می گیرند؟

از دکتر فرهوشی: استاد دانشگاه تهران



سامان ایشان را از نیمه سیاهان نافرینخته افریقائی نیندارند. این جشن فریاد رسائی است بگوشتن جهانیان تا دیگر در دائره المعارف بزرگی چون لاروس، دانشمند بزرگ ما ابعلی سینا را که جهان مدیون دانش اوست قرب نداشتند. ما این جشن را برای آن میگیریم که در جهان بزرگ امروز بیشتناستامه زبکی تکمیل. کشورهای کوچک و نوسیده جهان حرکت برای خود تاریخ ساختهاند و از اساتیر ملت‌های مجاور باری چستماند تا برای خود شخصیت کهنسال فراهم سازند و سپس بر پایه آنها جشن‌های ملی خود را که یکی از بزرگترین عوامل بقای هر ملتی است، بر پا ساخته‌اند و ما بی‌آنکه نیازی به ساختن تاریخ داشته باشیم، حقایق روشن تاریخ خود را به جهانان عرضه میداریم تا فراموشی نکند که ما همان اریاها هستیم که در کوشه و کنار تاریخ هر ملت فرهیخته‌ای دیده‌شود. همان «آریائی» که بمعنای نجیب‌زاده و آزاده و سرور، همه روزه در میان صفحات تاریخ بگوشتن صدها میلیون فرزندان آسان میخورد. و در این باره باز سخن ما داریم ...

هستم و به ایرانی بودن خود می‌بالیم، اگر در میان فرهنگ تاریخ گذشته، در افشوام گوناگونی که سرزمین ما ناخته‌اند، مستهک نگه‌سایم، اگر من و شماست چنانکه امروزه هستیم وجود داریم، بخاطر آنست که روزی فردی نیرومند، خاتمانی برای ما ساخت و بریند های انرا چنان استوار کرد که تا با امروز بایدار مانده‌ایم. چه با ملت‌ها که آمده‌اند و روزی چند برصحنه تاریخ، خوش‌درختیمند و نابود گشتند، ولی پایه و اساسی که کوریش بزرگ برای ملت ایران بنیاد نهاد چنان سترگ و سخت بود که در برابر طوفانهای بزرگ تاریخی از هم ننگست. ما مدیون او هستیم. سایه بزرگواری او همواره بر فراز ایران زمین گسزده است و ما یاد او را گرامی میداریم و برای سیاسی از او جشن می‌گیریم. ما ملتی کهنسال هستیم، بدران ما در جریان تاریخ، برای تمدن و فرهنگ بشری، پایه‌ای ارجمند و والا برافکنده‌اند و میراث کهن ایرانی در پیشبرد تمدن و فرهنگ جهانی سهم بزرگ دارد و ما بیا این افتخار و بخاطر آنکه کوشش همه ملت ایران را در سابقان دراز تاریخ بگوشتن جهانیان برسانیم جشن میگیریم. جشن می‌گیریم تا دیگر دانشجویان ما در میان کشورهای اروپائی از ناشناخته بودن ایران کهنسال رنج نبرند و مردم آن

آزاد یا همه خصوصیات ملی آنکاهداشته وبه ما سپرده‌اند. این جشن همچنانکه بسیاری بزرگداشت کوریش و داریوش و دیگر بزرگان تاریخ است، برای فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و نظامی نیز هست زیرا جشن ایران دوهزار و پانصد ساله است. این جشن تنها برای سیاسی از کوریش نیست، سیاسی از همه بزرگدگان ملت است از روزی که «فروردیش» و «دیوکو» بنیاد پادشاهی ایران را گذاشتند تا به روزگار کوریش و داریوش و تا با امروز. همگی باید به بیشباز این جشن بزرگ ملی بشناسیم، همه در خود احساس جشن بمعنی واقعی کلمه کنیم و واژه جشن چیزی چیز ستایش برای ایراز سیاسی و حق‌شناسی نیست و حق‌شناسی و سیاسی از خصوصیات ملی ماست. سیاسی کسانی رامیداریم که بیا نیکی کرده‌اند، بیا چیزی آموخته‌اند و این عز و بوم و این خان و مان را حفظ کرده‌اند و دانشان را گرامی میداریم. برفراز همه این زنان و مردان بزرگ، کوریش بنیانگذار شاهنشاهی فراز دارد. او درسروحه تاریخ بشر همچون گوهری بکنا مردخشد. دانشمندان و مورخان جهان بر آند که هیچ‌فرمانروایی باندازه او محبوب دوست و دشمن نبوده است. امروز اگر ملت

ملت ایران در استان جشن بزرگ فرار گرفته است، جشن که باندازه بوروز ایرانی مقدس و شگوفمند است. این جشن، جشن قوم و ملت ماست و هوایرانی در هر جا که باشد این روز جشن را که روز یادبود همه کسانی است که در تکفاداشت ملت ما کوشیده‌اند، گرامی خواهد داشت. در این جشن بیاد همه رانعمردان و بزرگمردانی خواهیم بود که مشعل فروزان فرهنگ و تمدن ما را برافروختند و تا با امروز با همه سختی‌های که برای این ملت پیش آمده است انرا فروزان نگاه داشتند و به ما باز سپردند. این جشن سیاسی است برای فرورهای بدران و نیاکان ما و این در میان قوم ایرانی رسمی و سنتی دیرینه است که جشن می‌گرفتند و بدران و نیاکان را تقدیس می‌کردند و سیاسی ایشان می‌داشتند. این جشن برای همه ماست و بخاطر همه ایرانیانی است که در طول فزون متوالی، حرکت یمنوعی در حفظ و حراست این سرزمین کسوشیده‌اند. این جشن همان گونه که بیاد بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران است، بیادگار سرباز گمنامی نیز هست که در میان سپاه کوریش برای آزادی بابل جنگیده و کشته شده است و نیز برای همه مردان و زنانی است که ایران ما را تا با امروز کسوروی

## آقای تماشا



از مطالب این شماره:

- ۳ ساعت در ضیافت بزرگ مجله تماشا
- رفته‌ها که نمی‌آیند (داستان)
- گفتگویی با ناولین بانجه‌بان
- توفان: از کارل فالنتین
- تلویزیون در شهر زیبا و کهن رضائیه
- نقد و معرفی کتاب
- ارسن‌ولز: غولی با دسته‌گل
- کوستاگاوراس
- نو عروس گمشده (یاورقی ما)
- - فیلماز
- نامه‌هایی به سه سردبیر
- ورزش
- کلودیا کاردینا، پناه ...

- گشتی در قسمت دوبلاژ تلویزیون
- تمدن از دیدگاه کنت کلارک
- تابستان و علال تهران
- یک زندگی که بی‌رنگ شد ...
- زندگی. داستانی از لیم، او. فلاهرتی
- سیرک بزرگ جادویی در جشن هنر

از شماره آینده، یکی از بزرگترین آثار سیاسی و تاریخی قرن، از نویسنده‌ای که جهان‌اورا ستایش کرده است بصورت یاورقی در مجله تماشا منتشر خواهد شد.

- مسابقه کورش‌ها ..
- تماشای جهان در یک هفته
- تکه تکه ...
- و ...

# تماشا ۲۱

- صاحب امتیاز و مسئول: رضا طبیبی
- زیر نظر: ایرج گرگین
- طرح و تنظیم: فباد شیوا با همکاری هیله‌اوارطابیان
- امپی‌ها: دفتر مجله تماشا
- دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون
- صندوق پستی: ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن ۶۲۱۱۰۵
- چاپ: زیبا تلفن ۲۰۱۲۷ - ۲۱۶۹۵۴



روی جلد: صحنه‌ای از نمایش ویبرورامین در جشن هنر سال ۱۹ بمناسبت نزدیکی پنجمین جشن هنر

# در شهر زیبا و کهن رضائیه دومین مرکز تلویزیونی ایران چگونه کار می‌کند؟

\* سه‌سال پیش در یکروز گرم نیمه تابستان بود که تلویزیون آذربایجان غربی - مرکز رضائیه کار خود را با ۱۵ نفر کارمند آغاز کرد و اینک بیش از ۶۰ نفر در قسمت‌های فنی، خبری، اداری، و تولید برنامه‌های آن مشغول کار هستند. و در حدود ۲۰ نفر نیز خارج از کادر سازمانی با این مرکز همکاری نزدیک و مداوم دارند. بیاد می‌آوریم که این مرکز کار خود را با سه ساعت برنامه در روز شروع کرد، و اکنون روزانه شش ساعت وسی دقیقه برنامه پخش میکند.

در واقع روز ۱۸ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ یکی از روزهای برجسته در تاریخ حیات تلویزیون ملی ایران بشمار می‌آید. در این روز نخستین مرکز شهرستانی تلویزیون ملی ایران در شهر رضائیه بنام علیاحسرت‌شهبانوی ایران‌گشایش یافت. این مرکز از روز هجدهم تیر ماه همانسال پخش برنامه‌های آزمایشی خود را آغاز کرده بود.

درباره‌ی رضائیه چند سال پیش شنیده بودیم که پاریس ایران است! اما بهر حال باید بگویم که استقبال مردم از تلویزیون، و نحوه‌ی عمل و کارکرد خود تلویزیونی‌ها، با اندازه‌ی کافی درخشان و چشمگیر بوده است، هر چند که پاریس نباشد، و فقط یک رضائیه باقی بماند، که شهر زیبایی است با تاریخی کهن.

مرکز رضائیه در سال ۴۷ بطور متوسط ماهی ۵ ساعت - در سال ۴۸ ماهی ۲۰ ساعت - در سال ۴۹ ماهی ۲۰ ساعت - و در سال ۵۰ ماهی ۳۰ ساعت برنامه تهیه و اجرا کرده است. و در سال ۴۹ سی و سه درصد برنامه‌های این مرکز را تولید محلی تشکیل میداد. در سال گذشته این مرکز ۸۶۴ برنامه تهیه، و صدها فیلم و نوار را که از تهران دریافت داشته، پخش کرده است.

## ساختمان مرکز جدید تلویزیون رضائیه

و غیر خبری تهیه کرده که در برنامه‌ی اخبار و سایر برنامه‌ها مورد استفاده قرار گرفته است.

باین ترتیب می‌بینیم که فعالیت‌های تلویزیون رضائیه در جهت ترویج زبان فارسی - بالا بردن سطح اطلاعات عمومی - پرورش استعدادهای جوان - و آشناساختن مردم آذربایجان غربی با مایمل روز ایران و جهان، دامنه‌دار و پرمهر بوده است.

در این زمینه، همچنین تدریس دروس کلاس‌های دوره‌ی دوم دبیرستان با همکاری دبیران آموزش و پرورش استان، جزء برنامه بوده است.

## علاقه و توجه

ناگفته نباید گذاشت که علاقه و همکاری صمیمانه مردم و مقامات محلی

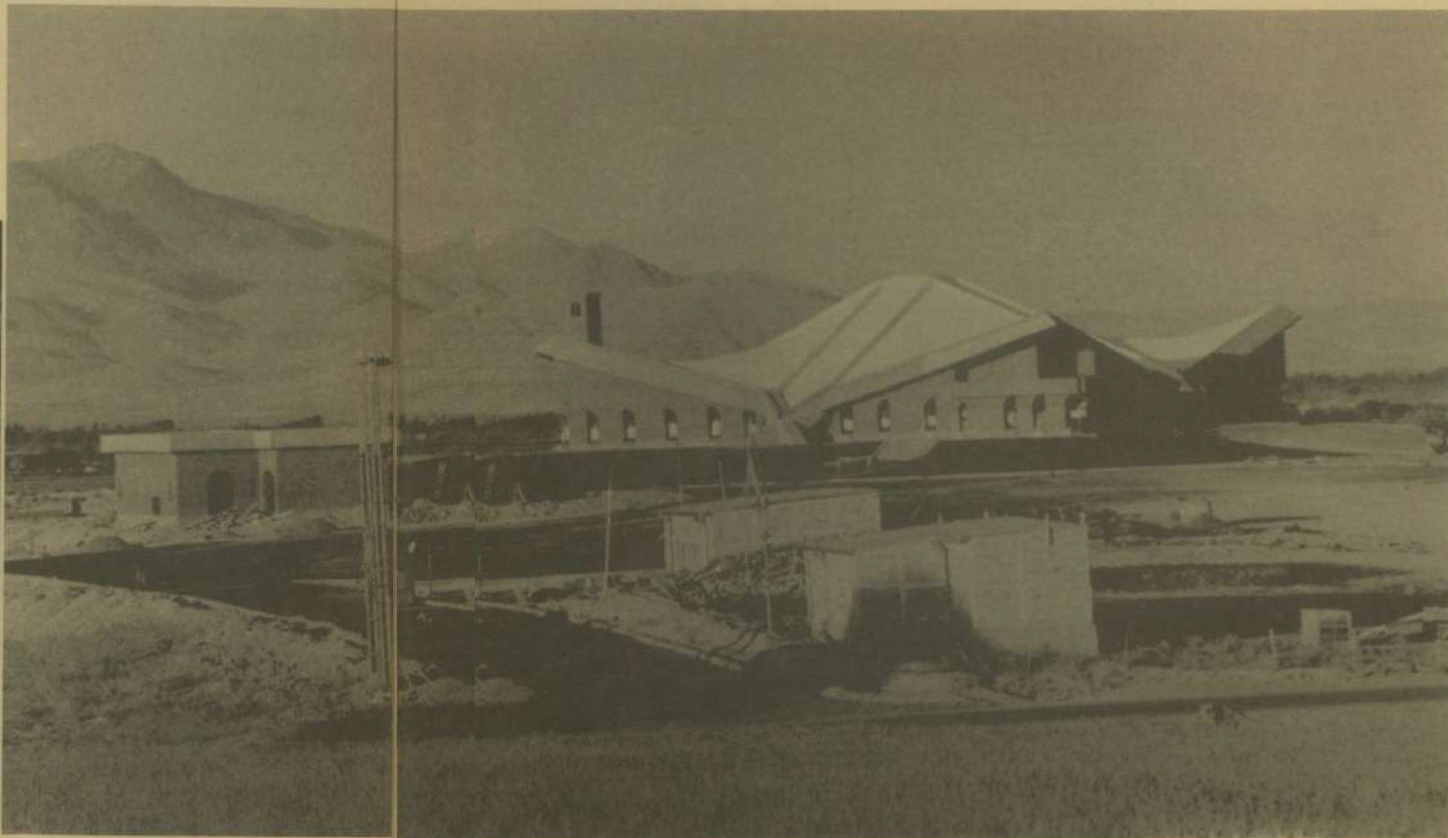
در پیسرده هدیه‌های تلویزیون رضائیه تأثیر حتمی داشته، و توجه خاص آقای کیانپور استاندار سابق آذربایجان غربی پیشرفت کارهای این مرکز را بسیار تسهیل کرده است.

مسئلا جزء علت‌های اصلی تاسیس نخستین مرکز شهرستانی تلویزیون ملی ایران در این استان، همین علاقه و توجه مردم رضائیه باین امر بوده است.

## ساختمان جدید

قدرت فرستنده‌ی فعلی رضائیه ۵۰ وات است که در آینده نزدیک، با انتقال به ساختمان جدید تقویت خواهد شد.

مرکز جدید تلویزیون رضائیه در محوطه‌ای بساحت ۶۳۰۰۰ متر مربع در حال ساختمان است. این ساختمان



هلا آراسته اجرا کننده برنامه شما و تلویزیون که در مرکز رضائیه تولید میشود  
نایب صمیمی و پرورش بر تلویزیون

تهیه ۸۶۴ برنامه و ۱۸۲۰۰۰ متر فیلم  
خبری حاصل یکسال کار این مرکز  
است.



صحنه‌ای از یک برنامه مخصوص که بمناسبت سالروز تلویزیون رضائیه تهیه شد

مرکز را بهمه دست و هنوز در این سمت کار میکند. ۳۵ ساله است، در سزوار دنیا آمده، تحصیلات ابتدائی را در سزوار و متوسطه را در مدرسه رازی تهران، و تحصیلات عالی نقاشی را در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران گذرانده است و ۱۱ سال است که در تلویزیون کار می‌کند. اما سالهای متعددی کار در تلویزیون مانع از آن نشده که علاقه اساسی زندگیش، نقاشی را فراموش کند. روی « فیکور » در نقاشی حرفهایی دارد. بی‌سر و صدا به کار خود ادامه میدهد.

و این حاصل گفتگوی کوتاهی است با او. **درباره‌ی کار تلویزیونی خودتان** بگوئید و اینکه این کار تا چه حدروی شما تأثیر گذاشته است و تأثیرات احتمالی آن روی نقاشی‌هایتان چیست؟

بطور تصادفی وارد تلویزیون شدم، دانشجوی بودم و درس میخواندم. تلویزیون برای من در آثرمان تفنن نبود بلکه بیشتر بخاطر گذران مادی بود. اما تلویزیون بعداً برای من بصورت یک هیولا درآمد. یعنی گذشته از جنبه‌ی مالی، تلویزیون برای من یک معما شد. چون عامل تازه‌ی در کشور بود و من در داخل آن فعالیت می‌کردم و البته میدان هم باز بود. کسی نبود. همه اینها سبب شد که من از نقاشی فاصله بگیرم و در کارم غرق شوم. ناچار هم بودم که ضمن درس کار هم بکنم و همانطور که گفتم شاید نزدیک هفت سال دست به قلم مو زدم و کسار نکردم.

تلویزیون گرچه یکی از وسایل ارتباط جمعی است ولی در کنارش مسایل هنری مطرح میشود. گرچه مستقیم در

تلویزیون گرچه یکی از وسایل ارتباط جمعی است ولی در کنارش مسایل هنری مطرح میشود. گرچه مستقیم در

روز حرف زده بود، یا من او را ندیده بودم من الان یک نقاش بودم مثل خیلی از دوستانم. مثل آنها که در آتلیه کار می‌کنند یا در کارهای جنبی نقاشی کار می‌کنند یا از نقاشی نان می‌خورند. یا معمار می‌شدم یا دکوراتور، یا در شرکت ساختمانی کار می‌کردم، مقطعه کار می‌شدم. کما اینکه خیلی از دوستانم الان مقطعه کارند.

چه میخواهید بکنید؟  
- مدتی کسار کرده‌ام و تجربه‌هایی در تلویزیون بدست آورده‌ام. شاید یکروزه‌ی همنی اینها را رها کنم و نقاش بشوم. اما در حال حاضر اینجا هستم و چون تلویزیون ملی یک موسسه جوان است و به هدفهایی که من داشتم نزدیک است، راحت می‌توانم کار کنم و ادامه دهم. از بعد، چیزی نمیدانم.

# در پنجمین جشن هنر شیراز تخت جمشید سیرك بزرگ جادوئی

## Grand Magic Circus

### روزنامه

### وقایع

### مستعمراتی

### تاتر یعنی

### ارتباط

### تماشاگر

### با

### تماشاگر



هنرمندان «سوازی» همه طبلنواز، نوازنده، خواننده، آتشخوار، بندباز، دلتک و نقل هستند، تهیه این نمایش برای گروه سوازی نزدیک به یک میلیون زارتان کودک شیرخوار آنها را بویزنگان بزرگ می‌کنند. چگونه لوتیز زن زیبای پاریس با بهنجنگل می‌گذارد و روزگار زارتان را سیاه می‌کند.

زارتان در تعقیب لوتیز در افریقا سر در می‌آورد، بهرادوی می‌رسد. همیشه یک میمونه زیبا بدنبال اوست. در این راه برخطر و طولانی ماجراها رخ می‌دهد. همجا آدم‌ها در جلد میمون می‌روند، بهقیافه پیر ظاهر می‌شوند، لژیون‌های قدیمی فرانسه حالا «پاشا» شده‌اند، ملکه انگلیس هم هست که پیرو جاق شده است، شیخ عرب را هم می‌بینیم که زمانی در بولوار زنان ماهی فروش پاریس ماهی می‌فروخته و حالا صاحب حرم و دم و دستگاه شده است. در تمام مدت نمایش بندبازی هست، جوجه‌ها از سر و شانه تماشاگر بالا می‌روند، یک مرد آتشخوار است که آتش می‌خورد و تف می‌کند. در پایان نمایش زارتان می‌خواهد به آمریکای جنوبی برود و با آزادخواهان همراه شود، دوستان و همراهان برایش مجلس رقصی ترتیب می‌دهند، زارتان طبل می‌زند، ترمیت‌ها بهجوش و خروش در می‌آیند، همه می‌رقصند، یک رقص دسته‌جمعی ملکه انگلیس با یک میمون، لوتیز با یک کتیش، زن میمون با یک تماشاگر. همه تماشاگران بهرقص با سیرك بزرگ جادوئی و حیوانات غمگینش دعوت می‌شوند. جشن یا سیرك بزرگ جادوئی بدین ترتیب گاه تا نجر ادامه می‌یابد.

«سرگذشت زارتان و حیوانات غمگین» را سوازی با هنرمندانش نوشته است. طرح و ساخت دکورها نیز از خود آنهاست، حتی لباس و وسائل صحنه را نیز خودشان فراهم کرده‌اند.

استخوان و الهام‌بخش سوازی در تهمسیرك بزرگ جادوئی نمایش اسطوره هائی است که از کودکی در خاطر ما بوده و هنوز هم هست. سوازی می‌خواهد این اسطوره‌ها را از مخفی‌گاه های خود از وطن‌های دور خود، بیرون بیاورد. و در این کار تاکنون تسائی نداشته است.

اسطوره‌های کودکی ما اینها هستند: علاءالدین و چراغ جادو، چهل دزد بغداد، کینگ کنگ، گوزشت‌تردام، انگلیس با یک میمون، لوتیز با یک کتیش، زن میمون با یک تماشاگر. همه تماشاگران بهرقص با سیرك بزرگ جادوئی و حیوانات غمگینش دعوت می‌شوند. جشن یا سیرك بزرگ جادوئی بدین ترتیب گاه تا نجر ادامه می‌یابد.



دارد که سوازی هنر خود را روی یک تاتر واقعی تجربه‌کند و نه تنها روی کلافی از خیالپردازی ناب. «لوموند» ۲۵ فوریه ۱۹۷۱ می‌نویسد: «برای تاتر جادوئی سوازی نه شب اول وجود داشت و نه شب آخر وجود خواهد داشت. سیرك جادوئی او پوست‌پلنگ خود را از جشنواره تاترهای زیرزمینی تورونتو به تاتر لامامای نیویورک کشاید، زیر درختان خساک آندو سترال پارک بازی کرده و در هیاوی تالار غذای دانشگاه پرستون، اینجا و آنجا در کوچه پس‌کوچه های پاریس و حالا هرشب در تاتر شهر بین‌المللی. این سیرك هر شب تغییر می‌کند و زارتان نمی‌خواهد بمیرد.»

نول اسرواتور می‌نویسد: از دوره «دادا» تا به امروز از این نمایش (سیرك بزرگ جادوئی) با مزه‌تر دیده نشده است. باز لوموند در تاریخ ۳ مارس ۱۹۷۱ می‌نویسد: «از تمام کارگردانی که شیفته سیرك بوده‌اند، ژروم سوازی تنها کارگردانی است که توانسته است به زبان ساده و شاعرانه هنرمندان سیرك دست یابد، بدون آنکه آنرا زیباتر کند یا بخواهد صورت تاتری به آن بدهد. سیرك بزرگ جادوئی، سیرکی نیست که باید رفت و دید تا از راه شادی و خوشی واقعی جوانی را دوباره باز یابیم.»

فرانس سوار ۵ مارس ۱۹۷۱ تحت عنوان: «ماجرای عجیب و غریب پسر عسوی تارزان مگر سیرك جادوئی» می‌نویسد: این نمایش طنزی است برای تارزان آدم - میمون. طنزی است مصور که

بچه‌ها هم می‌توانند ببینند و لذت ببرند. نول اسرواتور ۸ مارس ۱۹۷۱ می‌نویسد: «نمایش این چنین نمایش سونو عصر ماست. سیرك جادوئی پس از نمایش موزیکال «مو» (Hair) زیباترین مظهر شد فرهنگی است که تاکنون در پاریس دیده شده است.»

تزیبون دوزنو ۳۱ دسامبر ۱۹۷۰ می‌نویسد: «هنریستگان سیرك بزرگ جادوئی ما را بیاد دلتک‌هایی می‌اندازند که تمدن، سینما، تلویزیون و اخلاق تند و بدآدم‌های دوره ما آنها را از بین بردند و نابود شدند. این دلتک‌ها از شهری به شهری می‌رفتند و هنرنمایی می‌کردند. گرچه هنرنمایی این معرکه‌گیران رقت‌آور بود اما دل بچه‌ها را خوش می‌کرد. نمایش سیرك جادوئی نیز چنین است. زندگی قهرمانی است که از زیر پنه به عمل آمده است. کب و شهرت و افتخار و احترام برای دلتکی غمگین.»

تاریخچه سیرك بزرگ جادوئی



ارکستر مجلسی مسکو

## یک نوازنده بزرگ به همراه یک ارکستر مشهور در پنجمین جشن هنر

لئونید کوگان، یکی از بزرگترین نوازندگان ویلون در این عصر، از جمله هنرمندان شرکت کننده در پنجمین جشن هنر است. کوگان سال ۱۹۴۴ در «دنیرو پتروفک» زاده شد، از هفت سالگی به آموختن ویلون پرداخت. در ده سالگی در مدرسه کودکان کسروانوار دولتی مسکو نام‌نویسی کرد و زیر نظر پروفسور بامیلوکی به فراگرفتن موسیقی پرداخت. از سال ۱۹۴۱ نخستین رسیتالهایش را اجرا کرد و در سال ۱۹۵۱ جایزه اول مسابقه بین‌المللی ملکه الیزابت (بلژیک) را ربود.

از آن پس، بعنوان یک نوازنده درجه اول، لئونید کوگان کسرت‌های بسیاری در کشورهای مختلف جهان اجرا کرده است و اجراهای او برصفحات، همراه با ارکسترهای مشهور، نام او را در چهار گوشه جهان نزد دوستداران موسیقی بخوبی شناسانده است.

کوگان در سال ۱۹۵۶ بخاطر کمشک به رشد و توسعه هنر شوروی به دریافت عنوان «هنرمند شایسته» نائل آمد.

کوگان در پنجمین جشن هنر شیراز تخت جمشید همسرا با ارکستر مجلسی مسکو برهبری رودلف بارشای قطعاتی از آثار آهنگسازان بزرگ را خواهد



تاریخچه سیرك بزرگ جادوئی

# رفته‌ها که نمی آیند.

علی مراد فدایی نیا

فاصله ، ختم را گفتم و منتظر ماند ، و نه ، دروغ میگویم ، منتظر ماندم . پرگشتم که بگویم لجن روی زخم ریختن خون را بند می‌آورد ، تمام میشود که آنها لجن را روی زخم نهند . برگشتم که بگویم دیر کردی . نه ! نبود . فاصله ، میان آشنایی کوچکی که او رفته بود تا برگردد ، منتظر ماندم ، و نه ، دروغ میگویم ، منتظر ماند . انتظار مثل محفظه‌ی پلکها سبز شد . گوگرد آن دور ها ، آن نزدیکیها ولرم میشد ، و حس میشد .

گفتم ، دیر نکردی  
گفت ، خرم  
گفتم ، نه  
و نه گفتم و هوا ابر بود ، ابر خوب گوگرد خوب بود ، خوب بود ، خوب بود و مهر خواب میگرفت نا دستم را گرفت ، فوت می‌شد ، و فکر میکردم ، باید آن را که آن گوشه‌ی آسمان کز کرده است ، از همی آسمان گرفت و ضیافت داد .

گفتم ، شاید تو این حالت بتونی بگی .  
گفتم ، ببین نمی‌تونم داشته باشم ، ببین دارم که نمی‌تونم ، اما میدونم رنگ گوگرد نیسی ، وقتی تو حالا اونجا باشی ، همی لاله ما مت خون کبونن ، کافیه پلکانو کون پدی و اونهمه رو لمس کنی - وقتی داشتیم نوبی باشی لجنو با خون فاطمی میکردیم ، چیزی از بالای چشم میریخت ، و ما میرفتیم ،  
گفتم ، حلال ممکنه اونکارو بکنی .  
گفتم ، من همه وقت می‌تونم اونکارو بکنم کافیه دستمو بگیرم نا مشورتورات سیر کنم .

کماند ، که ماهی شد . ماهی رفت دستم را بکشد و آمد . کوچکی کبابی تنک ، قدیمی ، خاکهاشان میریخت و من سبز را می دیدم و می‌نوایستم قسم بخورم رنگ سبز را میدیدم و شاخه های گوگرد جولان میداد و من لجن را میدیدم و گوگرد را میدیدم - نا لاله های وحشی که تمام کوههای کجی را زیا می‌کرد .

\*\*\*  
- نان برنجی ارژان ترست ، ای ای !  
با این هوای گرفته ، ما چقدر می‌تونیم ، ما می‌تونیم اونقدر چشم بسازیم که عدس زشت ترین لحظه باشه .  
نان برنجی ارژان ترست . ای - ماهی کوچکی من ، وقتی میرفتی تا صدایم کنی ، چگونه لجن را فراموش میتوانی به یاد بیآوری ، چگونه لجن لاله گشت . ماهی کوچکی سبز من - اینجا می‌توانم عنن را بگویم .  
- به طوری - ولش کن . ما همین حالا می‌تونیم ، با این نون برنجیهای ارژون .



بود و من فکر میکردم دیوار صمیمی‌ترین ست . با تصویری بارانی و نو ، پنجره می‌گشودم . می‌خواستم برای همیشه اینجا را رنگینپاشی ، اینجا را که نیست . اما بیوستن همان مسه آلودگیست که میرساندمان . ترس - ترس - ترس .

- بعد ؟ به طوری ، نمی‌تونم بکم ، من همیشه میتونم ده سال پیش‌رو حتی ببینم ، اما این راهو ، این پیاده روی رو ، نمی‌تونم ، اونو هنوز هضم نکرده‌م ، نمی‌تونم توضیح بدم ، امیدوارم که زنجی ،

- نه ، ولی تو از به ترس حرف می‌زدی ، حتما اینو فراموش نکردی .  
- کاملاً درست ، چرا فراموش کنم ، به چیزی بود ، میدونی ، انگار نوی مسه بودیم و چیزی ، کسی اون بالای بالا فسال میگرفت که اینا نا کجا کوچکی میشن ، من میدونم اون گفت فال . این به نحسی بیش نیست ، به نحس مسخره ، احمقونه ، که ببرد خدوت می‌خوره ، میدونی ، همینجا بود که من فکر کردم افتادم . خیلیم بدطوری بعد ؟ ، دیگه نفهمیدم اصلاً نفهمیدم .

جاده اسفالت بود ، این درست ست ، اما کوچکی‌ها شیب داشت . و من نا او برگردم آن دختر کوچک را می‌دیدم که همیشه کنار چوبی آب قدم می‌زد و فکر میکردم به چه فکر کند و من فکر میکردم او باید به چه فکر کند . به چوبی که می‌گذاشت ، یا به صدای کساج میگرفت ، میرفت روی بام ، میرفت روی هوا ، کم نمیشد و بر میگشت ، بعد آمدی ،

- خیلی دیر کردم ؟  
- چطور نمی‌تونی اون صدا رو بشنوی ، می‌شنوم ، خیلی وقته می‌شنوم ، اما مطمئن نیستم ، تفسیر خودم نیست .  
- اونقدر کلاش دور تو گرفته که داری له میشی

- چرا نمیگی لجن ؟  
- اوه میدونی ، من لجنو دوست ندارم ، متوجهی که چرمیکم ،  
- پلکانو نگاه کن .  
- ببین دارم نیستی . داری له میشی ،

اینطور !  
بعد آمدیم ، به کوچکی‌های قدیمی و خانه هایی با باغ . درخت بود . هوا مات . برزنگ نه ، ابر ، مثل ابر .  
- بریم خیابون .  
- خسته شدی .  
- نه ، بریم نمانشا .

آمدیم ، رفتیم آن مفازه ، من هنوز می‌توانم اینهمه ابر را تحمل کنم و قدمهایم را آهسته تر بردارم

\*\*\*  
خدا ، در کوچکی‌های قدیمی جلوتر از ما میرفت . بارها ، رفتیم و آنهمه آواز قدیمی را دیدم . شب می‌رسید . می‌ماندم . با سایه هایم به شب سایه می‌زدم . سایه سایه هایم فراوان . روانه های بیداری خواب هایم به بیداری شب ها . سایه می‌گفتم ، همیشه که میرفت ، می‌آمد . می‌ماند . نمی‌شکست . مثل خراب میگفت . مثل رود میرفت . همین طور از حاشیه به حاشیه . از گذران آن‌خلوت به شب . میدانستم این بار می‌توانم ، با صدایی بلند ، بلند ، صدایت کنم ، از کنارم بگذری . از کنارم بگذرم ، بگویم . آن خلوت بلندبالایی که در سایه از حاشیه رفت آمد میگفت . آن آواز های عتیقه‌ی هوشیار که مرا می‌رود و می‌شکست . می‌خواستم ، به تحریر از تو

و شب بیایم . اما ، راهواره های مشکوک نمی گذاشت . مثل بفض . مثل همان بهمی که کشتار و حشنگ می‌ساخت . نه . اینهمه نه . باورم نیست بو نیایی ، نیایی به نشانی های ناشناخته . حس بفل میشود به کلمه . گریزهای آشکاری ، از وضعیت فرار های مشکوک می‌گوید . وای که اینجا ، همه چیز از حاشیه شروع میشود . نه ، باورم نیست .

- خب ، اینم که اینجا چوری  
- داشتم خفه میشدم ، دیگه تحمل نداشتم ، نمی‌تونستم تحمل کنم ، باورنکردنی می‌کم .

- شقایقارو ؟  
- آره ، نمی‌تونستم .  
- به وقت دیگه بیا همینجور بریم ، شاید بتونی ،  
- نه .

- بین بهمی ربطی داره که می‌کم .  
- چی رو ؟  
- گلوتند و قبول کردم .  
- این نشونه‌ی همون بینه دیگه ، در صورتی که می‌نوشتی قبول کنی .  
- می‌نوایستی ؟ این محاله من بتونم از به نفر قبول کنم .  
- اما کردی .

- گلو بند شروع همون طفولیت‌که من دوستش ندارم ، اما شقایقو تو باید دوست داشته باشی

- هیچ دلیلی برای این داری ؟  
- اوهوم .  
- خواب . اینطور دستم را دراز می‌کنم و آن نقطه را نشان میدهم - که کیود میشود ، زرد میشود ، فال میشود . اینطور دستم را دراز می‌کنم .

بارها ، من آن صدا را که بلندجور بوی قدیمی میداد ، دیده‌ام ، زیزا سایه های بسیاری ، در آن سائن شلوغ و ساکت ، به سکون رسیده‌ی ، از همگی مانده . اگر نماین سکوت همان حالت خالک شدن خاله باشد . سالن یا آنهمه نه . گفتم ، بیایم اونجا که شقایق آدم را خفه میکند . خون لاله میشود .

اما گویی ، کشتی کشتی ، ترحم می‌آوردی . خالک سرخ . رنگ ، اگر نه سکوت . من رنگینپاشی می‌بینم که بوی آن صدا را دارد ، که گفتم دیر کردم . که رفت آن بالا روی ابر ، بعد آمد ، لحظه لحظه خون لاله کرد . من آسان نمی‌نوام بوستم را سوی پادی خاموش بیازمایم که هیچ بارش نیست . من از همین سو می‌روم ، می‌روم آن بالا . و طنایی را که بدر بسزرد هدیه‌ام کرده بود ، می‌آورم ، می‌برم همانجا که گفتم دیر کردم . من می‌روم این دیر بودن را جبران کنم . اگر آسمان بخواهد ، همه‌ی عمر همانطور ابری بماند ، نفاوانی نمیکند . نفاوت میان آن شقایق‌ست که رنگ سرخ را تحویل نمی‌گیرد . التزام ندارم تا بمانم . بمانندم هیچ اعتباری نیست . اصلاً آفتوت که تو داشتی برای خودت خواب خوش چوتم میدیدی ، کجا بودم من ؟ کجا بودم که بگویم من بوستم را نگه میدارم . بویست رها شدی خواب مانده‌ام را . کجا بودم من که بگویم این سوختگی را همه ، نشانه‌ی همان طناب ، میراث پدر بزرگم که دیگر فقط مرحسوم شده است میدانم ، چکار باید .

\*\*\*  
- کجا بودی ؟  
- خواب .  
- چشانتو نوی آینه دیدی ؟  
- اوهوم .

- خب ؟  
- ناچورم .  
- بشین  
- . . . . .  
- رفتی اونجا ؟  
- هنوز نه ، حوصله شو نداشتم ،

نونستم ، میدونی ، همونجا که هستی باس ، می‌خوام ورد بخونم ، می‌خوام اونجا روییدا کنم ،  
- محتاجی ؟  
- فراوان .  
- می‌ترسم نوم نشه .  
- اونوقت مجبورم می‌کنی ،  
- باشه ،

- میدونی ، بهیجه کوچولویی بود که اونجا نشسته بود ، می‌خواستم صدات کنم ، اما اون خودش اومد ، چشای سو رو داشت . حال باباشو پرسیدم ، گفت به آهه دیگه ، چکارش داری ، بعد اومد بفل دستم نشست ، یا آواز میگفت ، کوچکی‌های تنک ، قدیمی ، خاکهاشان میریخت و من سبز را میدیدم و می‌نوایستم قسم بخورم ، گفتم ، اینو کجا شنیدی ؟ گفت تو خواب . بعد اون بچه نومه تم شد ، اون چشامو مه شدن ، اون آواز نومه تم شد ، تم شدن نومه تم شدن ،

- نه .  
- واقع همیشه دیگه .  
- نه .  
- جعفر باید جریمه داد . نا این وضع همشطور نمونه ، همشطور که تو نیستی ، تو هستی ، به صامت ، سکوت ، بیلاق همه‌ی رفته هامو ببینیم . می‌تم ای !  
- بسه ، بسه دیگه ، باور نمی‌دونم ، دستمو بگیر ، دیگه هیچکی نیست ،

دیگه اون دختر کوچولو ....  
- تفسیر من نیست ، بچه میگفت ، کوچکی‌های تنک ، قدیمی ، خاکهاشان میریخت و من سبز را میدیدم و می‌نوایستم قسم بخورم ،  
- نه !  
- اما بعوفت به فصل تکرار فراری داشتم ، می‌خواستم برم ، تکرار نبود ، آهه تکرار بودمی‌نوایستم برم ، آه تکرار ! بیابون ، تکرار شلاق می‌زنه ، میدونی شلاق ، زخم رو با لجن که فاطمی کرده‌ن ، بارون اومد ، بارون ، بارون ، خونم را میرفت ، خونم تو بارون را . میرفت ، تو تکرار دیگه نمی‌تونم توضیح بدم ، این رسیدن بعداز تکرار ، به لحظه ، تنها به لحظه ، رنگین کمون ،

- اوهو ، اوهو ، اوهو ،  
- رنگین کمون ، به دشت رنگین کمون .  
- نه !  
- صافیی رو بوست می‌نست ، کلو بندت رنگین کمون بود ، سینه‌ت به رنگین کمون بود ، بوست ،  
- نه !  
- بشین ، شاید ....  
- برده رو مجبورم می‌کنی کنار بگم - نا تو باهامو ببینی ، تون بخوری ،  
- مجبور نیستم .  
- حسنتی ، اما هستی .  
- نذار باور کنم ،  
- آه .

- وادارت نمی‌کنم ، اما تو موندی - بیبرف ! داشتم میرفتم سراغ همون شقایق ، سراغ همون رنگین کمون ، به هزاربایبون همه جمع شده بودن ، تو جش به دختر کوچولو که چشانتو محفظه‌ی پلکای تو بود ، بعد داشت برای خودش می‌خوند ، از شقایق گردن‌بند

می‌ساخت ، گفتم ، کی بهت گفته ، گلت ، خوابم بوده می‌خوند ، بدنبوداما ، کوچکی‌هایی تنک ، قدیمی ، خاکهاشان میریخت و من سبز را می‌دیدم و می‌نوایستم قسم بخورم .  
- افسوس !  
\*\*\*  
فروردین !  
میرفتیم با آنهمه سیزی . مغروربه بود . خانه ها خالی خالی بود . اما در عارا باد باز کرده بود . تو می‌توانستی بیدیری ، تو می‌توانستی قبول کنی ، می‌توانستی بیدیری . این محاکمه‌ی هیچکس نیست ، این ،  
- تو چی فکر می‌کنی ؟  
- من فقط درد دل میکنم .  
- گریه ؟ میتونی ؟  
- کاش .  
- اما ببین ، اینقدر ساکت توی همه‌ی عمرت دیدی ؟  
- آره .  
- دروغ میگی .  
- دروغ ؟  
- آره ، این نمیشه ، این باور کردنی نیست ،  
- چی ؟  
- اینقدر خالی .  
- خلوت ؟  
- کوفت .  
- تکلی ؟  
- آری .  
- چه ؟

فروردین ! تلخ‌ترین ست . نه ، فروردین همان دلگسرت که تنها تو باور می‌کنی . این همه سیزی ، اینهمه کنار اینهمه باور کردنی است ؟  
خالی . خالی . خالی . آنجا هنوز خالی‌ست . وقتی آنجا هنوز خالی باشد ، فروردین چکار می‌تواند بکند . فروردین چطور می‌تواند همه را آنجا جمع کند و بتوانی دوباره ، بندهای رخت را ببینی . فروردین از کجا آنهمه همه‌همه را بوی این سکوت جای دهد . باورم نیست .

- ادامه بده شاید بتونی ،  
- فکر نمی‌کنم ، این مت فضا و قدر و حشنگ و فوق‌العاده‌ی ، اما نمی‌تونم ،  
- ادامه بده ، شاید وسیله‌ی مژغرفی باشه - که بتونی ترکش کنی .  
میرفتی . خدایی قدیمی در کوچکی‌های که می‌توانستی . میرفت . معجب نمی‌کردی ، اگر خنده‌هایت اینقدر جوان میشد ، شاید از مرد می‌آمدی . تو ،

\*\*\*  
مهر .  
می‌گفتم ، صبحانه‌مان را در می‌بایم که تیانهمان . نه . یافتن . نه . اینجا که نشسته‌ام ، همه‌ی اینها نیستند . بارانهای خیابانی . آه . اینجا ، نه شستوبی ، نه آرامشی . به خیابان نمی‌آید دیگر . شکسته‌ام . نکان می‌خورم . کجاست باران ؟ گیسوی بافته‌ات را می‌بوید ، به پهلوی می‌افتد . طلم ، در مه موعود مرد . رویایی آشوب وار . فال می - میزد . آنگاه ، پالتین‌ترین علف را مکان خویش می‌نماید . قدم می‌زند . جای پای ما . راه می‌رود . بازگشت . دوباره آمدن را همی بارانی می‌خواهد . شکسته‌ام . چه شرمی حیف می‌شود . چه برگی میبارد . دلم میگردد اگر بگویم ، حیف .  
از مجموعه‌ی « برج های قدیمی »

می‌ساخت ، گفتم ، کی بهت گفته ، گلت ، خوابم بوده می‌خوند ، بدنبوداما ، کوچکی‌هایی تنک ، قدیمی ، خاکهاشان میریخت و من سبز را می‌دیدم و می‌نوایستم قسم بخورم .  
- افسوس !  
\*\*\*  
فروردین !  
میرفتیم با آنهمه سیزی . مغروربه بود . خانه ها خالی خالی بود . اما در عارا باد باز کرده بود . تو می‌توانستی بیدیری ، تو می‌توانستی قبول کنی ، می‌توانستی بیدیری . این محاکمه‌ی هیچکس نیست ، این ،  
- تو چی فکر می‌کنی ؟  
- من فقط درد دل میکنم .  
- گریه ؟ میتونی ؟  
- کاش .  
- اما ببین ، اینقدر ساکت توی همه‌ی عمرت دیدی ؟  
- آره .  
- دروغ میگی .  
- دروغ ؟  
- آره ، این نمیشه ، این باور کردنی نیست ،  
- چی ؟  
- اینقدر خالی .  
- خلوت ؟  
- کوفت .  
- تکلی ؟  
- آری .  
- چه ؟  
فروردین ! تلخ‌ترین ست . نه ، فروردین همان دلگسرت که تنها تو باور می‌کنی . این همه سیزی ، اینهمه کنار اینهمه باور کردنی است ؟  
خالی . خالی . خالی . آنجا هنوز خالی‌ست . وقتی آنجا هنوز خالی باشد ، فروردین چکار می‌تواند بکند . فروردین چطور می‌تواند همه را آنجا جمع کند و بتوانی دوباره ، بندهای رخت را ببینی . فروردین از کجا آنهمه همه‌همه را بوی این سکوت جای دهد . باورم نیست .

# ۳ ساعت در ضیافت مجله‌ی «تماشا» بخاطر آقا و خانم تلویزیون



هنرمندان رادیو و تلویزیون از پشت بلندگو و پرده‌ی کوچک، به روی صحنه آمدند...



شکرالله آقا بزرگی



کاندیدای های مسابقه آقا و خانم معرفی می‌شوند



مینا ملک

۳۰ قبل از ساعت هفت و نیم بعد از ظهر، آنچه بیشتر چشم‌میخورد، کسانی بودند که به اینطرف و آنطرف می‌رفتند، و شدیداً در تلاش بودند. و بغیر از این، یادکننده‌ها بیش از هر چیز دیگر نظر را می‌گرفت. یادکننده‌های رنگی، آبی - زرد و قرمز. یادکننده‌ها بخش شده بودند. در استخر و در باغ - و حیات تازه‌ای داشتند، که نور چراغها بزودی این رنگها را، رنگین‌تر میکرد. در این رنگین‌کردن، فلم‌موهای طراحان نیز بیکار نمانده بود و قسمت‌هایی از صحنه‌های صحنه رنگ میشد.

عده‌ای از بچه‌های تلویزیونی اینطرف و آنطرف چشم‌میخوردند که بیکار یا پرکار، به گفتگو مشغول بودند. اینهمه بخاطر جشنی بود که مجله‌ی تماشا برپا میکرد. و بخاطر انتخاب آقا و خانم تلویزیون. پس از چهارماه که این اقتراح به انجام رسیده بود و آراء رسیده نتیجه را روشن کرده بود، حالا زمان بیاداشتن جشنی بود باین خاطر و بخاطر یک انتخاب بعدی. انتخاب دو نفر از رای دهندگان - از میان خوانندگان مجله‌ی تماشا - به حکم قرعه، تا میهمان برنامه‌های پنجشنبه‌ی جشن هنر شیراز - نخت جمشید باشند.

واریته و دیدار این جشن ترکیبی از واریته و یک برنامه‌ی دیدنی بود که چهره‌های محبوب تلویزیون را بیکار دیگر برپرده‌ی کوچک فرار میداد، همچنانکه هنرمندان رادیو را. و در حاشیه - ناگفته نباید گذاشت - موقعیت دیدار بسیاری از دوستان را فراهم می‌آورد. فی‌المتل برویجه‌های «تماشا» را، که شاید جز در موقعیت‌هایی این چنین، بصورت معمول - و مداوم - موفق به دیدار یکدیگر نمیشوند.

از قبل کارت‌های چاپ شده برای تمام شرکت‌کننده‌های در مسابقه فرستاده شده است، و باضافه‌ی برویجه‌ها، البته. در کارت قید شده که ساعت هفت و نیم مراسم آغاز میشود. و فی‌الواقع از این ساعت، آمدن حضار شروع میشود، و همراه با ایشان هنرمندان می‌آیند. تا ساعت هشت و ربع دیگر جای سوزن انداختن نیست، تمام محوطه‌ی دور صحنه، و کنار استخر اشغال شده است.

آغاز برنامه فرح‌اندوز گرداننده برنامه اعلام میکند مجله‌ی تماشا پس از بیست هفته تعطیلی پس از خوانندگان مجله، حالا این رابطه را نزدیکتر کرده است، و البته در آینده نیز، چنان خواهد بود. بعد میگوید «با توجه به آراء رسیده، پس از قرعه‌کشی آقا و خانم تلویزیون انتخاب شدند... که البته «قرعه‌کشی» در میان نبود و صاحبان بیشترین آراء رسیده طبعاً خانم و آقای تلویزیون شدند... فرح‌اندوز گرم و صمیمی ادامه میدهد، و خانم و آقای تلویزیون را به میان صحنه میخواند. دلارام کشمیری فرزند و چایک به میان می‌آید. خوشحال و ذوق‌زده است بسادگی در چند کلمه از خوانندگان مجله شکر می‌کند، از او دعوت میشود که در پاسخ محبت‌های خوانندگان مجله، مهماندار مجلس باشد، و او نیز شاد و مهربان، میکروفن را بدست میگیرد. بعد بروی صیاد را به وسط صحنه می‌طلبند. صیاد با جمیع هنرمندان «اختیایوس» دور یک میز درکنار استخر نشسته‌اند، ... «سامان» دارد به جواب «الو ای دیگری جواب میدهد... وقتی صیاد به صحنه می‌آید، گوینده با گفتن یک «الو» بلندگورا بدست او میدهد،

و از شکرهای خود را از خوانندگان مجله ابراز میدارد و میگوید که این لحظه یکی از برجسته‌ترین لحظات زندگی اوست. از این پس برنامه‌ها باید شروع شود. گروه پرویز مقصدی - و دیگران. که از این بین «اونیک» بسیار گل میکند، و بچه‌ها دم میگیرند «مینوی مشت منو و ابکتی» تا او با لهجه‌ی خاص و شیرینی آنرا بخواند: «اما مشکل بتونی عشقمو حاشا بگنی!» از هنگام آغاز صحبت گوینده، تلویزیون هم بخش مستقیم برنامه را شروع کرده، و بعضی‌ها میگویند آنها که در خانه نشسته‌اند، برنامه را بهتر از ما می‌بینند، چون کادربندی شده و بیشتر قابل رویت است...

«تماشا» نین حالا دیگر میزاستودیوهای مینیاتوری! خلوت شده، عده‌ای رفته‌اند در اطراف استخر، دور میزها نشسته‌اند. بیشتر نویسنده‌های تماشا بر سر یک میز هستند، و میان عده‌ای بحث شدیدی درگرفته درباره‌ی پوشش چند نفر از خانم‌ها - از هنرمندان - و در حالیکه پوران دارد به ابتکار خودش «ملاصدمجان» را میخواند، صحبت از یک گل‌سرخ بزرگ پارچه‌ای است که چاک یک دامن سفید بلند از آنجا آغاز میشود... خبرنگارهای ورزیده در حالیکه تعدادی یادکننده روی آب استخر افتاده، برای خالی نبودن عریضه، عکس ماه هم در آب است. و یکی از بچه‌ها گوشزد میکند، که الا آن بالا مشغول راه‌روی روی سطح ماه هستند، و مواظب باشید خاکش بر سر شما نریزد! خاله نمی‌ریزد، اما معلوم نیست چطور، فطرات این پرروی یک کتاب نمایشنامه‌ریخته که بروی میز است، و متعلق به مسئول قسمت آثار مجله است که خوشبختانه در مورد خیر شدن

کتایش سخت نمی‌گیرد. چند نفر از برویجه‌های خبرنگار مجله با برنده‌های عنوان آقا و خانم تلویزیون و همچنین با خانم رامش مصاحبه میکنند، و با دهها نفر دیگر، که البته در این دبرناز آتری از آن گفتگوها نیست، ما هم نمیدانیم چرا! دو برنای «تماشا» در ضمن بعنوان خیر، این را هم بخوانید که تزاره‌گر مجله، بهمین زودی، به آمریکا می‌رود تا در آنجا یک فیلم بسازد. لابد خیرش را ما باید در تزاره نامی هفته بنویسیم در اینموقع به حکم قرعه - و این بار براستی و بجا - دو خواننده‌ی مجله که برنده شده‌اند، اعلام میشوند. خانم مینا ملک دانش‌آموز سال ششم طبیعی - و آقای شکرالله آقا بزرگی دانش آموز کلاس پنجم بازرگانی، که هر دو به دلارام کشمیری رای داده بودند.

سنت فرانسوی برنامه گوگوش آخرین برنامه‌ی اینس میهمانی است، که طی آن گوگوش به زبان های فارسی - فرانسه و انگلیسی آواز می‌خواند. ارکستر او لباس‌های مخصوص و یک جور یکن دارند، ... بعلاوه گوگوش از یک دسته گر نیز استفاده میکند: سه دختر فرانسوی - مطابق سنت، و خوش‌الحان - و آنطور که گوگوش در پایان خواهد گفت طرف چپ او دخترها هستند، پشت سر دستهای ارکستر، و در وسط یک دختر جوان بسیار بسیار زیبا، یعنی خودش. مردم دست می‌زنند، و میهمانی در ساعت ده و نیم پایان میرسد، در حالیکه گفته میشود این ضیافت مجله‌ی «تماشا» درامان با خوانندگانش، بسیار گرم و موفق بوده است... از پشت سر میگویند که زمان «شبچره» فرا رسیده است.

# گزاره نامه هفته

از: شیلا نظریان

به پشت کریم زد و یادآور شد که فیلم کریم واقعا او را به گریه انداخته است و یکی دیگر از اعضای برجسته اتحادیه گفت مدتها بوده که منتظر فیلمی نظیر فیلم کریم بوده است. نکته جالب در زندگی و هنر کریم آنست که وی درست همان دلیلی که در مسکو تحسین میشود، در میان ناقدان سینمای کشور خود - آمریکا - فاقد محبوبیت است و از او چون مردی که سینما را با نطق و خطابه های سراسر شعار و تبلیغات اشتباه گرفته است یاد می کنند. فیلم های کریم در سالهای اخیر اغلب مورد بحث و گفتگوی آهائی قرار داشته است که از کهنه گوئی و موضوع های باسماچ بزرگ در سینما پرهیز می کنند و بر عکس می گویند با مایه های کوچک و ظاهرا کم اهمیت به خلق یک فرم دقیق و ظریف سینمایی بپردازند. هیچکاک در آمریکا و «شایرول» مرید او در فرانسه از جمله فیلمسازان نقطه مقابل کریم به حساب می آیند.



«هاشیموتو» نویسنده ژاپنی

فیلم «دعای خیر برای چهارپایان و کودکان» هنوز در آمریکا نشان داده شده است. کریم قصد دارد آنرا برای نخستین بار، همین روزها، در یک کنفرانس دانشجویی آمریکا به نمایش بگذارد. کریم طرفداران خود را در آمریکا، جوانان کمتر از بیست سال می داند. وی به تهیه فیلمی که به ساختن آن اعتقادی نداشته باشد، اقدام نمی کند. تهیه هر فیلم برای کریم ابراز نوعی نظریه اجتماعی، فلسفی و حتی سیاسی است و موضوع های مورد بحث او در فیلم ها، حادثه بزرگ علمی داروین، ضایعات عظیم سلاح های هسته ای، مسئله قضاوت های انسانی در یک دادگاه جهانی و مبارزات آزادی و قومی اقوام انسانی و از این قبیل است. در فیلم «دعای خیر...» سرگذشت جوانی که در یک کمپ تابستانه زندگی می کند بازگو می شود. آنها علیه کشتار گاوهای وحشی غرب آمریکا که «بافالو» Buffalo نامیده می شوند بیا می خیزند و از شکار این حیوانات بوسیله موسسات دولتی که منجر به از بین رفتن «بافالو» های معروف غرب آمریکا می شود، جلوگیری میکنند. بعضی از تماشاگران فیلم در مسکو موضوع فیلم را حتی به حوادث دوسال پیش ایالت «کنت»، حادثه کشتار «مای لای» و حتی مسئله مهم زمان یعنی فساد محیط زیستی انسان ارتباط دادند. فریاد روز نمایش فیلم، حتی «یفوتوشکو» شاعر عصیانگر روسی - پادشاهی برای کریم فرستاد و در آن به کریم چنین خطاب کرد: «شما بنا می آموزید که چگونه باید مهربان

# گزاره نامه هفته

از: شیلا نظریان

جدیدی در سبک کار خودش به عمل آورد. هفتمین فستیوال مسکو با نمایش آخرین قسمت از فیلم طولانی نیرود، شوروی در جنگ جهانی دوم که یک فیلم بزرگ حماسی است آغاز بکار کرد و ضمن پیام هایی که در جلسه افتتاحیه خوانده شد، از نقش سینما در همزیستی و تفاهم ملل و صلح و دوستی یاد گردید. فستیوال مسکو از دیدگاه هنری البته همسایه، فستیوال کان ویا حتی فستیوال برلین، نیست، ولی اهمیت این فستیوال در اقبال بزرگی است که برای اکثر کشور های تهیه کننده فیلم های سینمایی برای شرکت در یک فستیوال جهانی بوجود می آورد.

فیلم معروف ژاپنی از جمله فیلم های برجسته کوروساوا را نوشته است مختل است که پس از پایان فیلم انگلیسی به تهیه سناریونی برای یک فیلم روسی اقدام کند. داستان آغاز کار او در سینما جالب و ضمنا نمونه ای از داستانهای مسرو و حوصله فراوان قوم ژاپنی است. هاشیموتو در دوران جنگ جهانی دوم در یک بیمارستان نظامی بستری بود. از فرط بیکاری مجله یک بیمار کنار تخت خود را گرفت که می خواند. این یک مجله سینمایی بود و در آن سناریوی یک فیلم چاپ شده بود. هاشیموتو به بیمار کنار تخت خود گفت اگر نویسنده بود، سناریوی خیلی بهتر از این مینوشت. پرسر این موضوع میان آنها مجادله ای در گرفت. هاشیموتو ناچار شد برای به کرسی نشاندن حرف خود یک سناریوی واقعی بنویسد. او تا آن وقت هرگز بکسار جدی نویسنده ای بر نداشته بود، ولی نخستین سناریوی او واقعا خوب از کار درآمد یا حداقل به گفته مریدی که او را وادار به نوشتن این سناریو کرده بود، خوب بود. هاشیموتو به توضیح همین دوست بیمار سناریوی خود را برای نویسنده بزرگ وقت «مانزاکو» فرستاد. «مانزاکو» از سناریو خرده هایی گرفت، ولی ضمنا گفت که در این نوشته نکات جالبی هست که او قبلا در سایر فیلم ها و سناریوهای ژاپنی ندیده است. مانزاکو به تشویق هاشیموتو پرداخت و او را وادار کرد سناریوی دیگری دست و پا کند. هاشیموتو بدین ترتیب در حدود ۱۰ سناریوی دیگر برای مانزاکو نوشت، ولی مانزاکو در سال ۱۹۴۵ بدرود حیات گفت، بدون آنکه برای تهیه فیلمی از روی این سناریوها تصمیمی گرفته باشد. سرانجام در چهل و نهمین روز مرگ مانزاکو (که روز پیر معنایی برای بودایی هاست) هاشیموتو سناریوهای خود را برای «کوروساوا» (که بوسیله مانزاکو کشف شده و شهرتی در جهان سینمای ژاپنی بهم رسانده بود) فرستاد. یکی از این سناریوها بنام «راشومون» مورد توجه کوروساوا قرار گرفت. دو مرد بکدیگر را شناختند، باهم بر سر سناریو کار کردند و نتیجه آن فیلمی شد که در سال ۱۹۵۱ جایزه اول فستیوال ونیز را نصیب کوروساوا کرد و او را در شمار یکی از بهترین کلاسیک های تاریخ سینما در آورد.

شورای هنرهای انگلستان نمایشگاه بزرگی از کلیه آثار خانم «بریجت رایلی» Bridget Riley در گالری «هیوارد» لندن ترتیب داده است. آیا

این بدان معناست که این زن هنرمند بهترین نقاش زنده انگلیسی است؟ اگر چنین نباشد، حداقل نشانه تجلیل از یکی از بزرگترین نقاشان معاصر انگلیسی و حتی اروپایی بشمار می رود. این نمایشگاه - شامل ۲۲۷ نقاشی و طراحی - قبلا در سوئیس، آلمان و ایتالیا ترتیب یافته بود و اینک هموطنان «رایلی» نیز فرصت می یابند تا یکی از بنیان گذاران شیوه «آپ آرت» (Op Art) در نقاشی نیمه دوم قرن بیستم را بهتر بشناسند. بعضی از عنوان های تابلوهای او بخودی خود نحوه بازی دقیق اشکال و رنگ های او را بسیار چشم و باطن تماشاگر بخوبی نشان میدهد و از این قبیل است: لرزش، خط ترازوی، نوسان، تابش فقدان، بخار، انحراف و اشتعاب. عنوان هایی که نویسنده گان و منتقدان هنری انگلیسی به بحث های خود درباره خانم رایلی داده اند نیز از سوی دیگر شیوه کار او را با مختصر بیان میکند. بعضی از این عناوین چنین است: جدالی برای چشم، اشکالی عین انگیز و آدمی بی باک در مرز هنر و علم. یک نویسنده آنچنان او را متفرق در عوالم رنگ و خط و فرم دیده است که کلمه ای جز «فرمالیست» با او اطلاق نمی کند. این نویسنده در بررسی کارهای «رایلی» بار دیگر این جمله قدیمی مارکیست های هنری را عنوان کرده است که فرم نباید آنچنان زیبا و چشم گیر باشد که ارزش محتوی را پائین بیاورد و یا اصولا آنرا مستهک سازد. در برابر، یک محقق نکته پرداز نیز باین نکته دقیق توجه کرده است که نقاشی جدید بیشتر از همه هنرها به هنر موسیقی به نفس ملودی، ریتم و هارمونی نزدیک شده است.



یکی از تابلوهای رایلی



«بریجت رایلی» که اینک چهل سال دارد، در لندن متولد شده و در کالج «گلداسمیت» و کالج سلطنتی هنر تحصیل کرده است. در کتابی که درباره «آپ آرت» منتشر شده، درباره یکی از تابلوهای «رایلی» بنام «ساکن ۳»، از قول خود رایلی چنین نوشته شده است: «من هنگامی به فکر کشیدن این تابلو اقدام کردم که یک روز تابستانی در منطقه ای از فرانسه از کوهی بالا میرفتم. روز بسیار گرمی بود. و تجسم مناظر در چنین حرارتی برآز ایهام و بیچیدگی بود. من چنین حس کردم که هیچگونه امکانی برای دریافت و درک فضای آن محیط و موقعیت استثنائی وجود ندارد. وقتی به بالای کوه رسیدم هوای بسیار خنکی احساس کردم و بتدریج خطوط و اشکال

«استلی کریم» امسال برای سومین بار بود که در فستیوال مسکو شرکت میکند. در سومین بی نال مسکو او جزو هیئت داوران بود و بر سر تعین ارزش فیلم «هنتونیم» اثر «فلینی» و فیلمساز بزرگ ایتالیائی اختلاف میان او و اعضای ژوری تا بدانجا کشید که کریم با اعتراض از جلسه زوری خارج شد. با اعتراض کریم برخلاف داوران فستیوال سوم مسکو عقیده داشت که فیلم «هنتونیم» باید جایزه اول را دریافت کند. وقتی او جلسه هیئت داوران را با اعتراض ترک کرد، بحث وجدل های فراوانی درباره اثر جنجالی و جسورانه فلینی صورت گرفت و سرانجام این فیلم جایزه اول را دریافت کرد ولی فردای آن روز نمایش «هنتونیم» در شوروی ممنوع شد.

وقتی کریم در سال ۱۹۶۷ در فستیوال مسکو شرکت کرد باز با یک حادثه جنجالی روبرو شد. قصه از این قرار بود که روسها می گفتند موسیقی فیلم «داستان وستماید» که در آلمان در فستیوال مسکو نشان داده می شد، عمداً آنگنان بلند پخش می شود که مانع از درک گفتگوی انتقادی فیلم شود. کریم وقتی این موضوع را شنید یک نسخه از گفتگوی روسی فیلم را که همراه داشت بلند بلند برای جمعیت شرکت کننده در فستیوال خواند و ضمنا به دوستان روسی خود گفت می بینید، ما خودمان خیلی بیشتر به انتقاد از خود می پردازیم.

روسیها بطور کلی از «استلسی کریم» استقبال زیادی میکنند و او را یکی از بهترین فیلمسازان آمریکائی میدانند. اغلب فیلم های کریم نظیر «در ساحل»، «محاکنه نورتریگ» و «دنیای دیوانه دیوانه» که در شوروی نشان داده شده و بیش از دوست و پنجاه هزار دلار نصیب کریم کرده است. کریم امسال به هنگام نمایش فیلم «دعای خیر...» شخصاً در فستیوال شرکت داشت و همراه همسر خود «کارن» در لژ مخصوص مهمانان عالیقدر تالار کنگره کالج کرملین، ناظر تحسین فراوان روسها نسبت به این فیلم بود. فریاد نمایش فیلم کریم در جلسه اتحادیه فیلمسازان شوروی شرکت کرد و به اتحادیه یک مجسمه کوچکتر صلح اهداء کرد. برجستگان اتحادیه فیلمسازان شوروی هم در مقابل از فیلم جدید او ستایش فراوان کردند. «گراسیموف» کارگردان سابقه روسی به کریم گفت فیلم شما امید و نیکبختی همراه می آورد. کارگردان هفتاد ساله روسی «مارک دونسکی»، در حالیکه هنوز اشک پای چشم هایش بود، دستی

# کوستا گاوراس چهره‌ای از سینمایی دیگر



costa gavras

کسی که حرفه‌اش سینماست نمی‌تواند متعلق به یک گروه سیاسی باشد

ترجمه: علی قشقانی

## بن بست یا «ضد سینما»؟

فیلم «عشق» اثر معروف «لویی مال» آشنا شدیم. در آن فیلم او دستیار این کارگردان بود. بعد به اولین اثر او میرسیم، «جاده‌های در فلتر» که در حد خود، یک فیلم بسیار خوب بشمار می‌آید، و پس از آن نوبت به فیلم «Z» رسید که بسیار جنجال برانگیز و دردمن‌حال فیلم خوبی بود. و هنوز اسر این ضربه نمانده بود که گاوراس سومین فیلمش «اعتراف» را به روی پرده آورد، فیلمی همپایه آن دیگری. شنیده‌ام که فیلم «اعتراف» را برای نمایش در ایران خریداری کرده‌اند، و بهرحال، با نقل این گفتگو با گاوراس، آشنایی بیشتری با این فیلمساز حاصل میشود، و با این نکته که این مصاحبه جزء مصاحبه‌های معدودی است که با او بعمل آمده است.

کوستا - گاوراس: واقعا شما آدم وقت شناسی هستید. و بهترین موقع را برای گفتگو انتخاب کرده‌اید. و از طرف دیگر زمان این گفتگو واقعا حساس است. چون در حال حاضر من به نقطه‌ای بسیار خطرناک از فعالیت سینمایی‌ام رسیده‌ام. منظورم آن لحظه، یا زمانی است که آدم دیگر راهپیش و پس ندارد. یعنی درست در اوج موفقیت. موفقیتی که میتواند باسانی شخص را زندانی کند. زندانی آنچه تا بحال انجام داده، و چون چیز دیگری ندارد که بآنچه در گذشته انجام داده اضافه کند، مجبور به تکرار همان مطالب قدیمی است. و بنظر من تنها کسیکه باین نقطه‌ای حساس رسید و توانست خود را از چنین وضعیتی خلاص کند، و من واقعا او را تحسین میکنم «لویی مال» است. چون پس از ساختن فیلم «زندگی‌های ماریا» و موفقیت کاملی که از آن کسب کرد، او دیگر می‌توانست هر کاریکه دلش میخواهد بکند. او موفق شده بود «بریزیت باردو» و «ژان مورو» را در اختیار داشته باشد، و همچنین سرمایه‌ی کلان آمریکایی را،

ولی در عوض او «کلک» را بیرون داد. بنظر من این عمل «لویی مال» جسارت زیادی میخواهد. نظرتان درباره‌ی گودار، و پیشرفتهای او چیست؟ میدانید که گودار همیشه متغول تهیه فیلم است. ولی هیچ وقت ما از او فیلمی نمی‌بینیم. در صورتی که پیش از این گودار سالی دو فیلم به معرض نمایش میکشاد؟ - تصور میکنم که گودار بیک نقطه‌ی بسیار حساس از زندگی سینمایی‌اش رسیده باشد که شاید این نقطه‌ی خطرناک «بن بست» برای خلق و ارائه چیزی تازه باشد که من نمیدانم چیست. بهرحال فیلم فراموش نشدن «پراودا» همین زنده خواهد ماند. چون این فیلم یک شاهکار بزرگ است در زمینه‌ی «ضد سینما» بهتر بگویم این فیلم یک نقض سیاسی است که با کمک تصاویر بیان شده است. ولی نمیدانم، آیا آدم حق دارد تا این حد پیش برود؟ گاهی به نقطه‌ی میرسید که دیگر کسی نمیتواند پاسخی بخواهد شما را در راهی که در پیش گرفته‌اید همراهی کند. و دنبالان نباید. من این را یک سینمای ضد تماشاچسی مینامم. و متقدم، نباید انقدر قدمها را سریع برداشت که دیگرانی که شما را تعقیب میکنند، نتوانند پایای شما پیش بیایند. پیشرفت تماشاچسی برای آنچه ما در سطح خیلی بالا ارائه میدهم و یا کوتاه است، و ما هم باید جوابگوی این انتظار تماشاچسی باشیم. سینما یک نوع نقاشی است. و هر آدمی نمیتواند «وانگوگ» باشد، در فقر و بدبختی جان بدهد و از این زندگی و سرنوشت خود راضی هم باشد. در سینما این کار ممکن نیست. باید موفقیت فورا بدست بیاید، همین امروز، نه فردا، و آلا موضوع مهم مسئله‌ی مالی است. در ثانی من هنوز شنیده‌ام و ندیده‌ام که یک فیلم روی پرده بیاید و روزهای اول با عدم موفقیت روبرو شود، ولی پس از مدتی ناگهان موفقیت آمیز از آب درآید. استثناء یک فیلم چنین سرنوشتی داشته و آن هم فیلم «قاعده‌ی بازی» ساخته‌ی «رسوار» است...

بنابراین باید گفت که فیلم «اعتراف» هم مانند فیلم «Z» فیلمی است برای مردم، و مورد پسند اجتماع. - ما خوانشیم به «لندن» نویسنده‌ی داستان «اعتراف» و وقادار بنامیم. و این به آن معنی نیست که من با این نویسنده کاملا موافق هستم. ولی از نظر کار میبایستی برای عقاید و نوشته‌ی او احترام قائل میشدیم. بخصوص از نظر سیاسی. از طرف دیگر «لندن» خودش بارها گفته است که به اثر او خیانت نشده، و این فیلم صد در صد موافق است. ولسی فکر نمیکنم که فیلم «اعتراف» یک فیلم صد در صد تماشاچسی پسند باشد. اولا موضوع فیلم و آنچه بر آن بیشتر تکیه شده مربوط میشود به وقایعی سیاسی که مردم با آنها آشنائی زیادی ندارند. دو ساعت و یک ربع طولی می‌کشد، خشک و عیسوسانه، و بدون یک لبخند.



صحنه‌ای از فیلم «اعتراف»

در یک محیط مملو از خشونت های روحی واقعا درک آن مشکل است و نمایش آرامش بخشی نیست. پس از فیلم «Z» بحث موضوع سیاسی فیلم، شما لقب کارگردان فیلم های سیاسی را دادند. نظرتان راجه باین لقب چیست؟ - واقعا این را من نمیخواستم. من در فیلم «Z» خواستم داستانی ر تعریف کنم که در آن شخصیت های واقعی، (و سیاسی) وجود دارند. سجت از عدالت است، من میخواستم چیزی را بر علیه رژیم سرهنگ های یونانی بازگو کنم، و برای اینکه باین فکر جامه‌ی عمل بپوشانم دو راه بیشتر نداشتم. یکی اینکه بروم و آفیش بدره دیوار بچسبانم، و یا اینکه فیلم بسازم، و چون کار من ساختن فیلم است راه دو، را انتخاب کردم. درباره‌ی فیلم اعتراف باید بگویم که این فیلم جنبه‌های سیاسی عمیق تری دارد و فوق العاده خشک و سر است و از نظر تاریخی دقت بیشتری در آن بکار رفته است. درباره‌ی داستان قبل اعتراف بارها و کرارا سوالات زیادی را با «لندن»، نویسنده‌ی اعتراف مطرح کردیم. سوالاتی که حتی خودش برای خودش تا آن زمان مطرح نکرده بود. در هر حال «اعتراف» فیلمی است که جنبه‌ی خصوصی از «سوسیالیزم» را بر ملا میکند و نویسنده میخواست زیاد، روی های زمان استالین را نشان دهد. بان شکلی که حالا در «چکسواکی» متاخذ میکنیم. شما کتابش را هم در زمان حوادث «پراگ»، با حمایت شده مربوط میشود به وقایعی سیاسی که مردم با آنها آشنائی زیادی ندارند. دو ساعت و یک ربع طولی می‌کشد، خشک و عیسوسانه، و بدون یک لبخند. این کتاب را برای آنها نوشت.

های گوناگون بمن میرسید، چشم پوشی کردم. این پیشنهادات کدام بودند. ممکن است از چند تای آنها نام ببرید؟ - مثلا «درخت نون»، «پری دریائی میسی سی پی»، «زنی در ماشین» و فکر میکنم کار درستی کرده باشم که بهمه‌ی این پیشنهادات جواب رد دادم. فیلم شما «Z» در آمریکا با موفقیت زیادی روبرو شد. و دوجایزه‌ی اسکار گرفتید. عکس العمل نمایش فیلم «Z» در سایر کشورها چگونه بود؟ - آنچه در آمریکا جالب است، این که باسانی روی شخصیت های فیلم من اسم گذاشتند. و با این تغییر نامها شباهت زیادی به شخصیت های مورد نظر خود یا پرسوناژهای فیلم دادند. مثلا فلان قاضی، یا فلان ژنرال در شوروی و رومانی فیلم را قبول نکردند و بان اجازه نمایش ندادند. مقامات رومانی ادعا کردند که خودشان را در آن فیلم شناخته‌اند. از نظر مالی، «Z» موفقیت بزرگی برای شما بوده است؟ - من ثروتمند نیستم. من «Z» را بدون دریافت دنباری ساختم. و بر خلاف تصور مردم میلیونر نشدم. و از

شما شخصاً در کدام جنبه سیاسی هستید؟ - مخالف. من مخالف چیز های بسیاری هستم. تقریبا مخالف همه چیز. بنظر من راه حلی «سوسیالیستی» برای مشکلات بشری وجود دارد. ولی این راه حل آن راه حلی نیست که در حال حاضر ما آنرا میشناسیم، و وجود دارد.

مثل اینکه شما عقاید خیلی قطعی و روشنی دارید؟ - بله، عقاید من خیلی روشن هستند. ولی هر روز تغییر می‌کنند و من هر روز نسبت باین تغییرات، تغییر جهت میدهم. ولی یک رشته، نظریات بخصوص و غیر قابل تغییر راجع به مسائل اصلی دارم. مثلا، قبل از هر چیز درباره‌ی آزادی. وضع من در حال حاضر استثنائی است. من قادر بانجام کارهایی هستم که سایرین نمیتوانند انجام دهند. در زندگی چیزهایی هست که هر کس لازمست آنها را بشناسد واضح تر بگویم که حق ندارد آنها را نشانند. بنابراین فکر نمیکنم شخصی که حرفه‌اش سینماست، بتواند متعلق بیک حزب یا یک گروه سیاسی، استشر را هر چه بگذاریم - باشد. چون در اینصورت مجبور است از مقدار زیادی از آزادی‌اش صرف نظر کند. من فیه «Z» را کاملا آزادانه ساختم. بدون اینکه به گروه یا دسته‌ی بستگی داشته باشم. چون این نوع بستگی ها شخص را ملزم میکند که مقداری - هر چند ناچیز - منافع آنها را در نظر بگیرد. فیلم «Z» را من با طرز بیان سنتی سینما مانند یک فیلم پلیسی تعریف کردم. و بخاطر تهیه این فیلم و وجود هستم، و اصولاً ارزش زیادی برای دیگران قائل نیستم باوجود

این باید بگویم که مخالف خودستایی‌ام. خوشحالم از اینکه بخاطر فیلم «Z» نقش مهمی داشتم، و اصولاً حرفی داشتم که یزمن راستش را بخواهید این امر برای من ستایش آمیز است. از طرف دیگر ناراحت هستم از اینکه بعضی ها دارند جیب های خود را با ثمرات «Z» پر میکنند. وقتی فیلم «Z» را برای اولین بار نمایش دادند، شما جوابهای دقیقی به سوالات مردم ندادید. این نشان دهنده‌ی رفتار یک تاجر است که مایل نیست به کسی لطمه‌ای بزند. - من دستورات اکیدی از طرف سازمان بخش کشنده‌ی فیلم داشتم. و نمیبایستی مردم فکر میکردند که موضوع فیلم سیاسی است. و بهمین دلیل مجبور شدم در گفته هایم کمی تقلب کنم تا دیگران راضی باشند. این کار برای من خیلی مشکل بود. چون من اصولاً به نفرت و اثرات آن ایمان دارم. نفرت یک محرك واقعا عالیست. آیا برای فیلم «اعتراف» هم مجبور خواهید شد که در گفته هایتان کمی تقلب کنید؟ - اصلا حرفی وجود ندارد که درباره‌ی این فیلم زده شود. چون فیلم به حد کافی گویا هست.



این موضوع نه تنها خوشحالم، بلکه به آن افتخار هم میکنم. بنظر من نباید صاحب ثروتی شد که با تعریف داستان شخصی که زندگی‌اش را فدای یک فکر میکند بدست بیاید. من از فیلم «Z» چیزی گیرم نیامد. ولی در مقابل آزادی عمل بی حدی تنمید شد. حالا من من هر کاری که دلم بخواهد میتوانم بکنم. چون فیلم «Z» را ساختم حالا با تهیه فیلم های دیگر براحتی میتوانم از نظر مالی حیران فیلم «Z» را بکنم. ولی بخاطر داشته باشید که من هیچ وجه دلم نمیخواست «Z» را بخاطر پول بسازم. این نشان دهنده‌ی بلند نظری است. شاید شما مرد خیر خواه و نیک سرتشتی هستید؟ - من قهرمان نیستم. در عوض خود خواه و جود هستم، و اصولاً ارزش زیادی برای دیگران قائل نیستم باوجود

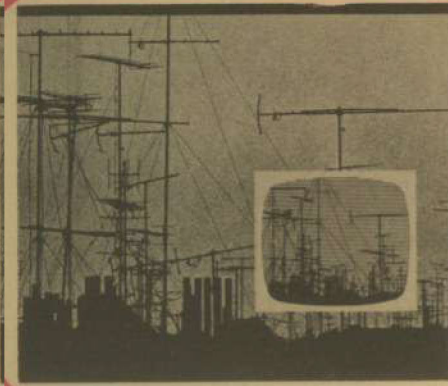
درون گرا!



نو طرح از پرویز شاپور



# تلویزیون در خانواده و جامعه نو



از: جمشید ارجمند

وجهی که گروهی از خوانندگان گرامی مجله نماشا به سلسله مقالات جامعه شناسی رادیو - تلویزیون نشان دادند ما را بر آن داشت که سلسله‌ای دیگر از مقالاتی که تلویزیون را از دیدگاهی بنیادی می‌نگرد تدارک ببینیم. حقیقت این است که در این روزگاری که با تحول اندیشه‌ها در جهت تکراری‌های زرف به‌دیده‌های اجتماعی، مشخص می‌شود، به تلویزیون از نظر اجتماعی باید عمیق‌تر نگریست. آنچه مسلم است، این است که تلویزیون در غالب گروه‌ها، زمینه انفعالی ایجاد می‌کند. رابطه یک طرفه و سلطه مستبدانه آن بر ذهن و حواس تماشاگر امری بدیهی است. اما انسان در برابر این زاده‌های دست‌های خود نباید آرام و غیر فعال بنشیند و همچون «دکتر فرانکشتاین» از مخلوق خویش غولی نوانان از خویش بسازد. «نماشا» به‌عنوان یک مجله تلویزیونی ناگزیر است که در این راه پیشگام شود و هر چند که خود معرف و مبلغ تلویزیون است، جایگاه انسانی را در برابر جاذبه امواج خالی نگذارد و خوانندگان علاقمند خود را به آگاه‌های نداهم مجهز کند. بدیهی است گالای که تلویزیون عرضه می‌کند سفره رنگینی است برای دیدگان گرسنه. این دیدگان باید به آنچه می‌بینند وفور و وجدان داشته باشند. نقش اجتماعی و فرهنگی تلویزیون را بشناسند و خود را نیز در مقام تماشاگر بشناسند که تا چه اندازه ممکن است در مسیر تاثیرات گوناگون تلویزیون فرار گیرند. این آگاهی طبعاً با خواندن حاصل می‌شود. همان طور که در اولین شماره مقالات «جامعه‌شناسی رادیو - تلویزیون» نوشتیم، نویسنده آن اثر «ژان - کازنوو» یک جامعه‌شناس معتبر، و از گردانندگان رادیو - تلویزیون فرانسه بود. اما این سمت رسمی مانع از آن نمی‌شد که بیطرفانه و با دید علمی و تحلیلی - که مستلزم بیطرفی است - انتقادات عمومی



را بر تلویزیون مطرح کند. و «نماشا» نیز با همان بیطرفی ابا نداشت که ترجمه آن مطالب را به‌عنوان خوانندگان ایرانی برساند. اینک در دنباله این هدف، اثر برجسته دیگری را به‌عنوان خوانندگان علاقمند به نظرگاه اجتماعی به‌دیده تلویزیون می‌رسانیم. این اثر کتابی است به نام «تلویزیون در خانواده و جامعه نو» اثر «اریک ملون - مارتینز». بر پشت جلد این کتاب نوشته شده:

«اگر شما از آن زمره‌اید که تلویزیون را می‌نگرید، این کتابی است که از فاصله بسیار نزدیک شما را لمس می‌کند... در تمامی جهان، هر روز مردان، زنان، کودکان قرا و نروندان، در سکون و سکوت یا سابه‌های خاکستری یا رنگی که روی پرده‌های کوچک می‌رقصد مرتبط می‌شوند... این تصاویر «خانگی» واقعیت را چگونه عرضه می‌کند؟ چگونه آن را برای ما تغییر شکل می‌دهند؟ آیا باید بیم داشته باشیم از این که این تصاویر ما را در یکسانی عادت

به جای هرگونه معرفی از این اثر به نقل قسمتهایی از مقدمه آن به‌عظم پیرلازارف Pierre Lazareff شخصیت بزرگ تلویزیونی فرانسه که از تلویزیون شناسان مشهور است و در برنامه «پنج ستون در صفحه اول» با ملون - مارتینز همکاری نزدیک داشته می‌پردازیم.

جمشید ارجمند

چه‌کار کنم، آخر بچه‌دارم». این جمله همچنین این معنا را می‌دهد که اگر آنها تلویزیونی داشتند، بچه‌هایشان به‌جای مطالعه دروس وقت خود را به‌تماشای آن می‌گذرانند و به هر نحوی، آنچه می‌دیدند، فقط تحمق‌شان می‌کرد. چنین اولیای محتاطی اگر قدرت منع فرزندان‌شان را ندارند باید بچه‌های‌شان را هم جواب گویند تا آنها هرچه را که در آن است نیامند و به سوء‌هاضمه دچار نشوند یا باید مراقبت کنند که آنها هرگز کتاب و روزنامه نخوانند می‌آید کنجکاو‌های دیگری جز آنچه لازم دروستان است در ایشان بیدار شود.

اما، همه مطالعاتی که به‌طور جدی انجام شده، همه تجربه‌های پرورشی در گونه‌گون‌ترین کشورها به عکس ثابت می‌کنند که کودکی که تماشاگر هوشمندانه تلویزیون به او آموخته شود، ذهنش سریع‌تر و وسیع‌تر از دیگر کودکان باز می‌شود...

اریک ملون - مارتینز بهتر از هرکس می‌داند که زمینه‌ای نیست که تلویزیون بتواند در آن نقش تعیین‌کننده ایفا کند...

«آغاز کتاب در شماره آینده»



# توفان کارل فالنتین

برگردان از: ایرج زهري

بلائی سرت بیازه. (یک رعد بسیار سخت و شدید).  
بابت: وای خدا بدادمون برسه حالا برق زد. نه، نه، نه، نه. به همین هوای گومرغی به‌معموم ندیده بودم. یادته چهار هفته پیش هوا چقدر خوب بود؟ بیا، بیا زود سوار اتوبوس بشیم. الان داره خف ۱۲ میاد. با همین خط بکراست میریم خونه.  
سیمون: با خط ۱۲ که امکان نداره برم. اصلاً حرفشو هم نزن. خودت می‌دونی ۱۲ نحصه.  
بابت: برو بابا خرافاتی. با خط ۱۲ بریم بهتره یا همیتجوری تو خیابون خدا واینسیم منتظر توفان بشیم؟  
خط ۲۸ هم اومد. با ۲۸ هم می‌تونیم بریم. (سرو صدا). ماشین جا نداره - صدای حرکت ماشین (دیدنی سیمون؟ خارو چه دیدنی اتوبوس بعدی هم حتما بره. نکاشن. ببین چه قیافه‌های بهم زده‌م. مثل موش آب‌کشیده شدم.  
سیمون: خوب اینکه معلومه. هر خری می‌دونه بارون ادمو خیس می‌کنه. تا حالا ندیدم بارون کسی رو خشک‌بکنه.  
بابت: چرا، اگه ادم تو خونش بشترکه، هیچوقت خیس نمیشه. آدم‌های عاقل همینطوره که نو می‌گی، ولی توکه عاقل نیستی؟  
سیمون: برای اینکه هنوز چتر داغوتو گرفتی سو دستت لایسرت نیگر داشتی، در صورتیکه خیلی وقته دیگه بارون بند اومده  
(چند عابر می‌ذدن زیر خنده و نو دعائی می‌گویند، مرده حق‌داره بخدا!)

سیمون: زوزه باد، رعد، برق، باران و غیره، بملاوه فال و قیل خیابان‌ها، بوق‌ها، غرش‌گوش‌خراش هواپیما و امثال آن.  
سیمون: ده ده ده ده ده! عجب باد بیربدر و مادریه‌ها! مگه صد دفعه نگفتم چترتو با خودت بردار؟ می‌بینی چه بارونی گرفته! حالا بازم خوب شد که دو نفری‌مون به چتر برداشتم  
سیمون: تو به همچون بورانی چتر به‌چه درد می‌خوره! سیمون: انقدر برچونگی نکن. بشو ول کن، زسر باکتو بگیر، وگرنه باره میشه‌ها!  
سیمون: این از اون بندها نیست که باره بشه (بخ باره می‌شود. محتوی پاکت روی زمین ولو می‌شود).  
سیمون: تاز دستت، نگفتم؟ حالا بار هم فوژیلا فوژمون شد. ده جمشون کن لامصب صاحبابرو دیگه بابت: چترتو بده من، خدایا، کلام! کلامو باد برد نورد به‌هرچی می‌رسی برو برش‌گردون!  
سیمون: من؟ خیلی معذرت می‌خوام، من نمی‌تونم از جام چم بخورم، وگرنه اسبابامونو می‌برن.  
سیمون: پس بیا چترتو بگیر واسه اینجا، خودم می‌رم، خودم.  
سیمون: نه، نه، تو واسه اینجا من می‌رم بابا، رفتم. بابت: اه. تو به همین هوای گندی باید عقل می‌گردید و تو خونه می‌موندید.  
سیمون: چرت و پرط و هشلوف! فکر می‌کنی که اگه ما تو خونه مونده بودیم توفان نمی‌شد؟  
سیمون: البته که می‌شد، ولی عوضش خیس نشده

# مسابقه عکس و نوشته (۳)



عکسها از : بهمن جلالی



### مسابقه عکس و نوشته

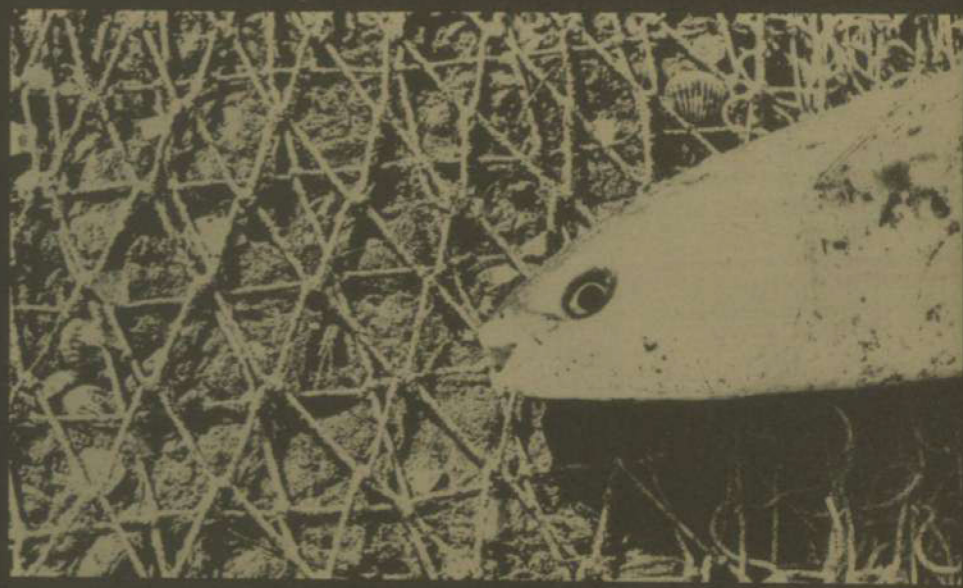
( ۳ )

● راستش را نخواهد ، گمان نمی‌کردیم خوانندگان ما از مسابقه « عکس و نوشته » چنین استقبال کنند. تعداد نوشته‌هایی که درباره موضوع اولین و دومین مسابقه « تابستان » و « کودک و شیاره » رسیده ، چنان زیاد است ، و بسیاری از نوشته‌ها چنان خوب ، که داوران مسابقه در انتخاب « بهترین » دچار اشکال شده‌اند. ما بی‌نیاز از این بات خوشحالیم. این اقبال خوانندگان نشانه آنست که بعضی گمان برخی ، « اندریشان » و « کار جانی کردن » موردعلاقه خوانندگان است. ما امیدواریم این مسابقه استعدادهای برجسته‌ای را معرفی کند ، و اطمینان داریم که چنین خواهد شد.

همچنانکه شماره قبل نوشته این مسابقه در ۱۴ شماره ادامه خواهد یافت. هر هفته نویسنده بهترین مطلب ، یک جایزه ده هزار ریالی دریافت خواهد کرد. و از میان نویسندگان بهترین نوشته‌ها ، جایزه ممتاز ما به بکتر تقدیم خواهد شد و این جایزه یک بلبل دوسره به اروپا و هزینه تهیه گذرنامه است. و در این شماره ، سومین موضوع مسابقه ما ...

### ماهیگیر و ماهی

به عکس های زیبایی که در این صفحه بجا رسیده به دقت بنگرید و بنویسید. توضیحی را که لازم می‌دانیم اینست که میل نداریم تعین عنوان برای هر مسابقه از جانب مجله ، خوانندگان را محدود کند. بهتر است شما عنوان خیالی را رها کنید ، و هر آنکس که تصاویر برضا اثر می‌گذارد ، بنویسد ، عکسها ، صرفاً می‌تواند بیانه و « سیول » باشد. در شماره آینده بهترین نوشته ، درباره مسابقه « تابستان » را جابجایی کنیم و شما نخست برنده ما را خواهد ساخت. در انتظار دریافت نوشته‌های شما هستیم.



مشتهایش را در چشمهای فرو برد و مدت درازی هر دو چشم را مالید. اشتباه ... باز هم اشتباه ... مسلماً اشتباههای کوچکی بود ... اما خاتمه نیافته بود ... اکنون بر اینکه سیگار را دور انداخته بود ، تانس می‌خورد. می‌توانست نیمه دست نخورده آن را دود کند. نیمه سیگاری ، همیشه ، بهتر از بی‌سیگاری بود ...

چشم بهتر سندیاسپون دوخت ، بداین امید که کنتین بزودی از میخانه بیرون بیاید. و به‌عوض این چیزها تصویر کلودینا در برابرش پدیدار شد. او را در عالم خیال می‌دید ... و بیگمان در اعماق ذهن خسته و کوفته خود می‌دید ... اما چنین می‌پنداشت که کلودینا چون رنگین کمانی روی شیشه جلو ماشین در رقص است ... شلوار زرد و بلوزی را که آنهمه باش می‌آمد ، به تن داشت. مثل هر نوعوس دیگر دلفریب بود. ... و مستهایش را ، با آن رفتار زنانه‌ای که مختص او بود ، به‌کمتر زده بود و بهمان صورت دلبرانه‌ای که داشت ، اخم درهم کرده بود ... بی‌اختیار بیاید می‌آورد که این بازی کلودینا چه نازنینانه بود و هر بار با جه‌حرارت و التهاب‌دلبرانه‌ای عکس‌العمل نشان می‌داد ... و این خشونت ابتدا او را بحیرت انداخته بود ، سپس او را از خودبیخود کرده بود ، چه معنی این خشونت آن بود که کلودینا او را با همان علاقه‌ای دوست می‌داشت که در دل خودش موج می‌زد ...

غیرقابل تحمل بود ... غیر ممکن بود همچنان بنشیند و همان اندیشه‌ها که هر دم به‌او دست‌می‌داد ، در مغز خود زیر و رو کند ... از اتومبیل پیاده‌شد ، در راهم کوفت و همانند به حماقت خود بی برد ... چه صدا مثل توپ در خیابان طنین افکند و کنتین ممکن بود آن را در میخانه بشنود. انگشتانش را از دستگیره برداشت. منتظر ماند ... یقین داشت که چند ثانیه دیگر سر و کله کنتین در آستانه در پیدا خواهد شد. او را خواهد دید. سپس ، دید که یک‌بار دیگر خودش را اسباب مضحکه کرده است و به‌اندازه‌ای خسته است که مغزش دیگر کار نمی‌کند ... در ماشین آنهمه صدا نکرده بود ، مسلماً کنتین چیزی شنیده بود ، چونکه درهای میخانه بسته بود.

هیچ میل نداشت که به سوی ماشین خودش برگردد. دستش را بلند کرد و در روشنائی آبی‌رنگ یکی‌از چراغ های نزدیک به‌ساعت مچی خود نگاه کرد. سه ساعت از نیمه شب می‌گذشت ... بیشتر از یک ربع بود که کنتین آنجا بود.

براه افتاد. حرکت ، مغز او را بیدار کرد ... در دل خودش گفت که به‌هیچ دلیلی نباید خودش را از ورود به‌میخانه و سر در آوردن از کار کنتین معاف بدارد. اما اگر کنتین او را به‌جا می‌آورد ، هر آنه این کار معنی و مفهومی پیدا می‌کرد ... با احتمال کنتین مراقب او بود ، به‌مان‌گونه‌ای که خودش مراقب کنتین بود ...

همینکه از در گردان گذشت ، دید که گروهان در میخانه نشسته است و

گیلاسی آبجو در دست دارد ... یگانه منتری میخانه بود ... صاحب میخانه نظر عاری از محبتی به‌سوی هان کرد و گفت :  
— بسته است .  
هان گفت :  
— بیشتر از یک دقیقه کار ندارم. تمام طول میخانه را زیر پا گذاشت ، از بغل کنتین گذشت ، به‌سوی دستتویی رفت ، لحظه درازی در آنجا ماند ، سپس بیرون آمد و دوباره از میخانه گذشت . کنتین که بار اول سر بر نگرده‌اند بود ، این بار هم ذره‌ای برنگشت . هان به صاحب میخانه گفت :  
— خدا حافظ .

سوار بیوک خود شد و برای آنکه یاد کلودینا را از سر بیرون کند ، کوشها کرد که بیاد بیاورد که کنتین و صاحب میخانه کدام قانون را زیر پا گذاشته‌اند. فروش مشروب در مواقع خلاف قانون ، این کار عمل خلافی بود. او اگر چه ، چندان مهم نبود ، عمل معنی‌داری بود ... پاسایی که از ارتکاب عمل خلاف کوچکی ابا نداشتند ، ممکن است از ارتکاب عمل خلاف سنگینتری هم ختم به ابرو نیابود.

پنج دقیقه گذشت ، سپس کنتین سوار دوج شد و هر دو به راه افتادند. بدین‌گونه از ده و دوازده چهار راه گذشتند ، سپس ده و دوازده چهار راه دیگر را هم پشت سر گذاشتند. تمرکز حواس مردم برای هان دشوارتر می‌شد. خرخر موتور و چراغهای پشت دوج و نیرخ کنتین ، دست به دست می‌داد و او را به‌خواب می‌فرستاد.

بشدت گونه‌های خود را نیشگون گرفت و درد این نیشگون مایه آن شد که راستر بنشیند و چشمهایش را بیشتر باز کند. رادیو را به‌کار انداخت و آهنگ جاز بدی را گوش داد ، سپس آن را خاموش کرد. آنوقت دید که از سرعت دوج گاسته می‌شود ...

اکنون در یکی از محله‌های بیرون شهر زمره بودند. رفت و آمدی در میان نبود و هان از خدا خواست که کنتین ماشینش را در آن حول و حوش نگه ندارد. چه خیابان هیچ‌گونه پناهگاهی نداشت و محال بود ماشین را دور از چشم کنتین در گوشه‌ای نگه بدارد و او را زیر نظر بگیرد ...

دوج بین دو عمارت نو وا ایستاد. هان از سرعت خود نکاست ... از کنار آن گذشت و نگاهی به‌سوی کنتین نکرد. اما وقتی که به‌چهار راه رسید ، نظری به‌آئینه خود کرد و دید که کنتین از دوج بیرون می‌آید.

هان ، در دل خود ، دشنامها داد. کاملاً ضرورت داشت که از مقصد کنتین سر در بیاورد و بداند کجا می‌رود ... اما اگر وامی‌ایستاد ، کنتین هر آنه او را می‌دید. تنها یک حیل به‌ذهنش راه یافت که حیل درخشانی نبود. در حدود صد متر هم پیش رفت ، سپس چراغهایش را خاموش کرد و ناگهان نیم چرخ زدن ، چراغهایش را از نو روشن کرد و برگشت.

این الهام یکی از آن الهام‌های ناگهانی بود که هیچ‌گونه احتمال‌توفیق

ندارد ، اما با اینهمه بند می‌خورد. بار دیگر ، از برابر کنتین که جلو در باز عمارتی در طبقه پائین و ایستاده بود ، گذشت ، و در جریان کمتر از یک ثانیه زنی را در آستانه در دید . سپس ، کنتین پای به‌درون خانه گذاشت و جلو زن را گرفت. در بسته شد.

اما هان به‌اندازه کفایت دیده‌بود ... زن لباس زرد رنگی به تن داشت. لحظه‌ای دیوانه شد ، چرخ سمت راست جلو بیوک با چنان شدتی به‌لبه پیاده‌رو خورد که ماشین چون فوتبال از جای خود جست و فرمان ، انگشتانش را به‌درد آورد. سرعت بیش از اندازه‌ای به‌دنده ۱ برگشت ، چرخها می‌خکوب شد. سپس موتور خاموش شد.

توانست مغز خودش را بکار اندازد. حادثه که پس از روزها کار دشوار و آرام رخ داده بود ، چنان ناگهانی و چنان باور نکردنی بود که قوه تفکر از کنار افتاده بود. وظیفه‌اش این بود که به‌پایس خیر بیدهد ، اما اگر می‌خواست تلفتی پیدا کند ، کنتین می‌توانست او را توی ماشینش بیندازد و به‌جائی ببرد که عرب نی می‌انداخت ...

کوشش‌ها کرد که آرام بگیرد ... با خودش گفت : کسی بیندیش ! ... کمی بیندیش ! ... اما غریزه‌اش به‌ساعت بیشتری به‌کار افتاد ، و ناگهان دوان دوان به‌سوی عمارت به‌راه افتاد ... در دل خودش گفت : اطمینان پیدا کن که این زن کلودینا است ... اطمینان پیدا کن که صحیح و سالم است و بعد به‌پایس خیر بده ...

دوان دوان از چمن پیاده‌رو گذشت. یگانه روشنائی که بچشم می‌خورد از عمارت می‌آمد ، اما پرده‌ها افتاده بود ... از دو پله جلو خانه گذشت ، سپس صدای زن را از پشت در پشت شنید ...

با لحن خمسگینی می‌گفت :  
— بس است ! پس است ...  
این صدا ، آشکارا ، صدای کلودینا بود ، اگر چه هرگز حرف زدن او را با این لحن ندیده بود ...

برای آنکه همت تیرش را بر نداشته بود ، تانس خورد اما می‌توانست از آن صرف‌نظر کند ... همیشه در اینگونه زد و خوردها قوی‌بود و از این گذشته پیدا شدن سروکله‌اش به‌آن صورت ناگهانی ممکن بود در مقابل حریف امتیاز دیگری برای او باشد. به‌طرف باغچه رفت . لحظه‌ای خم شد ، سنگی برداشت و به‌طرف در آمد. صدای کلودینا از نو بلند شد :  
— بس است ! ...  
کوشش کرد تا بی‌سروصدا دستگیره در را بگرداند ... کلون در انداخته شده بود. بی‌تردید ، سه قدم واپس رفت ، و با آن هیکل هشتاد و دو کیلو سوزش بطرف در حمله برد. شانه‌اش در حدود سی سانتیمتر بالاتر از دستگیره به تخته در خورد سروصدائی که برخاست ، بلندتر از آن بود که پنداشته بود ، اما در که نازکتر از حد تصور بود ، همانند باز شد ... و نگاهش لحظه‌ای صحنه را در برگرفت.

نخستین چیزی که دیده قسمتی از در بود ، تخته‌ای تقریباً به‌طول دو متر که جلو پایش وسط سالون فرو افتاد. کنتین موهای زن جوان را به‌چنگ خود گرفته بود و سر او را به‌عقب می‌کشید. عجاتلتا پشت هر دوشان به‌در بود ، سپس ، هر دوشان ، بیک حرکت چرخ به‌سوی او زدند و آنوقت نگاه حیرت‌زده کنتین را دید.

دو ثانیه ، شاید سه ثانیه ، گذشت. تخته‌ای که از در جدا شده بود ، مسیر خودش را پیمود و از روی میز پایه کوتاهی به‌روی زمین جست. اما همین دو سه ثانیه پس بود . هان بی‌برد که اشتباه وحشتناکی کرده است.

زنی که در برابر خود می‌دید ، کلودینا نبود. در نتیجه جش به‌جلو ، درست نزدیک آندو والیستاد. سنگ سرد و سنگین در دستش سنگینی می‌کرد. یاسی ، سردتر و سنگینتر ، بر دلش چنگ انداخت.

به‌روی زن جوان خیره شد. کنتین موهای او را رها کرد و با لحن ختم‌آلودی فریاد زد :  
— برو گمشو ، زن‌زاده بی‌شرف ! بازوی هان را گرفت و او را به طرف در راند. فریاد زد :  
— برو بیرون ! تو خودت را که خیال کرده‌ای ؟

هان خاموش ماند. با وجود داد و فریاد و نازا گونهای کنتین همچنان به‌سوی زن خیره شده بود ... جوان‌بود ، اما به‌اندازه کلودینا خوشگل نبود ... موهای حنائی رنگ و پیراهن زرد رنگی داشت و بیگمان همین پیراهن بود که او از خیابان دیده بود ... از مشاهده دامن خود از پیراهن زرد ، گول خورده بود و این چنین پنداشته بود که گمشده خود را ، گمشده‌ای را که با آنهمه نسو میدی در آرزویش بود ، پیدا کرده است.

زن ، با دو دستش ، پیراهن را بر تن خود می‌فشرد و خیره خیره به روی او می‌نگریست. هان در چشمهای او به معجون از وحشت و تردید برخورد.

کنتین فریاد زد :  
— کتافت ! زن‌زاده بی‌شرف !  
و هان را به‌طرف در راند. گردن هان پشت به‌چهار چوب در خورد و سرانجام دریافت که کنتین چه می‌کند.  
— اشتباه بود ... من ... کنتین با شدت و خشونت بیشتر از پیش بر او تهنیب زد و از بی حرفهای خودش گفت :

— اشتباه بود ، هرگز ! هرگز ! ... مگر به‌این صورت به‌خانه مردم می‌آیند ؟ زن‌زاده بی‌شرف ! هان بی برد که کنتین سه بار این لقب را به‌او داده است ... اشتباه وحشتناکی کرده بود اما وضع مضحکی که برای خودش فراهم آورده بود ، دیگر چندان مهم نبود ... حرفهای کنتین ، آن قیافه زنده و آن لهای سرگشته‌اش ، خشم شدیدی در او برانگیخت. کنتین را از خود راند. بقیه در صفحه ۶۴



# میان پرده

## پرده اول - روزهای زندگی



آی دزد!



تماشای بیخون پلیس واقعی!



نغمه‌ها

شب عروسی، تازه داماد عروس را به خانه آورد، عروس به بستر رفت و داماد تلویزیون را روشن کرد، جلوی آن نشست، سیگاری روشن کرد و گفت: «عزیزم، بعد از این همه مدت که انتظار عروسی با تو را کشیدم، امیدوارم از اینکه میخوام بنشینم ماسه فوتبال را تماشا کنم ناراحت نباشی!»

● ساعت یک بعد از ظهر روز جمعه بود که آقا با کمال تعجب متوجه شد خانم غذا را هنوز حاضر نکرده. با عصبانیت گفت:

«عجیبه! روز تعطیل غذا نداریم. من دیگه نمی‌تونم تحمل کنم. مردم رستوران»

خانم التماس‌کنان گفت:

«تورو خدا فقط پنج دقیقه صبر کن.»

«بعد از پنج دقیقه غذا حاضر می‌شه؟»

«نه، خودم حاضر می‌شم که با هم بریم رستوران!»

● دوتا خانم جوان با هم درد دل می‌کردند:

«شوهر من شای خیلی دیر می‌آد خونه.»

«شوهر منم همینطور بود ولی دردتش کردم. به شب که ساعت دو بعد از نهمه شب اومد خونه، با صدای خواب‌آلود بهش گفتم: آقا محسن تویی؟»

«همین؟ با همین درست شد؟»

«آره. چون اسم شوهرم آقا محسنی است.»

● عثرت خانم و عثت خانم سرگرم درد دل بودند.

«آره خواهر شوهرم خیلی بهم بی‌اعتنا شده. دیگه هیچ توجهی بهم نمی‌کنه»

«خواهر، با مرده باید مدارا کرد. سعی کن به هرچی که اون علاقه داره، تو هم علاقه نشون بدی.»

«عجب! چه چیز علاقه داره؟»

«چرا، به زندهای مولاتی قد بلند.»

شب عروسی، تازه داماد عروس را به خانه آورد، عروس به بستر رفت و داماد تلویزیون را روشن کرد، جلوی آن نشست، سیگاری روشن کرد و گفت: «عزیزم، بعد از این همه مدت که انتظار عروسی با تو را کشیدم، امیدوارم از اینکه میخوام بنشینم ماسه فوتبال را تماشا کنم ناراحت نباشی!»

● ساعت یک بعد از ظهر روز جمعه بود که آقا با کمال تعجب متوجه شد خانم غذا را هنوز حاضر نکرده. با عصبانیت گفت:

«عجیبه! روز تعطیل غذا نداریم. من دیگه نمی‌تونم تحمل کنم. مردم رستوران»

خانم التماس‌کنان گفت:

«تورو خدا فقط پنج دقیقه صبر کن.»

«بعد از پنج دقیقه غذا حاضر می‌شه؟»

«نه، خودم حاضر می‌شم که با هم بریم رستوران!»

● دوتا خانم جوان با هم درد دل می‌کردند:

«شوهر من شای خیلی دیر می‌آد خونه.»

«شوهر منم همینطور بود ولی دردتش کردم. به شب که ساعت دو بعد از نهمه شب اومد خونه، با صدای خواب‌آلود بهش گفتم: آقا محسن تویی؟»

«همین؟ با همین درست شد؟»

«آره. چون اسم شوهرم آقا محسنی است.»

● عثرت خانم و عثت خانم سرگرم درد دل بودند.

«آره خواهر شوهرم خیلی بهم بی‌اعتنا شده. دیگه هیچ توجهی بهم نمی‌کنه»

«خواهر، با مرده باید مدارا کرد. سعی کن به هرچی که اون علاقه داره، تو هم علاقه نشون بدی.»

«عجب! چه چیز علاقه داره؟»

«چرا، به زندهای مولاتی قد بلند.»

موهای سرت را بلند کرده باشی. و جوان جواب داد:

«نه مادرخان خیالت آسوده‌باشد. هنوز بلندی موهایم به گوشواره‌هایم نرسیده!»

● ● ●

روانشناس دوری راهنمایی تحصیلی، از یک پسر دانش‌آموز ده دوازده‌ساله پرسید:

«تو بزرگ که شدی می‌خواهی چکاره بشی؟»

«یا دکتر یا نقاش یا کارگر زمین‌شور!»

استثنای نیست. خودم چند تا از این مریضا دارم.

«می‌دونم، ولی مریض من گاه استثنایه، چون به‌جای هردو ناخوشی‌ها وزیر می‌ده.»

● ● ●

در اولین روز بتری شد این آقا در بیمارستان، برایش غذای آوردند که کمتر از آن دیگه نمی‌شد یک لقمه نان، یک چکه آش، یک قط مریا و یک بند انگشت آب.

آقا به پرستار خود نگاه کرد و گفت:

«همین؟»

«بله همین. فرمایش دیگر دارم برمایم.»

«پس لطفا بعد از غذا به‌شمر پس هم برام بیارین، می‌خوام مطالعه کنم.»

● ● ●

پزشک جوانی به یک کهنه فروشی مراجعه کرد و تعدادی مجله به سال پیش خواست و در برابرش معده فروشنده گفت:

«من تازه مطب باز کردم. ا مجله تازه برای اتاق انتظارم بخرم مرا می‌فهمی که تازه کارم.»

● ● ●

شخصی که احساس نزدیکی می‌کرد پیش چشم پزشک رفت. دک او را نشانده که چشمش را معاینه کند.

«اونجا به دیوار چی می‌بینی؟»

«نوشته ۱۱.»

«عجب! وضع چشمتون به‌خورا خرابه چون چیزی که دیدی دوتا درجه تریزیه که از چشم بجهه پیداس!»

● ● ●

استاد بهداشتجویان اترن گفت:

«وقتی می‌خواین شکم بیماری رو کسین خوب مواظب باشین، به جاف فشار زیاد نذارین، اگه فکر مریضو نه کسین، فکر میز جراحی رو نکنین.»

● ● ●

پرده چهارم

در محضر آقای پاک‌باخته

● رئیس تیمارستان، بازرسی در قسمتهای مختلف گردش می‌داد:

«این قسمت دیوونه‌های اروم بی‌آزاره. مثلا اون جوونی که سر گرفته وسط ستاش و به په گوشه زده معشوقه‌ای داشته که با یکی دیگه عروسی کرده و...»

«بیچاره پسر...»

«اتفاقا شناس آورده، جس رقیبش که تو هم باید روش مطالعه کنی. منتلا به مرض دوشخصیتی شده.»

«مرض دو شخصیتی که چیسه»

اولین کاوش کاملاً علمی ماه اولین اقامت سه روزه انسان در ماه.

اولین گردش با یک وسیله نقلیه در ماه.

اولین فرود انسان در یک منطقه کوهستانی ماه.

دیوید اسکات - جیمز اروین و آلن فرد درمنطقه کوهستانی آمریکا در ماه بازگشتند. دکتر «لاو» معاون سازمان ملی فضا نوردی آمریکا گفت: «موفقیت آپولو - ۱۵ یک قدم بلند، بسیار بلند در راه دستیابی به اسرار ماه بود.»

دکتر «ورنر فون براون» سازنده موشک «ساتورن»، موشکی که آپولو ها را به ماه میبرد، گفت: «این یک قدم غول آسا بود.»

● ● ●

راه پیمایی در ماه

سومین قدم

تشریح موفقیت آمیز بیگ‌بنگ بازان آمریکایی به چین - اعلام خبر سفر نیکسون به پکن و اینکه موافقت آمریکا با عضویت چین کمونیست در سازمان ملل متحد، سه قدم بلند و بیایی حکومت نیکسون در راه عادی کردن روابط پکن و واشنگتن است.

ولیم راجرز وزیر خارجه آمریکا در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که آمریکا در اجلاس پانزدهمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد بنفیت چین کمونیست در این سازمان، رای میدهد. راجرز تصریح کرد که آمریکا با اخراج چین ملی از سازمان ملل متحد شدت مخالف است. بدون تردید در اجلاس پانزدهمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد، چین ملی عضویت چین کمونیست مخالفت میکند. پکن هم تاکید کرده که حاضر نیست عضویت در سازمان ملل متحد را بپذیرد. مگر آنکه حکومت تایوان از این سازمان اخراج شود.



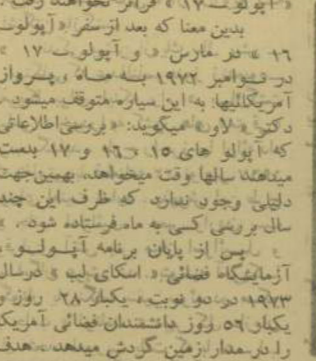
راه پیمایی در ماه

دیوید اسکات و جیمز اروین - دست‌یابی به اسرار منظومه شمسی است. در ماه اولین بررسی این منظومه، هنگامیکه جوزمین میان رصد خانه هاروستارگاسان جابل، نیانسد، با سهولت و دقت بسیار بیشتری صورت‌میکبرد.

● آپولو - ۱۵، تقریباً با اندازه همه آپولو‌های دیگر - البته کمتر از آپولو - ۱۳ که توانست در ماه بنشیند. دچار عیب و نقص های فنی شد.

رایزر دکتر «لاو» در این مورد می‌گوید: «در روز این عیب و نقص‌ها ناشی از پیچیدگی اسرام، اور دستگاه های سفینه است.»

● «ورنر» فرمانده کبرونته فرماندهی «آپولو - ۱۵» و «جیمز اسکات» همکارانش در آپولو‌های قبلی، یک



راه پیمایی در ماه

تماشای جهان در یک هفته

«شخص سوم فراموش شده» نبود. او طرف بش روز گردش در مدار ماه که سه روزش در تهائی گذشت، با استفاده از تجربیات بر ارزشی که در زمینه شناسائی خاک ماه دارد، به بررسی این سیاره پرداخت. «ورنر» دقیق‌ترین و بهترین عکسها و نقشه‌های ماه را به همراه آورده است. بهر حال آمریکایی ها با پیروزی «آپولو - ۱۵» بار دیگر مقام اول را در مسابقه تسخیر فضا بنفیت آوردند و این مقامی است که در حفظ آن خواهند کوشید. دکتر «ورنر» پراون در همین زمینه می‌گوید: «طرح آپولو پیروزی چشمگیری داده و بی‌شک تا قبل از سال دوازدهم از انسان بر زمین قدم می‌نهد.»

● ● ●

تماشای بیخون پلیس واقعی!

تماشای بیخون پلیس واقعی!

تماشای بیخون پلیس واقعی!



تماشای بیخون پلیس واقعی!

امسال مجمع عمومی، دیگر قبول عضویت یکدیگر به کسب نام سوم برای اعضای سازمان خاطر مخالفت چین کمونیست با ادا اجه عضویت حکومت تایوان، و شاید در اجلاس ۱۳۵۱ مجمع عمومی، پکن در حالی بدون اسامخراش شیبهای فلفهاتان در راه رایده که اکثریت اعضای سازمان در حال پذیرفته نمایندگان تایوان باشند. این نوشته به خودی خود در

● ● ●

مزد خشونت

● ● ●

تماشای بیخون پلیس واقعی!

تماشای بیخون پلیس واقعی!

تماشای بیخون پلیس واقعی!

# رادیو تهران

## پنجشنبه ۲۱ مردادماه

بخش اول	
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی	۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه	۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی	۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی	۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها	۱۳۴۵ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ موسیقی فیلم	۱۷ موسیقی فیلم
۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان	۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ سازهای غربی	۱۸۱۵ سازهای غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز	۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان	۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز	۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ جهان هنر	۲۰۳۰ جهان هنر
۲۱ موسیقی کلاسیک	۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی

## جمعه ۲۲ مردادماه

بخش اول	
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸ برنامه گله	۸ برنامه انگلیسی
۹ ارکستر های بزرگ جهان	۹ برنامه فرانسه
۱۰ دفتر آدینه	۱۰ برنامه آلمانی
۱۳ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۳۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ	۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۴ در جهان موسیقی	۱۳۴۵ ساز تنها
۱۵ آوای موسیقی	
۱۶ جاز، موسیقی قرن ما	
۱۷ نمایشنامه برنامه دوم	
۱۸ اندیشه و احسان در هر هفته	
۱۹ ایران در بستر زمان	
۲۰ از کلاسیک تا مدرن	
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	

## بخش دوم

۱۷ موسیقی فیلم	۱۷ موسیقی فیلم
۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان	۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ سازهای غربی	۱۸۱۵ سازهای غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز	۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان	۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز	۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ ترکه زمین	۲۰۳۰ جهان اندیشه
۲۱ موسیقی کلاسیک	۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی

## شنبه ۲۳ مردادماه

بخش اول	
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی	۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه	۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی	۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی	۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها	۱۳۴۵ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ موسیقی فیلم	۱۷ موسیقی فیلم
۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان	۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ سازهای غربی	۱۸۱۵ سازهای غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز	۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان	۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز	۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ ادبیات جهان	۲۰۳۰ قرن بیستم و افکار نو
۲۱ موسیقی کلاسیک	۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی

## یکشنبه ۲۴ مردادماه

بخش اول	
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸ برنامه انگلیسی	۸ برنامه انگلیسی
۹ برنامه فرانسه	۹ برنامه فرانسه
۱۰ برنامه آلمانی	۱۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی	۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها	۱۳۴۵ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ موسیقی فیلم	۱۷ موسیقی فیلم
۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان	۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ سازهای غربی	۱۸۱۵ سازهای غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز	۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان	۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز	۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ ترکه زمین	۲۰۳۰ جهان اندیشه
۲۱ موسیقی کلاسیک	۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی

## دوشنبه ۲۵ مردادماه

بخش اول	
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی	۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه	۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی	۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی	۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها	۱۳۴۵ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ موسیقی فیلم	۱۷ موسیقی فیلم
۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان	۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ سازهای غربی	۱۸۱۵ سازهای غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز	۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان	۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز	۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ قرن بیستم و افکار نو	۲۰۳۰ قرن بیستم و افکار نو
۲۱ موسیقی کلاسیک	۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی

## سهشنبه ۲۶ مردادماه

بخش اول	
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی	۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه	۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی	۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی	۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس انگلیسی	۱۲۳۰ تدریس انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها	۱۳۴۵ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ موسیقی فیلم	۱۷ موسیقی فیلم
۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان	۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ سازهای غربی	۱۸۱۵ سازهای غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز	۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان	۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز	۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ جهان اندیشه	۲۰۳۰ جهان اندیشه
۲۱ موسیقی کلاسیک	۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی

## چهارشنبه ۲۷ مردادماه

بخش اول	
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی	۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه	۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی	۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی	۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها	۱۳۴۵ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ موسیقی فیلم	۱۷ موسیقی فیلم
۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان	۱۷۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ سازهای غربی	۱۸۱۵ سازهای غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز	۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان	۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز	۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ صدای هرمنند	۲۰۳۰ صدای هرمنند
۲۱ موسیقی کلاسیک	۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی	۲۳ تا ۲۳۲ آهنگهای متنوع غربی

چون کشور های « مترقی » عرب بقول مفسر لوموند دریافته اند که « امپریالیست های قدیمی » میتوانند یاران جدید باشند.

### جنگ « برادران دشمن »

النمیری اینک با استفاده از همین قدرت و محبوبیت که ناشی از مخالفت فزاینده سوادانی ها با کمونیسم است، سرعت دست اندر کار ساختن زیر بنای حزب « اتحاد سوسیالیست سوادانی » است. این حزب برگردان حزب « اتحاد سوسیالیست عرب » خواهد بود و قرار است کنگره اجرائی آن روز ۲۹ مهر تشکیل شود.

ترمیم اخیر کابینه سوادان، طرد کمونیستهای « از آئین برگشته » را به همراه داشت. النمیری سال گذشته راست های افراطی « جماعت الانصار » را سرکوبی کرد و اینک با درهم کوبیدن سازمان های دست چپی قسند داره قدرت را تمام و کمال به خود و اطرافیان منتقل کند.

اما شورش سیاهان مسیحی جنوب که « آینا - پنا » نامیده میشوند، مانع بزرگتند در راه تحقق هدف النمیری و نباید از خاطر برد که بی‌رحمی ایسن حکومت باضافه ضعف آن در اداره امور سوادان این یقین را پیش آورده است که محبوبیت و قدرت حکومت فعلی سوادان از اما باقیات و دوام آن همراه نیست. از نظر بین المللی بنظر می آید که

آتش خشم کشورهای کمونیست در حال فرو نشستن است. این کشور ها بخاطر اعدام چند کمونیست حکومت سوادان را سخت شامت کردند. اما النمیری محکم ایستاد. سفیران خود را از صوفیه و مسکو فراخواند، کاردار سفارت شوروی و سفیر بلغارستان را اخراج کرد و در عین حال تاکید کرد که سوادان مایل نیست رشته های دوستی خود را با کشورهای کمونیست پاره کند.

شوروی خیلی زود دریافت که حفظ منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی خیلی بیشتر از همبستگی های عقیدتی اهمیت دارد و بهین جهت اینک تدریجاً موج حمله به سوادان فرومی نشیند. کرملین خوب میدانند که بهترین مشتریان اسلحه و بزرگترین فروشندگان پنبه دیگر « سر برادرترین یاران » نیستند. از جانب دیگر روابط سوادان و چین کمونیست بسیار دوستانه است. چون برای یکن اعدام چند کمونیست هوادار مسکو حادثه بسیار بی اهمیتی بود.

النمیری اینک با خیال آسوده به فدراسیون در حال تشکیل اتحاد جماهیر عرب می پیوندد و دست دوستی بسوی غرب دراز میکند. حکومت کونسی سوادان نه از کمونیستهای سوادانی هراس دارد و نه از شوروی و اقشاری که در برابر تهدید سوادان خیلی راحت دست از « همبستگی عقیدتی با کمونیستهای سوادانی » برداشتنند. از این پس شوروی برای حفظ موقعیتش باید به اعراب امتیاز بدهد.

روزنامه بیروتی « الکفاح » که جانبدار بعضی های عراق است، نوشت: « سایه وحشت بر سر سوریه سنگینی میکند و ژنرال اسد هنگامی بنیانگذار ورزمنندگان بعث را به مرگ محکوم میکند که النمیری در خرطوم سرگرم کشتار ترقیخواهان است. »

« الانوار » و « المحرر » که در بیروت منتشر میشوند و هوادار مصر هستند، بدنبال اعدام مخالفان « النمیری » و صدور حکم مرگ جمعی از رهبران بعث سوریه، نوشتند: « مجادله مینان ناسیونالیستهای ترقیخواه عرب و کمونیست های عرب باید قطع شود، چون این مجادله سبب ضعف کشورهای عرب و عدم توانائی آنها در مقابله با اسرائیل میشود. »

### تلاش آمریکا بی ثمر ماند

روز جمعه « جوزف سیسکو » امنیت جنگ عقیدتی بعضی های سوریه و عراق را وارد مرحله تازه ای کرده است. « امین الحافظ »، علق و العیاسی در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ بدنبال کودتای گروه « آتاسی - صلاح جدید » از صحنه قدرت رانده شدند. این سه تن بلافاصله بمنوان اعضای کادر رهبری بین الاعراب حزب بعث، به عراق پناه بردند.

محاکمه « دارو دست راستی » و جمعی از هواداران آنها از دی ۱۳۴۹ بطور سری آغاز گردید و رای نهائی هفته گذشته صادر شد. علق، العیاسی و امین الحافظ سه توطئه گری علیه حکومت ژنرال « حافظ اسد » متهم هستند. گویا اینان یک سازمان نظامی و یک سازمان غیر نظامی برای برانداختن حکومت کنونی سوریه تشکیل داده بودند. منتهی معلوم نیست حکومت « حافظ اسد » توانسته است این دو سازمان را سرکوب کند. یا نه. بهر حال اعلام محکومیت این عده که از حمایت حکومت بعضی عراقی بر خوددار هستند، در حالی صورت میگیرد که کار اختلاف میان بغداد و دمشق بالا گرفته است. سوریه متحد حکومت « النمیری » است. در حالیکه عراق اولین کشوری بود که بحمايت کودتاگران سوادانی برخاست. سوریه عضو فدراسیون در حال تشکیل اتحاد جماهیر عرب است. در حالیکه عراق سخت باین « اتحاد محتمل » چهار کشور مصر، سوادان، لیبی و سوریه مخالفت میورزد. روابط بعضی های عراق و سوریه هیچگاه دوستانه نبود، ولی از پائیز ۱۳۴۹ که ژنرال اسد دارو دست صلاح جدید و آتاسی را از صحنه قدرت بیرون راند، کار اختلاف بالاتر گرفت.

دو حکومت بعضی میکوشند در دادن شمار های تند بریکدیگر پیشی گیرند و تنها وجه اشتراکشان شاید همین باشد. کارشناسان سیاسی پس از صدور احکام مرگ « بعضی های پنهاننده به عراق » انتظار دارند جنگ میان « برادران دشمن » شدت وحدت بیشتری پیدا کند و بهین سبب باید انتظار بروز حوادثی در عراق و سوریه بود.



سیسکو دست خالی بازگشت

### برنامه ویژه روز جمعه

۶	بامداد سلام شامشام	۱۶:۰۵	تکونید و بشوید
	اطلاع خبر	۱۷	آهسته زندگی
	۷:۰۸	۱۸	اخبار
	۷:۱۵	۱۸:۰۵	کلیدهای از شهر
	۷		موسیقی
	۷:۲۵		سایه زادی
	۷:۳۰		روزهای زیاده
	۸		موسیقی ایرانی
	۸:۳۰		موسیقی ایرانی
	۱۱:۲۰		موسیقی ایرانی
	۱۱:۲۰		موسیقی ایرانی
	۱۲		کلید
	۱۲:۰۶		کلید
	۱۲:۲۰		کلید
	۱۲:۳۰		کلید
	۱۲:۴۰		کلید
	۱۳		کلید
	۱۳:۲۰		کلید
	۱۳:۳۰		کلید
	۱۳:۴۰		کلید
	۱۴:۰۰		کلید
	۱۶		کلید

## برنامه رادیو هفتگی ایران

۱۶:۰۵ تکونید و بشوید  
۱۷ آهسته زندگی  
۱۸ اخبار  
۱۸:۰۵ کلیدهای از شهر  
۷:۰۸ اطلاع خبر  
۷:۱۵ موسیقی  
۷:۲۵ سایه زادی  
۷:۳۰ روزهای زیاده  
۸ موسیقی ایرانی  
۸:۳۰ موسیقی ایرانی  
۱۱:۲۰ موسیقی ایرانی  
۱۱:۲۰ موسیقی ایرانی  
۱۲ کلید  
۱۲:۰۶ کلید  
۱۲:۲۰ کلید  
۱۲:۳۰ کلید  
۱۲:۴۰ کلید  
۱۳ کلید  
۱۳:۲۰ کلید  
۱۳:۳۰ کلید  
۱۳:۴۰ کلید  
۱۴:۰۰ کلید  
۱۶ کلید

### از شنبه تا پنجشنبه

۷:۰۸	اطلاع خبر	۷:۱۵	موسیقی
۷:۲۵	سایه زادی	۷:۳۰	روزهای زیاده
۸	موسیقی ایرانی	۸:۳۰	موسیقی ایرانی
۱۱:۲۰	موسیقی ایرانی	۱۱:۲۰	موسیقی ایرانی
۱۱:۲۰	موسیقی ایرانی	۱۲	کلید
۱۲:۰۶	کلید	۱۲:۲۰	کلید
۱۲:۳۰	کلید	۱۲:۴۰	کلید
۱۲:۴۰	کلید	۱۳	کلید
۱۳:۲۰	کلید	۱۳:۳۰	کلید
۱۳:۴۰	کلید	۱۴:۰۰	کلید
۱۶	کلید		

### تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شکفتنهای جهان درون	سخنرانی	آشنایی با قانون	گفت و شنود هفته	داستانها	داستانها
۸/۰۵	ارکستر بزرگ رادیو ایران	ارکستر بزرگ تلویزیون ملی ایران	ارکستر بزرگ رادیو ایران	ارکستر بزرگ تلویزیون ملی ایران	ارکستر بزرگ رادیو ایران	ارکستر بزرگ تلویزیون ملی ایران
۱۴/۳۰	سری درمساله روز	سری درمساله روز	سری درمساله روز	سری درمساله روز	سری درمساله روز	سری درمساله روز
۱۵/۱۵	عمران منطقه ای	عمران منطقه ای	عمران منطقه ای	عمران منطقه ای	عمران منطقه ای	عمران منطقه ای
۱۵/۳۰	کاروان شرموسیقی	کاروان شرموسیقی	کاروان شرموسیقی	کاروان شرموسیقی	کاروان شرموسیقی	کاروان شرموسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان
۱۹/-	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی
۱۹/۰۵	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی	موسیقی
۱۹/۱۵	بخت ایندولوزیک	بخت ایندولوزیک	بخت ایندولوزیک	بخت ایندولوزیک	بخت ایندولوزیک	بخت ایندولوزیک
۱۹/۳۰						
۲۱/-	مشاعر	مشاعر	مشاعر	مشاعر	مشاعر	مشاعر
۲۱/۳۰						

**۲۰ جون آلیون**  
معلم رضی  
کارگردان آرتور هیلر  
بازیگران: آن باکستر - دین استاوتون

**۲۰ جنگ بزرگ**  
۲۳:۳۰ دانش  
بررسی متون قدیمی نشر پارس و شاهکارهای ادب ایران در برنامه ایران زمین با همکاری آقای بهرام فروزش استاد دانشگاه تهران -

**۲۰ چهارشنبه ۲۷ مردادماه**  
۱۹:۳۰ شروع برنامه  
۱۹:۳۴ راز بقا



## مرکز آبادان

**پنجشنبه ۲۱ مردادماه**  
۱۷:۳۰ قرائت قرآن  
۱۸:۰۴ کودکان  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۴ همایگان  
۱۹:۰۷ رنگارنگ  
۱۹:۳۰ شام و تلویزیون  
۲۰:۰۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۲۰:۳۰ اخبار سراسری و خوزستان  
۲۱:۵۰ جشن هنر  
۲۲:۳۰ غرب وحشی

**یکشنبه ۲۴ مردادماه**  
۱۷:۴۵ قرائت قرآن  
۱۸:۰۴ کارتون  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۴ همایگان  
۱۹:۰۵ موسیقی فرهنگ و هنر

**سه شنبه ۲۶ مردادماه**  
۱۷:۳۲ تلاوت قرآن  
۱۷:۵۰ کودکان روستایی  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۵ آموزش روستایی  
۱۹:۳۰ جادوی علم

**چهارشنبه ۲۷ مردادماه**  
۱۷:۴۵ تلاوت آیات قرآن  
۱۸:۰۴ آموزش زنان روستایی  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۵ آموزش روستایی  
۱۹:۳۰ روزهای زندگی

**جمعه ۲۳ مردادماه**  
۱۷:۴۵ قرائت قرآن  
۱۸:۰۴ کارتون  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۴ همایگان  
۱۹:۱۰ روح کاینان گریک  
۱۹:۳۵ مجله نگاه

**دوشنبه ۲۵ مردادماه**  
۱۷:۴۵ قرائت قرآن  
۱۸:۰۴ کارتون  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۴ همایگان  
۱۹:۰۷ موسیقی شاد ایرانی  
۱۹:۳۰ دانش  
۲۰:۰۰ دور دنیا  
۲۰:۳۰ اخبار سراسری و خوزستان  
۲۱:۱۵ موسیقی تلویزیون خلیج فارس  
۲۱:۵۰ هفت شهر عشق  
۲۲:۲۰ سازمان اس

**چهارشنبه ۲۷ مردادماه**  
۱۷:۴۵ تلاوت آیات قرآن  
۱۸:۰۴ آموزش زنان روستایی  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۵ همایگان  
۱۹:۱۰ کودکان روستایی  
۱۹:۳۰ جادوی علم

**پنجشنبه ۲۸ مردادماه**  
۱۷:۴۵ قرائت قرآن  
۱۸:۰۴ کارتون  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۴ همایگان  
۱۹:۱۰ روح کاینان گریک  
۱۹:۳۵ مجله نگاه



«با مک را آشنا شوید»  
شخصی نوی و زیردست برای کشتن و از میان بردن دیگران توسط یک زن عاشق

جام از طلای تقره دار - هزاره اول پیش از میلاد - غرب ایران  
۱۹:۵۵ جوانان (محل)

**چهارشنبه ۲۷ مردادماه**  
۱۷:۴۵ تلاوت آیات قرآن  
۱۸:۰۴ آموزش زنان روستایی  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۵ همایگان  
۱۹:۱۰ کودکان روستایی  
۱۹:۳۰ جادوی علم



## مرکز بندرعباس

### پنجشنبه ۲۱ مردادماه

- ۱۷:۳۴ بازی بازی
- ۱۸ نوناوگان
- ۱۸:۳۰ باگربانی
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹:۳۰ راه آهن
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱:۴۵ فیلم هفته

### جمعه ۲۲ مردادماه

- ۱۱:۳۴ کارگاه موسیقی
- ۱۲ فیلم کبکشان
- ۱۳ رویداد های هفته
- ۱۳:۳۰ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۴ دانش‌بازگ
- ۱۵ فیلم مستند
- ۱۵:۳۰ سینمایی
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸ موسیقی محلی
- ۱۸:۳۰ فیلم آژیر
- ۱۹ رنگارنگ
- ۱۹:۳۰ ستارگان
- باشرکت شارل بوابه



شارل بوابه

- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ اختابوس
- ۲۱:۴۵ جشن هنر
- ۲۲ فیلم آلفرد هبچکاک

### شنبه ۲۳ مردادماه

- ۱۷:۳۰ کارتون
- ۱۸ سرزمینها
- ۱۸:۳۰ بهداشت
- ۱۹ روح کابیتان گرگ
- ۱۹:۳۰ مجله نگاه
- ۲۰ دنیای يك زن
- ۲۰:۳۰ اخبار

- ۲۱:۱۵ میلیارد
- ۲۱:۴۰ چهره ایران ( امواج روشن )
- ۲۲ یتون پلیس

### یکشنبه ۲۴ مردادماه

- ۱۷:۳۰ کارتون
- ۱۸ نوناوگان
- ۱۸:۳۰ وارینه شش و هشت
- ۱۹ ایران زمین
- ۱۹:۳۰ کت مونت کریستو
- ۲۰ جولیا
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ روکامبول
- ۲۱:۴۰ موسیقی محلی
- ۲۲ فیلم سینمایی

### دوشنبه ۲۵ مردادماه

- ۱۷:۳۰ کارتون
- ۱۸ توسن
- ۱۸:۳۰ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۹ دانش
- ۱۹:۳۰ دوردنیا
- ۲۰ ناآر
- ۲۰:۳۰ اخبار

- ۲۱:۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۱:۴۵ هفت شهر عشق
- ۲۲:۱۵ سازمان اس

### سه‌شنبه ۲۶ مردادماه

- ۱۷ آموزش روستایی
- ۱۸:۳۰ مایته نقاشی کودکان
- ۱۹ آقاخره
- ۱۹:۳۰ جادوی علم
- ۲۰ ملیسا
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ سرکار استوار
- ۲۲ فیلم سینمایی

### چهارشنبه ۲۷ مردادماه

- ۱۷:۳۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۸ کارتون
- ۱۸:۳۰ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹ وارینه
- ۱۹:۳۰ گزارش استرنج
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
- ۲۱:۴۰ خانه قهر خانم
- ۲۲ یتون پلیس

## مرکز تبریز

### پنجشنبه ۲۱ مردادماه

- ۱۶:۳۰ اعلام برنامه + کارتون
- ۱۷ سرزمین عجایب
- ۱۸ داسی و پسر
- ۱۸:۳۰ وارینه
- ۱۸:۴۵ اخبار استان
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹:۳۰ هالیوود و ستارگان
- ۲۰ اختابوس
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ داستانهای جاوید ادب ایران



- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ۲۲:۳۰ فیلم سینمایی

### جمعه ۲۲ مردادماه

- ۹ اعلام برنامه + موسیقی نوجوانان
- ۹:۳۰ سیمارون
- ۱۱ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۱:۳۰ پایان بخش اول بخش دوم
- ۱۵ اعلام برنامه + دختر شاه بریان
- ۱۵:۳۰ فوتبال
- ۱۷ موسیقی ایرانی
- ۱۷:۳۰ اعتراض
- ۱۸:۳۰ رویداد های ایران و جهان
- ۱۹ راهبه برنده
- ۱۹:۳۰ جاد

- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ خانه قهر خانم
- ۲۱:۳۰ رازبقا
- ۲۲ دانش‌بازگ

### شنبه ۲۳ مردادماه

- ۱۷ اعلام برنامه + کارتون
- ۱۷:۳۰ بازی بازی
- ۱۸ جادوی علم
- ۱۸:۳۰ وارینه
- ۱۸:۴۵ اخبار استان
- ۱۹ حقیقت
- ۱۹:۳۰ غرب وحشی
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان

### یکشنبه ۲۴ مردادماه

- ۱۷ اعلام برنامه + کارتون باگربانی
- ۱۷:۳۰ آقاخره
- ۱۸ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۸:۳۰ کاوش
- ۱۸:۴۵ اخبار استان
- ۱۹ نغمه‌ها
- ۱۹:۳۰ مدافعان
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ موسیقی کلاسیک
- ۲۱:۴۰ فیلم سینمایی

### دوشنبه ۲۵ مردادماه

- ۱۷ اعلام برنامه + کارتون و آموزش کودکان روستایی
- ۱۸ جولیا

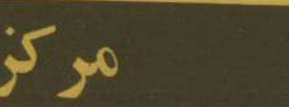
- ۱۸:۳۰ وارینه
- ۱۸:۴۵ اخبار استان
- ۱۹ یقراز
- ۲۰ ایران زمین
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ محله یتون
- ۲۲ سرکار استوار

### سه‌شنبه ۲۶ مردادماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش روستایی
- ۱۸ داستان سفر
- ۱۸:۳۰ نگاهی به گذشته
- ۱۸:۴۵ اخبار استان



روی نئیز



- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱:۳۰ فیلم سینمایی

### چهارشنبه ۲۷ مردادماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش زنان روستایی
- ۱۷:۳۰ توسن
- ۱۸ سرزمینها
- ۱۸:۳۰ ساز تنها
- ۱۸:۴۵ اخبار استان
- ۱۹ مجله نگاه

- ۱۹:۳۰ روهاید
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ محله یتون
- ۲۲ پهلوانان



## مرکز رشت

### پنجشنبه ۲۱ مردادماه

- ۱۸:۱۵ بازی بازی
- ۱۸:۴۵ باگربانی
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹:۳۰ راه آهن
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱:۱۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱:۴۵ فیلم سینمایی هفته

### جمعه ۲۲ مردادماه

- ۱۴:۳۰ کودکان ( محلی )
- ۱۴:۳۰ کارگاه موسیقی کودک
- ۱۴ کبکشان
- ۱۵ رویدادها
- ۱۵:۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸:۱۵ وارینه
- ۱۸:۳۰ آژیر
- ۱۹ از دیدگاه شما ( محلی )
- ۱۹:۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱:۱۵ اختابوس
- ۲۱:۴۵ جشن هنر
- ۲۲ گرفتار



### شنبه ۲۳ مردادماه

- ۱۸:۱۵ کارتون
- ۱۸:۳۰ سرزمینها
- ۱۹:۳۰ ایراندزمین
- ۲۰ کت مونت کریستو
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱:۱۵ روکامبول
- ۲۱:۴۰ فیلم انتخابی هفته
- ۲۲ روزها و روزنامه‌ها

### دوشنبه ۲۵ مردادماه

- ۱۸:۱۵ کارتون
- ۱۸:۳۰ توسن
- ۱۹ موسیقی شاد ایرانی



- ۱۹:۳۰ دانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱:۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۲ سازمان اس

### سه‌شنبه ۲۶ مردادماه

- ۱۷:۳۰ آموزش روستایی
- ۱۹ آموزش روستایی ( محلی )
- ۱۹:۳۰ جادوی علم
- ۲۰ ملیسا
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱:۱۵ سرکار استوار
- ۲۲ فیلم سینمایی

### چهارشنبه ۲۷ مردادماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸:۳۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۸:۳۰ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹ برنامه جوانان ( محلی )
- ۱۹:۳۰ گزارش استرنج
- ۲۰:۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱:۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
- ۲۱:۴۰ خانه قهرخانم
- ۲۲ یتون پلیس



## مرکز رضائیه

### پنجشنبه ۲۱ مردادماه

از هنرمند ( تولید محلی )	۱۹
ستارگان	۱۹۳۰
موسیقی محلی	۲۰
اخبار سراسری و رضائیه	۲۰۳۰
اخبار سراسری و رضائیه	۲۱۱۵
چشم هنر	۲۱۴۵
اعتراف	۲۲



باز بازی

۱۸ بازی بازی	۱۸
بیا فندی ها	۱۸۳۰
اخبار	۱۸۴۵
باگربانی	۱۹
زنگوله ها	۱۹۳۰
راه آهن	۲۰۳۰
اخبار سراسری و رضائیه	۲۱۱۵
موسیقی ایرانی	۲۱۴۵
فیلم سینمایی	

### جمعه ۲۲ مردادماه

کارگاه موسیقی	۱۳۳۰
کهنکشان	۱۴
رویداد ها	۱۵
فیلم سینمایی	۱۵۳۰
فوتبال	۱۷
وارنه	۱۸۳۰
آزیر	۱۸۴۵



جمعه ۲۲ مردادماه

مجله نگاه	۱۹۳۰
دنیای يك زن	۲۰
اخبار سراسری و رضائیه	۲۰۳۰
میلیاردر	۲۱۱۵
چهره ایران	۲۱۳۰
مجله شما و تلویزیون محلی	۲۲
روزهای زندگی	۲۳۳۰

### یکشنبه ۲۴ مردادماه

۱۸ کارتون	۱۸
۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۴۵ سرزمینها	
۱۹ روح کابیتان گرگ	

### دوشنبه ۲۵ مردادماه

۱۸ کارتون	۱۸
۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۴۵ تونس	

## مرکز شیراز

### پنجشنبه ۲۱ مردادماه



کارگردان: برنارد زبرارد  
بازیگر: مارتا هاپر

۱۸۰۴ کودکان ( محلی )	
۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۴۲ کارتون باگربانی	
۱۹۰۷ شما و تلویزیون ( محلی )	
۱۹۳۴ آفرید هیچکاک	

يك دودك كه نمازبان حرفه‌ای است و زندگی خود را در این راه باخته است شبی بهنگام بازی با حادثه‌ای مواجه می‌شود...  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان فارس  
۲۱۲۰ مصاحبه استادان ارکان  
۲۱۵۵ فیلم سینمایی

### جمعه ۲۲ مردادماه

۱۳ زمین و شگفتیهای زندگی	
--------------------------	--

۱۸۳۰ ستارگان	
۱۹ رنگارنگ	
۱۹۳۰ شما و تلویزیون	
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر	
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان فارس	
۲۱۳۰ اختاپوس	
۲۱۵۰ جشن هنر	
۲۲۲۰ غرب وحشی	

يك باغی خطرناك با همكاری چند نفر و با ربودن دختر حیوان و زیبایی یکی از متغلفین قصد تسخیر قلعه‌ای را كه از استحکامات كشوری است دارد، و جیم وست و آرتوروس گوردن دو یار جدا نشدنی مجموعه غرب وحشی در مسند طرح نقشه‌ی برای دفع غائله‌اند.

### شنبه ۲۳ مردادماه

۱۸ شروع برنامه	
۱۸۰۴ کارتون	

۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۳۸ برنامه زندان ( گناه مسوره تفر است )	
۱۹۱۰ روح کابیتان گرگ	

و اتسا، کارگردان لی فیلیس  
با شرکت خوب نج - ادوار مولار - شرحی از زندگی يك دختر بنام وانسا ل برای بافتن بادبند مادر بزرگتر به خانه خان میوایز میاید و البته اقامت او با حوادث همراه است كه زائیده شیرین‌كارهای کابیتان كرك است.

مجله نگاه ۱۹۳۵  
۲۰ دنیای يك‌زن  
شعرا نام دانستانت كه این هفته از مجموعه دنیای يك زن با شرکت دوریس دی هنرمند محبوب سینما خواهیم دید.

۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان فارس	
۲۱۲۰ میلیاردر	
۲۱۴۰ چهره ایران	
۲۱۱۵ روزهای زندگی	

کارگردان جوبهار  
بازیگر - مكدونالد كری

### یکشنبه ۲۴ مردادماه

۱۸ شروع برنامه	
۱۸۰۴ کارتون	
۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۴۲ آقاخره	

بیر و گمان را بكارگردانی «گردان‌والد» و شرکت فیس ویر - کلیت هوارد میبینیم.  
۱۹۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۱۹۳۰ ایران زمین  
۲۰ گوژپشت تتردام  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان فارس  
۲۱۲۰ روکامبول  
۲۱۴۰ مسابته جایزه بزرگ ( محلی )  
۲۲۱۰ دختر شاه پریان  
۲۳۴۰ روزها و روزنامه ها

### دوشنبه ۲۵ مردادماه

۱۸ شروع برنامه	
۱۸۰۴ کارتون	
۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۴۵ آقاخره	

۱۹ وارنه شش و هشت  
۱۹۳۰ ایران زمین  
۲۰ کت عونت کریستو  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ روکامبول  
۲۱۳۰ مسابته جایزه بزرگ ( تولید محلی )  
۲۲ موسیقی ایرانی  
۲۳ روزها و روزنامه ها

### پنجشنبه ۲۱ مردادماه

۱۷۳۰ مضحك قلبی	
۱۷۴۵ سرزمین عجایب	
۱۸۳۰ فیلم ماجرا	
۱۹ رانده شده	
۲۰ موسیقی ایرانی	
۲۰۳۰ اخبار	
۲۱ آنچه شما خواهید	
۲۱۳۰ هفت شهر عشق	
۲۲ فیلم سینمایی	

### جمعه ۲۲ مردادماه

۱۵۳۰ بازی بازی	
۱۶ فیلم سینمایی	
۱۷۳۰ رازتقا	
۱۸ آقای نواك	
۱۸۵۰ ترانه ها	
۱۹ دختر شاه پریان	
۱۹۳۰ رویداد های هفته	
۲۰ موسیقی ایرانی	

## سال کورش

این ، عنوان برنامه ایست كه گروه « ایران زمین » برای جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران تدارك دیده‌بوددی بصورت هنثکی از شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران بخش خواهد شد . در این برنامه از تاریخ ایران و سهم مؤثر ایران در تمدن و فرهنگ جهانی بحث میشود و استادان ایران شناس درباره انگیزه جشن شاهنشاهی و معرفی چهره های درخشان تاریخ ایران صحبت خواهند كرد.

در این برنامه سعی میشود تمدن کهنکشان ایران بیش از پیش تجلی یابد و مردم با آن اشتقاقی بیشتری پیدا کنند . و نیز بهمشولات رسیده در زمینه های یاد شده پاسخ داده میشود.  
این برنامه زیر نظر آقای دکتر بهرام فره وش استاد دانشگاه تهران اداره میشود .

### دوشنبه ۲۵ مردادماه

۱۸ شروع برنامه	
۱۸۰۴ کارتون	
۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۴۵ آقاخره	

۱۹ وارنه شش و هشت  
۱۹۳۰ ایران زمین  
۲۰ کت عونت کریستو  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ روکامبول  
۲۱۴۰ مسابته جایزه بزرگ ( محلی )  
۲۲ دختر شاه پریان  
۲۳۴۰ روزها و روزنامه ها

### سه‌شنبه ۲۶ مردادماه

۱۷۳۰ مضحك قلبی	
۱۷۴۵ سرزمین عجایب	
۱۸۳۰ فیلم ماجرا	
۱۹ رانده شده	
۲۰ موسیقی ایرانی	
۲۰۳۰ اخبار	
۲۱ آنچه شما خواهید	
۲۱۳۰ هفت شهر عشق	
۲۲ فیلم سینمایی	

### یکشنبه ۲۴ مردادماه

۱۷۳۰ مضحك قلبی	
۱۷۴۵ سرزمین عجایب	
۱۸۳۰ فیلم ماجرا	
۱۹ رانده شده	
۲۰ موسیقی ایرانی	
۲۰۳۰ اخبار	
۲۱ آنچه شما خواهید	
۲۱۳۰ هفت شهر عشق	
۲۲ فیلم سینمایی	

### دوشنبه ۲۵ مردادماه

۱۷۳۰ مضحك قلبی	
۱۷۴۵ سرزمین عجایب	
۱۸۳۰ فیلم ماجرا	
۱۹ رانده شده	
۲۰ موسیقی ایرانی	
۲۰۳۰ اخبار	
۲۱ آنچه شما خواهید	
۲۱۳۰ هفت شهر عشق	
۲۲ فیلم سینمایی	

۱۷۳۰ کیبیا  
۱۸ جاندوی علم  
۱۸۳۰ رنگارنگ  
۱۹ نسل جدید  
۲۰ نقشها  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ محله بیوتون  
۲۲ تلویزیون و تماشاگران (محلی)  
۲۳ آخرین مهلت

### چهارشنبه ۲۷ مردادماه

۱۸ شروع برنامه	
۱۸۰۴ آموزش زنان روستایی	
۱۸۳۰ اخبار	
۱۸۴۲ آنچه شما خواهید	

۱۹ وارنه شش و هشت  
۱۹۳۰ ایران زمین  
۲۰ کت عونت کریستو  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ روکامبول  
۲۱۴۰ مسابته جایزه بزرگ ( تولید محلی )  
۲۲ موسیقی ایرانی  
۲۳ روزها و روزنامه ها

### سه‌شنبه ۲۶ مردادماه

۱۷۳۰ مضحك قلبی	
۱۷۴۵ سرزمین عجایب	
۱۸۳۰ فیلم ماجرا	
۱۹ رانده شده	
۲۰ موسیقی ایرانی	
۲۰۳۰ اخبار	
۲۱ آنچه شما خواهید	
۲۱۳۰ هفت شهر عشق	
۲۲ فیلم سینمایی	

### سه‌شنبه ۲۶ مردادماه

۱۷۳۰ مضحك قلبی	
۱۷۴۵ سرزمین عجایب	
۱۸۳۰ فیلم ماجرا	
۱۹ رانده شده	
۲۰ موسیقی ایرانی	
۲۰۳۰ اخبار	
۲۱ آنچه شما خواهید	
۲۱۳۰ هفت شهر عشق	
۲۲ فیلم سینمایی	

### چهارشنبه ۲۷ مردادماه

۱۷۳۰ مضحك قلبی	
۱۷۴۵ سرزمین عجایب	
۱۸۳۰ فیلم ماجرا	
۱۹ رانده شده	
۲۰ موسیقی ایرانی	
۲۰۳۰ اخبار	
۲۱ آنچه شما خواهید	
۲۱۳۰ هفت شهر عشق	
۲۲ فیلم سینمایی	

۱۷۳۰ کیبیا  
۱۸ جاندوی علم  
۱۸۳۰ رنگارنگ  
۱۹ نسل جدید  
۲۰ نقشها  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ محله بیوتون  
۲۲ تلویزیون و تماشاگران (محلی)  
۲۳ آخرین مهلت

## درپائیز خواهیم دید

خواستکاری - از جخوف - به کارگردانی گروه تاتر تلویزیون ملی ایران فصل مبین اسکویی  
تلویزیونی جدید برنامه های تاتر جالبی تهیه قالی‌بافها - از احمد نوربخش - به کارگردانی و تدارك دیده است كه از مهر ماه امسال در خودش صفحه تلویزیون خود تماشاکر آنها خواهد دشمنان - از آرکاری شوگوم - به کارگردانی بود - نمایشنامه هایی كه تاکنون تصویب و اسمعیل شنگله برای ضبط تلویزیونی آماده شده عبارتند از: نوبی گوش سالم زخمه كن - از ویلیام هلی - جشن تولد - از هارولد پینتر - به کارگردانی به کارگردانی جعفر والی ابوالحسن وتدهور  
دو ضمن فیلمهای تاتری « اشباح » از موش ها و آدمها - از جان اشتاین‌بک - به « هنریك ایپسن » به ترجمه گیتا استوانی - کارگردانی منوچهر نامور  
« زبزمین » از « هارولد پینتر » به ترجمه پنجری - از فردريك دورنمات - به کارگردانی ابوالحسن وتدهور-یکشنبه شب(مرگ سقراط) به ترجمه دکتر حمید خانیات والری از « کرهارد ارنهه ایرانی - از اکیب رادی - بکارگردانی هاینس » به ترجمه دکتر پرویه ممتون نیو خلیل موحمدبلمقانی





# فرستنده رادیوئی F. M.

## شنبه ۲۳ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- کارمن کولادو
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- کوارتت مبلت جانسن
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
- برنامه شماره ( ۱۲۰ )
- آواز گلپایگانی ( بیات اسفهان )
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- هیندمیت
- ستفونی دومینو ملماژور
- شومان
- ستفونی شماره ۲ در دو ماژور
- اورتورمانفرد، اپوس ۱۱۵

## یکشنبه ۲۴ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- جیمز لاس
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
- موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
- برنامه شماره ( ۱۱۳ )
- آواز سیاوش ( بیات ترک )
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- مار
- ستفونی شماره ۶
- ۲۴ موسیقی رقص

## دوشنبه ۲۵ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- پیت جولی
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- جورج راسل
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
- برنامه شماره ( ۱۱۱ )
- آواز شهیدی ( بیات ترک ) شری
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- باخ



یوهان سباستین باخ

- کنسرتو دو ریمنور
- ویوالدی
- کنسرتو دو سیمینور
- هنسل
- کنسرتو برای ابرا
- تیر
- کنسرتو لاکامرا
- کلاونف
- کنسرتو برای ساکسون
- ویلاوبوس
- کوارتت



دیمیتری شوستاکوویچ

## سهشنبه ۲۶ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- روبرتو مانتو
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
- موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
- برنامه شماره ( ۱۲۷ )
- آواز وفالی ( بیات اسفهان ) شری
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- مالر
- ستفونی شماره ۲ در ریمنور

## چهارشنبه ۲۷ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- مانتو
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- بن کازر
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
- برنامه شماره ( ۱۰۷ )
- آواز فرامی ( چهارگاه )
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- بتهوون
- سوناتو پیانو دو ریمنور، اپوس ۱۱۱
- شومان
- فانتزی در دو ماژور
- بتهوون
- تریو برای پیانو، ویلون و ویسلن



لودویگ فان بتهوون

ممکن است در برنامه های تلویزیون ها تغییراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

# برنامه تلویزیون ملی ایران

برنامه اول - شبکه : ( همدان - اصفهان )

## برنامه دوم

### مراکز استان

### رشت

### تبریز

### بنام عباس

### گرمناشاه

### رضائیه

### آبادان

### شیراز

## تلویزیون آموزشی

## تلویزیون آمریکا

## رادیو ایران

## رادیو تهران

## رادیو F. M

از پنجشنبه ۲۶ خرداد تا چهارشنبه ۲۷ خرداد

## پنجشنبه ۲۱ مردادماه

- ۱۳ آهنگهای روز
- ۱۳:۱۵ شروع برنامه
- ۱۳:۱۶ درباره مدیریت عالی تلویزیون
- و سید علی حسینی
- ۱۳:۳۰ افشانه های



- ۱۴ اختاپوس
- ۱۴:۳۰ رقص و آواز هنرمندان اروانی
- ۱۴:۴۵ آهنگهای

- بخش دوم
- ۱۸:۰۴ کودکان ( بازی بازی )
- ۱۸:۳۰ اخبار
- ۱۸:۴۲ کارتون باگزی
- ۱۹:۰۷ زنگوله ها
- ۱۹:۳۴ آلفرد هیچکاک
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۳۰ مصاحبه استادان
- تشکیل سمینار بررسی مسائل مربوط به زمین و مسکن در دو هفته پیش فرجهتی بود برای گفتگو با استادان و فرمانداران کبلی در باب مشکلاتی که در این زمینه در محل کار خود دارند.
- ۲۱:۵۵ فیلم سینمایی

## جمعه ۲۲ مردادماه

- ۱۳:۳۴ کارگاه موسیقی
- ۱۴ گفتگو
- ۱۴:۵۰ رویدادها
- ۱۵:۳۵ فیلم سینمایی
- ۱۶:۵۰ فوتبال
- ۱۸:۳۰ ستارگان
- ۱۹ رتکارک

- ۲۰:۳۰ شام و تلویزیون
- ۲۰:۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- بررسی آهنگهای نام
- تسلی های جنوب
- فرا نیکخواهم را همراه ارکستر فرهنگ و هنر اجرا میکنند
- با همکاری صدا ران

# برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)

- ۲۱:۴۰ چهره ایران
- ۲۲:۱۵ روز های زندگی
- تست های ۲۵ - ۲۵

## یکشنبه ۲۴ مردادماه

- بخش اول
- ۱۳ آهنگهای روز
- ۱۳:۱۵ شروع برنامه
- ۱۳:۱۶ حفاظت و ایمنی
- ۱۳:۳۰ دختر شاه پریان
- ۱۴ ادبیات جهان
- ۱۴:۳۰ وارثه
- ۱۴:۴۵ اخبار

- بخش دوم
- ۱۸:۰۴ کارتون
- ۱۸:۳۰ اخبار
- ۱۸:۴۲ آفاخره
- ۱۹:۰۵ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۱۹:۳۰ ایران زمین
- ۲۰ گوژشت ترداد

در سومین فصل این شاهکار ادبی ، با مرگ کاپیتان مواجه می شویم که طی حوادثی غیر منتظره پیش می آید



جیمز ماسونل در فیلم گوژشت ترداد

- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۳۰ روکامبول
- ۲۱:۴۰ مسابقه جایزه بزرگ
- دختران برگزیده دبیرستان هدف شماره ۲
- ۲ و پسران دبیرستان کمال در دو گروه به مبارزه می پردازند تا با کسب امتیاز بیشتر برنده مسابقه جایزه بزرگ شوند.
- ۲۲:۱۰ وارثه شش و هشت
- ۲۲:۴۰ روز ها و روزنامه ها

## دوشنبه ۲۵ مردادماه

- بخش اول
- ۱۳ آهنگهای روز
- ۱۳:۱۵ شروع برنامه
- ۱۳:۱۶ کارگر



کارگر

۱۳۳۰ محله پیکون  
نست ۲۶۲  
۱۴ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴۱۵ فیلم خلبان ارست  
۱۴۴۵ اخبار

**بخش دوم**

۱۸۰۴ کارتون  
۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۰ تونس  
۱۹۰۷ موسیقی شاد ایرانی  
۱۹۳۰ دانش

مواد مذاب که بصورت آتش فشان از درون زمین خارج می‌شود ضمن خطرات بسیار که بناپودی افراد بشر منجر می‌گردد، فوایدی بسیار در کشاورزی و صنعت دارد که در برنامه دانش مورد گفتگو قرار می‌گیرد و نیز به آلودگی هوا و طرق مبارزه با آن اشاره میشود.  
۲۰ دور دنیا  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ تصنیفات

پانسیون - داستان زنی است بنام جولیا که با تشکیل يك زندگی آبرومندانه بی‌سروشا در شهر بسر میرود - اما یکی از کسانی که با گذشته او آشنایی دارد با وسایلی در صدد افکار اوست - اما ...  
۲۱۵۰ هفت‌شهر عشق  
۲۲۳۰ سازمان اس

**سه‌شنبه ۲۶ مردادماه**

**بخش اول**  
۱۳ آهنگهای روز  
۱۳۱۵ شروع برنامه  
۱۳۱۶ کانون خانواده  
۱۳۳۳ سفر های جیمی مک‌فیتز  
۱۴۳۰ وارثه  
۱۴۴۵ اخبار  
**بخش دوم**  
۱۷۵۰ آموزش کودکان روستایی  
۱۸۳۰ اخبار

۱۸۴۵ آموزش روستایی  
۱۹۳۰ جادوی علم  
۲۰ تاپسایر  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ سرکار استوار  
۲۲۱۰ شکوه شاهنشاهی  
۲۲۴۰ فیلم گرفتار  
با شرکت رابرت واگنر

**چهارشنبه ۲۷ مردادماه**

**بخش اول**  
۱۳ آهنگهای روز  
۱۳۱۵ شروع برنامه  
۱۴۱۶ فیلم بیگمک  
۱۴۳۰ محله پیکون  
نست ۲۶۲  
۱۴ جولیا  
۱۴۳۰ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴۴۵ اخبار

**برنامه دوم**

**پنجشنبه ۲۱ مردادماه**

۱۹۳۰ ورزش  
۲۰ پلیس نیویورک  
پسر جوانی باعث نفل یکی از افراد پلیس می‌شود، او با مهارتی که در نیراندازی دارد سعی می‌کند راه فراری بیابد، جک وارن با بازیگر مجسمه پلیس نیویورک است والتس مارچ کارگردان فیلم است.  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ جولیا

« شماره اختصاصی را بگیر »  
بازیگران دایان کارول - لودیون - مارس کالج

کارگردان دان امج  
کزی با گرفتن يك شماره تلفن عویسی دوستی بیمار در نیوجرسی پیدا می‌کند که معالجه او با وجود مادی چون پولیا تنها از دست دکتر چکلی برمیآید، باید دید دکتر حاضر به فداکاری و سفر به نیوجرسی هست یا نه!  
۲۱۳۰ رستاخیز

رستاخیز، یکی از مشهورترین نوشته‌های لئون تولستوی نویسنده شهیر روسی، در چهار قسمت برای تلویزیون توسط آکساندر یارون تنظیم شده - کارگردان فیلم دیوید جیلز و بازیگران آن دویس - بریژت ترنر هستند.

داستان رستاخیز، شرحیست از زندگی تکلیت بار زنی جوان که توسط يك پزشک جوان براه بد کشانده می‌شود و تا آنجا پیش میرود که حضورش در دادگاه بجرم نفل يك بازگمان همداری میشود برای پزشک جوان که متوان ناشن در دادگاه رای میدهد.  
۲۲۳۰ وارثه

**جمعه ۲۲ مردادماه**

۱۹۳۰ تام‌جوز  
۲۰ پسر جوانی باعث نفل یکی از افراد پلیس می‌شود، او با مهارتی که در نیراندازی دارد سعی می‌کند راه فراری بیابد، جک وارن با بازیگر مجسمه پلیس نیویورک است والتس مارچ کارگردان فیلم است.  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ جولیا

« شماره اختصاصی را بگیر »  
بازیگران دایان کارول - لودیون - مارس کالج

کارگردان دان امج  
کزی با گرفتن يك شماره تلفن عویسی دوستی بیمار در نیوجرسی پیدا می‌کند که معالجه او با وجود مادی چون پولیا تنها از دست دکتر چکلی برمیآید، باید دید دکتر حاضر به فداکاری و سفر به نیوجرسی هست یا نه!  
۲۱۳۰ رستاخیز

رستاخیز، یکی از مشهورترین نوشته‌های لئون تولستوی نویسنده شهیر روسی، در چهار قسمت برای تلویزیون توسط آکساندر یارون تنظیم شده - کارگردان فیلم دیوید جیلز و بازیگران آن دویس - بریژت ترنر هستند.

داستان رستاخیز، شرحیست از زندگی تکلیت بار زنی جوان که توسط يك پزشک جوان براه بد کشانده می‌شود و تا آنجا پیش میرود که حضورش در دادگاه بجرم نفل يك بازگمان همداری میشود برای پزشک جوان که متوان ناشن در دادگاه رای میدهد.  
۲۲۳۰ وارثه

**یکشنبه ۲۴ مردادماه**

۱۹۳۰ شروع برنامه  
۱۹۳۴ درجهان‌ما  
۲۰ بازی سرنوشت  
مرغ دام - کارگردان رابرت فلوری  
بازیگر جین پاول  
يك واسطه فروش لباس فلانچ بی‌راهی اجرای نقشه سرعت يك زودی کلان الناس دختر جوانی را بگمک میگرد که با سادگی و مهریانی در صدد بازی دیگران است.  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ موسیقی اصیل ایرانی  
۲۱۳۰ سفر به ناشناخته‌ها  
بطری کشنده  
کارگردان جان گیپسون  
بازیگران - رودی مک‌داول - اینگرید برت باوری ایوانس -

ثروت بی‌شمار، دختر جوانی را برآن میدارد که نقشه خطرناکی برای از میان بردن برادرش که شریک او در تصاحب این دارایی است بکشد.

۲۳ بقیار  
میدان بستن - باشکرت ریچارد برادفورد وگس ادوهارت بکارگردانی - دان شافی  
کوشش يك جاسوس آلبانی برای خرابکاری در عملیات ساختمان يك پایگاه زیر دریایی مساله مهمی را پیش آورده، باید دید مک‌گیل قهرمان مجسمه برقرار برای انجام مأموریت میدان بستن، چه چاره‌ای می‌تواند بکشد.

**دوشنبه ۲۵ مردادماه**

۱۹۳۰ شروع برنامه  
۱۹۳۴ فیلم ماجرا  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ فیلم سینمایی  
۲۲۳۰ وارثه

بخش دوم  
۱۸۰۴ آموزش زنان روستایی  
برنامه آموزشی زنان روستایی با هم‌های بهداشتی آغاز شده و مساله کنترل‌مواد به راههای صحیح و آسان به آنان تدریس داده میشود.  
۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۲ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹۱۰ گیدئون  
۲۰ مسابقه‌ها

در این برنامه، آقایان حسین منشی‌زاده و کامران ذوالفقاری - به پای فینال میرند و با یکدیگر به مبارزه می‌پردازند.

۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۳۰ درباره مدرسه عالی تلویزیون و سینما  
۲۱۴۰ خانه قمرخانم  
۲۲۱۵ روز های زندگی  
نست های ۲۵۶ - ۲۵۷



لویی آراگون

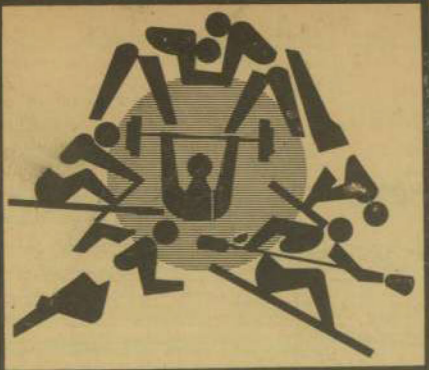
۲۰ وارثه  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ گلینیس  
محققین شخصی، حادثه‌ای استرژین از گلینیس و ابتکار های او در زمینه سق داستانهای پیاپی و حل ماجرا های شک. این فیلم با بازی گلینیس جوزو و به کارگردانی فلکس نیست تهیه شده.  
۲۱۳۰ فیلم ویژه  
تاریخچه پیدایش اومبیل و مرسل تحول آن که ساختمان ماشینهای اوری می‌انجامد.  
۲۲۳۰ موسیقی اصیل ایرانی

**سه‌شنبه ۲۶ مردادماه**  
۱۹۳۰ شروع برنامه  
۱۹۳۴ موسیقی ایرانی

**آیا مردم به ورزش سنتی ما کشتی بی علاقه شده‌اند؟**

اتکاء به پیروزی های گذشته و قهرمان پروری کشتی ایران را به سقوط می کشد.

از عبدالستار دلدار



سال پیش دیده شد که جوانان شهری بیجای روستاییان در مسابقات شرکت کردند.

دوم نوع فعالیت های فدراسیون کشتی در سطح ملی است. در طول یکسال ورزشی فدراسیون کشتی ایران فقط اقدام به برگزاری مسابقات کشتی آریامهر نموده است درحالیکه برگزاری يك مسابقه در مدت یکسال برای کشیدن مردم به سالن های ورزشی آنک است و باید فدراسیون کشتی برای جلب مردم در برگزاری تماشای های خارجی بیشتر کوشا باشد بویژه آنکه برای نیل بدین منظور حتما باید سعی کرد این مسابقات در ایران انجام شود در غیر اینصورت شرکت در جام های خارجی ما را باین منظور نزدیک نمی کند هرچند کادر های خود سفرهای خارجی و تماس در خارج از مرز های ایران عملاً به سود ورزشکارانست اما باید برای رسیدن به هدف اصلی که همانا حفظ تماشاگر و در نتیجه بقای کشتی است تیم های خارجی بیشتری را به ایران دعوت کرد. همچنان که فوتبال با تماس های بی‌دردی به چنین سطح عظیمی از تماشاگر دست یافته است.

موضوع آخر شکل و فرم تیم ملی ایران است. به چهره های انتخابی کمی دقت کنید به جز خرمی کشتی گیر وزن ۹۰ کیلو بقیه همان کسانی هستند که در مسابقات جهانی سال پیش شرکت داشته‌اند.

در پشت سر کشتی ملی یا فاصله‌ی نسبتاً زیاد دیگران قرار گرفته‌اند. مثلاً در کشتی نهایی سیدعباسی حریف خود را ضربه فنی می‌کند درحالیکه کسب نتیجه دیدار نهایی آنهم با ضربه فنی نشانه فاصله زیاد فرد انتخاب شده با نفر دوم است.

کشتی اصولاً در میان توده مردم و روستائینان نفوذ زیادی دارد بدین لحاظ انجام مسابقات محلی یکی از کار های اصولی گذشته بود، اکنون دیر زمانی است اینگونه مسابقات تعطیل شده است درحالیکه همیشه پشتوانه تیم ملی کشتی ایران روستائینان بوده‌اند که بارها به قله رفیع قهرمانی جهان رسیده‌اند.

برگزاری مسابقات محلی در نواحی «کشتی خیزی» چون خراسان، مازندران و کردستان از برنامه هایی است که فدراسیون کشتی باید بطور جدی آن را تعقیب کند.

برگزاری مسابقات روستایی که سال پیش توسط وزارت اصلاحات‌ارشی (وزارت تعاون کنونی) انجام گرفت، یکی از اقدامات مقدماتی است که باید شکلی درست تر آن را دنبال کرد زیرا است که از پیش میتوان تا ۹۵ درصد

پهلوانان ترک خیری نیست. مقصود از بیان این مثل یادآوری این مطلب بود که کشتی در ترکیه همانگونه بود که در سال های نزدیک در ایران بود و عاقبت با تمام علاقه مردم ناگهان این ورزش رویه فابودی رفت. در حالیکه مردم ترکیه کشتی گیران را مثل بت می‌پرستیدند و در زمان برگزاری مسابقات جهانی در ترکیه پس از بازگشت قهرمانان ایرانی داستان های فراوانی از این ستایش بی دریغ مردم بیان می‌کردند. بدین جهت صرف علائق مردم کافی نیست زیرا سلیقه مردم باستانی دگرگون میشود و عدم آگاهی و توجه، ممکن است يك پشتوانه افتخار آمیز را از ملتی بگیرد. شواهد اکنون این گواہ را میدهد که کشتی ایران بهمان راهی میرود که ترک ها نخستین گام های آن را در ۱۰ سال پیش برداشتند. اگر کشتی ایران در شرایط فعلی به وضعی چون ترکیه دچار شده است فقط بخاطر افتخارات بزرگ گذشته است زیرا که دیگر کم کم کشتی قیافه سنتی خود را از دست میدهد.

اگر باور ندارید به عاقبت وزنه بزاری دقت کنید و دریابید که با آن همه افتخارات غرورآمیز و رقابت‌های نزدیک جهانی حالا درچه مکانی سیر می‌کند لذا تکیه کردن بر گذشته زیاد مسمون نیست و باید تلاش کرد تا از سقوط جلو گرفت.

در ایران به خاطر همان ریشه های سنتی که از آن یاد شد میتوان بار دیگر به کشتی جان داد نظری به فعالیت های فدراسیون کشتی می‌افکنیم تا ببینیم این فدراسیون در راه احیاء کشتی چه اقداماتی صورت داده است.

کشتی اصولاً در میان توده مردم و روستائینان نفوذ زیادی دارد بدین لحاظ انجام مسابقات محلی یکی از کار های اصولی گذشته بود، اکنون دیر زمانی است اینگونه مسابقات تعطیل شده است درحالیکه همیشه پشتوانه تیم ملی کشتی ایران روستائینان بوده‌اند که بارها به قله رفیع قهرمانی جهان رسیده‌اند.

برگزاری مسابقات محلی در نواحی «کشتی خیزی» چون خراسان، مازندران و کردستان از برنامه هایی است که فدراسیون کشتی باید بطور جدی آن را تعقیب کند.

برگزاری مسابقات روستایی که سال پیش توسط وزارت اصلاحات‌ارشی (وزارت تعاون کنونی) انجام گرفت، یکی از اقدامات مقدماتی است که باید شکلی درست تر آن را دنبال کرد زیرا است که از پیش میتوان تا ۹۵ درصد

با آن بیگانه هستند. وضع در آسیای شرقی تقریباً بهمین شکل است. در آسیا تنها ایران و ژاپن توجهی به ورزش کشتی دارند که البته در ژاپن نیز که همیشه جزو تیم اول جهان است مردم برای دیدن مسابقات زیاد علاقه نشان نمیدهند.

ورزش کشتی در اروپای شرقی هنوز رونق دارد و کشور هایی چون شوروی، بلغارستان، یوگسلاوی، رومانی آن را سخت تعقیب می‌کنند بطوریکه اتحاد جماهیر شوروی قادر است ۵ تیم خوب در سطح جهانی در يك مسابقه بین‌المللی معرفی نماید در سایر کشور های اروپایی مردم و فدراسیون ها بیشتر به کشتی فرنگی توجه دارند تا کشتی آزاد.

بنابراین مشاهده می‌کنیم که کشتی فقط به چند کشور محدود میشود دلیل اصلی عدم استقبال مردم از ورزش هایی چون کشتی و وزنه برداری از نظر جامعه شناسان ورزشی بدین شکل توجیه شده است که مردم قرن ما به ورزش های سنگین و انفرادی که بیشتر با زور، قدرت و پیچیدگی هرچه بیشتر عنایات بستگی دارد اقبالی نشان نمی‌دهند و برعکس هر روز بر تعداد هواداران ورزش های دسته جمعی مانند فوتبال و بسکتبال افزوده میشود.

شاید این يك پدیده جهانی باشد، اما کشتی در ایران يك سنت است، بدین دلیل عدم توجه مردم را نمی‌توان منطقاً شرد، اما باید توجه داشت به صرف تعصب خاص مردم به کشتی نباید به سایر مسایل پیرامون آن بی‌توجه بود. برای مثال از کشور همجوار خود

ترکیه صحبت می‌کنیم. در ترکیه کشتی با خون مردم در هم آمیخته بود و با تعصبی خشک نتایج قهرمانان خود را تعقیب می‌کردند و از کوچکترین شکستی نمی‌گشتند تا آنکه در المپیک ۱۹۶۰ رم جامعه ورزش این کشور به افتخاری بزرگ نایل آمد و به قهرمانی المپیک رسید. پس از آن در فاصله ۱۰ سال ناگهان کشتی‌ترکی سقوط و حشمتاکی کرد بطوریکه در مهمترین مسابقات خارجی سالن های مسابقات خالی از جمعیت بود و حتی تشریفات ترکیه در پاروئی از موارد به درج نتایج این مسابقات نیز نمی‌پرداختند. اکنون چند صباحی است که همراه با تزول تماشاگران کشتی در ترکیه در میدان های جهانی هم با شکست های بی دریی کاملاً نحو گرفته‌اند و دیگر پیروزیهایی گذشته

مسابقات انتخابی کشتی آزاد تیم ملی ایران جهت شرکت در مسابقات کشتی قهرمانی جهان - که قرار است در اوایل شهریور ماه آینده در صوفیه برگزار شود انجام شد.

تیم ملی کشتی ایران در شرایطی در مسابقات جهانی بلغارستان شرکت می‌کند که در جدول مسابقات جهان درسال پیش مقام سوم را بدست آورد. این تیم صاحب گذشته‌ی بس پرافتخار است و تنها کساروان ورزشی ایران است که برای عنوان جهانی در میدان های بین‌المللی مبارزه می‌کند و تاکنون دوبار در سال های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۵ منجست به مقام قهرمانی جهان رسیده است.

کشتی در ایران از دیرباز مورد توجه و علاقه مردم بوده است. ورزش کشتی و کشتی گرفتن از دوران های باستان برای مردم ایران يك سنت بوده است و در مقابل برد و باخت های ورزشکاران این رشته حساسیت خاصی در میان مردم وجود دارد. همیشه بزرگترین تظاهرات ورزشی مربوط به ورزش کشتی بوده است همانطور مهمترین پیروزی های ما هم در همین رشته بوده است تا کنون دهها مدال طلا، نقره و برنز از مسابقات جهانی و المپیک رها آورد دلآوری های پهلوانان این رشته بوده است، اما چندی است مردم از ورزش کشتی بریده شده‌اند و مانند گذشته برای دیدن مسابقات آن علاقه‌ی نشان نمیدهند و اغلب سالن های مسابقات کشتی خالی است و تماشاگران آن را میتوان بسا حساب سرانگشتی شمرد. مثلاً در مسابقات انتخابی مرحله اول مسابقات جهانی تعداد حاضران در سالن مایوس کننده بود. در حالیکه زمانی برای کم اهمیت ترین مسابقات کشتی داخلی سالن محمد رضا شاه حداقل نیمه پر میشد. بدین ترتیب باید بگوئیم تیم کشتی‌نیمی بیشتر از سرمایه خود را که همانا تماشاگران هستند از دست داده است و در راهی قدم بر میدارد که سوم ورزشی ایران از نظر حمایت تماشاگر باشد.

کشتی و تماشاگر که توجهی مردم نسبت به ورزش به چند عامل اساسی مربوط میشود ابتدا جهانی بودن این مساله است. اکنون کشتی در بیشتر نقاط گیتی با همین کم اقبالی روبروست. در آمریکای جنوبی، مرکزی و اروپای شمالی این رشته اصلاً خریداری ندارد و مردم تا حدود زیادی

# تعمیرگاههای مجهز شاوب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در کرمانشاه خیابان شاه بختی پل احلاسه تلفن ۴۹۲۸</p>	<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در اهواز خیابان ۳۴ متری نیش کیومرث تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۸ <b>شاوب لورنس</b> خیابان نادری کوچه گوهرشاد پلاک ۱۵ تلفن: ۳۱۱۹۹۱</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: <b>شاوب لورنس</b> خیابان آذربایجان ایستگاه سیالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۶۶۳۰۱۶ - ۲۰</p>
<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در گرگان خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری تلفن ۲۲۲۹</p>	<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در اصفهان خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتب تلفن ۲۷۹۱۶</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۹ <b>شاوب لورنس</b> خیابان شهناز شماره ۴۶۸ تلفن: ۷۵۶۵۰۴</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲ <b>شاوب لورنس</b> خیابان سیمتری نارنگ بالاتر از میدان خفت حوض جنب بانک اصناف تلفن: ۷۹۵۵۶۵</p>
<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در ساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن ۴۳۴۸</p>	<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در شیراز خیابان قصرالهدی چهار راه سینما تلفن: ۳۵۹۸</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۰ <b>شاوب لورنس</b> خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی اول کوچه سیرک تکستال سرویس تلفن: ۳۱۴۳۷</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۳ <b>شاوب لورنس</b> میدان ۳۵ شهریور اول خیابان آذری پلاک ۸ تلفن: ۴۴۹۹۱ - ۸۳۳۵۶۰</p>
<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در بندرعباس فرهنگگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر تلفن ۲۲۱۶</p>	<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در رشت خیابان سعیدی تلفن ۵۶۶۰</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۱ <b>شاوب لورنس</b> خیابان یهلوی یالتین تر از امیر اکرم تلفن: ۶۶۷۱۷۱</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵ <b>شاوب لورنس</b> خیابان آریامهر جنب بانک ملی پلاک ۲۳۲ - ۲۳۳ تلفن: ۶۳۲۷۳۰</p>
<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در دزفول خیابان سی متری جدید تلفن ۲۵۶۳</p>	<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در رضایه خیابان فرح نرسیده به خیابان دارپوش تلفن ۸۲۲۷</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ <b>شاوب لورنس</b> عباس آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۳۵۱</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۶ <b>شاوب لورنس</b> شیرازات ۴ راهی قلهک تلفن: ۸۶۳۸۵۵</p>
<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در تبریز خیابان یهلوی مقابل کلانتر کوچه تلفن ۷۹۰۸</p>	<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳ تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیرگاه <b>شاوب لورنس</b> در آبادان خیابان شامپور تلفن ۴۱۴۳</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۷ <b>شاوب لورنس</b> خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نیش چهار راه قصر تلفن: ۷۶۰۵۳۶</p>



## استادیوم دوچرخه سواری

\* کار ساختمان استادیوم دوچرخه سواری مسابقات المپیک مونیخ، که پنج هزار تماشاگر را جا می دهد، تا آخر سال مسیحی جاری پایان می رسد. سقف این استادیوم شفاف خواهد بود، و دوچرخه سواران در این محل قادرند تا سرعت صد کیلومتر در ساعت حرکت کنند.

## صندلی های استادیوم

\* در استادیوم المپیک مونیخ، سکوی تماشاچیان، از صندلی های راحت پلاستیکی تهیه شده است. این صندلی ها، بزرگ و یکفره است، و باین ترتیب، گنجایش ۸۰ هزار نفر را خواهد داشت. همچنین برای کسانی که به علت نبودن جا - بازی ها را ایستاده تماشا خواهند کرد، جای مخصوصی تهیه شده است. نمونه ای از این صندلی ها در عکس دیده می شود.



## نتایج مسابقات فوتبال قهرمانی باشگاههای ایران

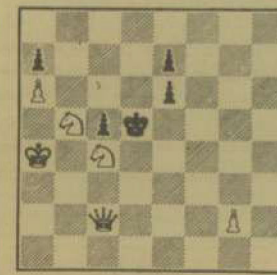
شاید دلیل اصلی این فاصله بعید بین شرکت کنندگان همانا بذل توجه زیاد به عدمی انگشت شمارست و در حقیقت در صدد قهرمان پروری هستند و این همان سم مهلکی است که ریشه کشتی را خشک خواهد کرد. همانطور که پس از کنار رفتن سلماسی، نامجو، رهنوردی و دیگران ورزش وزنه برداری نابود شد. حالا با انتخاب مجدد تیم ملی کشتی ایران درمی یابیم که مسئولان در راهی جز قهرمان پروری گام بر نمی دارند و باید سال های سال نیز همین چهره های کنونی را در وزن های مختلف کشتی ببینیم. مسلماً اگر مرحوم صحرایی نیز در حادثه ای جان خود را از دست نمی داد خرمی نیز نمی توانست پیراهن ۹۰ کیلو را بپوشد و کاملاً تیم بدون تغییر در هر ده وزن برای سال های سال باقی می ماند. آیا قهرمان پروری کاری جز اینست؟

## مرکز خبر نگاران و عکاسان در المپیا مونیخ

\* در طول بازیهای المپیک آینده که در مونیخ برگزار خواهد شد، چهار هزار نفر روزنامه نگار در ساختمان های مرکز خبرگزاری المپیک، زندگی و کار خواهند کرد. دو ساختمان از ۱۲ ساختمان این مرکز، دوازده طبقه و بیست و دو طبقه هستند، و تعداد طبقات این ساختمانها، رویه ۹۷۴ است، که در هر یک از این طبقات آپارتمان های ۲ تا ۴ اتاقه بنا شده است. در این ساختمان ها همچنین فروشگاه، توفتگاه، پارک، رستوران، و اتاق مخابرات در نظر گرفته شده است. پس از پایان مسابقات المپیک، اتاقها، اجاره داده خواهند شد. این عکس نمایی از مرکز خبر نگاران و عکاسان را نشان میدهد.

تهیه و تنظیم از جهانگیر افشاری

### مساله شطرنج شماره ۸



سفید ۶ مهره: Cc2 - Bg2 - Ra4  
Cb6 - Cb5 - Pa6  
سیاه ۵ مهره: Fc5 - Rd5 - Fc6  
Pa7 - Pe7

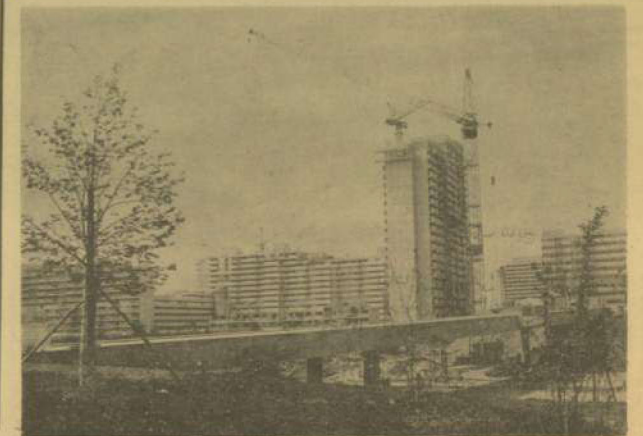
سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می کند

### حل مساله شطرنج شماره ۷

سفید	سیاه
1 - C - c4	1 - R x C
2 - F - e6 ++ مات	سیاه در دو حرکت
1 - ...	1 - P - c5
2 - D - d3 ++ مات	مات می شود
1 - ...	1 - P - c6
2 - P - e6 ++ مات	

علامت اختصاری مهره های شطرنج

P=پاده، C=اسب، F=فیل، R=رخ، T=وزیر، D=شاه



# روغن ایرانول

## از فرمولی انجمن شهابی میسر می‌گردد.



**ایرانول**  
روغن موتور  
شرکت ملی نفت ایران

# غولی با دسته گل



اورسن ولز ، به‌مثابه یک غول ، اما پیر ، هر چند سال یک‌بار از کنام رفیع خود خروج می‌کند ، چهره‌ای می‌نمایاند و باز برمی‌گردد و دوره‌ای را بسکوت می‌گذراند . «نرمندی کم نداشت ولیکن کیفیت کارش ، حتی اگر کم کارتر از این هم بود ، همواره رفتنی تردید ناپذیر دارد . در طول بیست و پنج سال ( از ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۶ ) فقط ده فیلم ساخته است . اما در بین همین ده‌تا ، به‌ناهای با سلاتی چون « همنبری کین » ، « خانمی از شانگهای » ، « مکیت » ، « آمبرسون‌های یا شکوه » و « شره شیطان » ، « محاکمه » و « فالستاف » برمی‌خوریم که هر یک بسی تردید شاهکاری است و لااقل دوتایی آنها ، « همنبری کین » و « خانمی از شانگهای » در تاریخ سینما بی‌نظیر است . اکنون ولز در استراسبورگ است .

این‌بار « نقش » هنریشه را بازی می‌کند در فیلمی به‌نام « دهه شکفت‌انگیز » اثر کلود شاپرول . در دکور یک قصر « شو گوتیک » و یک پارک سبک « باروک » ، ولز حالت مجسمه هنر هفتم را به خود می‌گیرد . در فاصله جلسات کار ، روی سندلش آرام می‌نشیند و شیفتگان دوره گرد سینما ، به‌دیدش می‌آیند و ، کتابچه راهنما در دست ، همچون بنای تاریخی ، با احتیاط و احترام تمام ، از او بازدید می‌کنند . کتابچه راهنمایی که تابلوی عظیم زندگی و آثار او در آن خودنمایی می‌کند : یازده ساله بود که تحقیقی درباره زرتشت انجام داد . در پانزده سالگی دست به‌خلاصه‌کردن آثار شکسپیر زد و انجمن دراماتیک‌شیکاگو به‌عنوان پادشاه باو جایزه داد . در ۱۹۳۸ یک جادوگر رادیویی بود : برنامه سریالی از داستان مشهور « جنگ‌دنیاه » از رادیو نیویورک بخش کرد . این برنامه علمی-تخیلی چنان وحشتی در مردم ایجاد کرد که بسیاری از آمریکاییها تصور کردند واقعا مریخی‌ها به‌زمین حمله خواهند کرد . یاد این برنامه که انقلابی حقیقی در کار برنامه‌های رادیویی ایجاد و نقطه عطفی محسوب شد ، هنوز در خاطرهای باقی است . گذشته از این ، دست به‌تعبیه بازی هم زد و در جریان یک نمایش

- اورسون ولز یک بار دیگر روی پرده می‌آید .
- در یازده سالگی درباره زرتشت اثری تحقیقی نوشت
- در پانزده سالگی شکسپیر را خلاصه کرد .

جادوگری ، مارلن دیتریش را با ارباب دو نیم کرد . ولز و ریتمپورث ، ولز و اوتللو مردم را تکان دادند . یک بار در استودیوهای هالیوود و در مورد آنها با شجاعت گفت :

« اینجا قشنگترین ترن برقی است که یک مرد می‌تواند آرزویش را بکند ! » ولز همچنین سایه « هاری لیم » است در فیلم « مسرد سوم » و در «خویشتن» شهروین فروشنده دوره گردی است که « مکیت » اش را در چمدانی می‌گذارد و اینجا و آنجا می‌رود و گاه نقش چنگیزخان را هم در فیلم‌های درجه دو بازی می‌کند تا « آمبرسون‌های یا شکوه » و « خانمی از شانگهای » را از خطر نجات دهد . و بالاخره « فالستاف » است که شکم‌بزرگش را در میخانه‌ها مالش می‌دهد و تظاهر به‌مستی می‌کند تا به‌قول کوکتو ، مردم آسوده‌اش بگذارند ...

امروز ، ولز ۵۶ ساله است و در استراسبورگ می‌جوشد . غولی است که در فیلم ، به‌راه خود می‌رود و شاپرول ، کارگردان فیلم ، همچون پسرکی فستولی ، کوچک اما هوشیار ، هر قدر می‌کند که سر می‌دارد سنگ‌ریزه‌ای می‌اندازد تا راه را گم نکند ، اما ولز ، سنگ‌ریزه‌ها را زیر قدمهای خود خرد می‌کند . ظاهری بی‌خنده دارد . با « بلوز » سیاه ، پیراهن ، شلوار و کلاه حصیری روشن ، عظیم جلوه می‌کند . به‌اقتضای نقش خود - نوعی ماکیاول ریشو - دست گلی به مارلن زویر هدیه می‌کند . ایسن است ولز ۱۹۷۱ : دست گل در دست به‌تخته

زیرا ولز ، وقتی بازی می‌کند ، یک بینی ، بینی مصنوعی برای خود درست می‌کند ، بینی بینی طبیعی خودش را برای شخصیتش ناسازگار می‌داند .

در سینما چه چیز را دوست دارد ؟ بد ؟ - شخصیت‌هایی که در حال بازی بازی « اگر دوکر » رو به‌مرگ می‌روند . د .

شما اگر دوکر بازی می‌کنید ؟ بد ؟ - نه . دارم زبان چینی یاد می‌می . می‌گیرم . شیفته این‌کارم ، و گاهی افسوس‌سوس می‌خورم که چرا رجل سیاسی نیستم . تم . این را می‌شود یک کلام قمار حساب صاب کرد ؟ شاید . بخصوص که در پراکنده‌کننده کوی‌هایش ضمن پاسخ به‌سئوالها ، گاه گاه برش نازکی از حقیقت وجود دارد . زد . مثلا وقتی که می‌گوید :

- نباید برای آیندگان کارزار کرد . باید با خود کمی وقیح بود . عمل ، عمل ، حرکت است که برای من جالب است . نت . چه بهتر که عمل و حرکت به‌چیزی که بی‌کهنه نامیده می‌شود بیانجامد . اما هنرمند رهنم باید اول از نیروی خود مایه بگذارد . د .

از او بپرسید چرا اینقدر زیاد یاد به‌این در و آن‌در می‌زند . به‌فوقیت وت و شدت جواب می‌دهد :

- من برای این به‌سینما قدم‌نم نگذاشته‌ام که ثروتمند و معروف شوم و دم و خود را در آفتاب برزخ کنم . می‌سوی خواستم و می‌خواهم که فیلم بسازم . زم . بسیار خوب ! اما برای این‌که کارم -ارم علاقه‌ام را برانگیزد ، باید خودم هم هم نویسم . هم کارگردانی کنم و هم هم موتناژ کنم . در مورد من برای انجام این ، این کارها ، این ناگریزی وجود دارد که که باید پول پیدا کنم ، گدایی کنم . زیرا زیرا سینما وسیله بیانی است مافوق توانایی‌سی مالی من . از این جریان نباید یک‌فاجعه‌ناجه درست کرد .

لحظه‌ای مکث و بعد :

- من خودم را گدا نامیدم ، ولی تهیه‌کننده‌ها فکر می‌کنند من دزد هستم . مست . اما آنها نمی‌توانند حرفشان را ثابت‌سابت کنند ...

این است حقیقت ولز . اعانه می‌می گیرد که فالستاف را تقدیه کند . با بسا رولزرویس به‌محل فیلمبرداری می‌آید آید و پای پیاده بر می‌گردد . مثل زندگیش . لیش .





ناله زبان پارسی

« یکی از دوستداران مجله تماشا، پیام و درود بی‌پایان خود را به سوی شما می‌فرستد و امیدوار است که مجله دوست‌داشتنی شما بتواند به خواست‌های هموطنان عزیز رسیدگی کند. . . من با خواندن مجله تماشا به ارزیابی دیرینه خود رسیدم که از میان مجله‌ها و از میان ایرانی‌ها کسی هست که واقعا به فکر زبان می‌خویش است. زبانی که ناله و فریاد میکند، از مساکمک می‌خواهد و ناله‌های او سینه‌اسمان را میشکافد و به سوی فردوسی، سعدی و حافظ می‌رود. . . و ما نه در زمین هستیم پنبه در گوشه‌ایمان گذاشته‌ایم و ناله زبان خود را شنیده می‌گیریم! . . . آلودن زبان پارسی وناهنجار ساختن آن با کلمات منقور - رچی روح و قلب هر ایرانی رامیسوزاند. بنظر من زبان ما محتاج يك انقلاب است، انقلابی که باید مقدم بر انقلاب آموزشی باشد تا زبان ما را از نفوذ زبانهای بیگانه بیالاید. . . چرا باید بگذاریم زبانی که به آن لقب «شکر» داده‌اند از بیس برود؟

مگر هوایما فارسی نیست؟ پس چرا کلمات دیگری از این قبیل نازیم و واژه‌های خارجی را از زبان خود درو نکنیم؟ آیا واژه درمانگاه یا بیمارستان اینقدر برای ما نامانوس است که بجای آن کلمه «کلینیک» را میگذاریم؟ آیا «آزمایشگاه» واژه ییدی است که ما «لابراتوار» را جانشین آن کرده‌ایم؟ علی سالی - دانش‌آموز کلاس پنجم دبیرستان

مشکریم از شما و همه خوانندگان عزیز که با ما همصدا هستند و ما را به ادامه بحث مربوط به «مساله زبان در وسایل ارتباط جمعی» تشویق میکنند و امیدواریم این بحث در همان مرحله بحث و حرف باقی نماند بلکه واقعا راهی برای حل این مساله پیش پای وسایل ارتباط جمعی نگذارد.

لطیفه

«آقای مجله تماشا، سلام. حالتان که خوب است؟ حتما! من یکی از طرفداران مجله شما هستم. يك «جوك» دارم که خودم ساختمش. اگر مسورد قبول و خنده شما واقع شد، چاپش کنید. قبلا از توجه شما متشكرم. اینهم اصل «جوك»:

تماشا برای هرخانه‌ای که در آن يك تلویزیون است.

اولی: من خیلی از مجله تماشا خوشم می‌آید.

دومی: خوب، پس چرا نمی‌خری بخونی؟

اولی: واه اینکه تو خونه ما دوتا تلویزیونه!

آرزوی موقیت برای شما دارم مینو وکیل‌زاده ابراهیمی»

از «لطیفه» و نه «جوك» شما متشكرم.

درباری بن گازارا

«... دختری هستم ۲۱ ساله، کارمند که اوقات بیکاریم به تماشای تلویزیون می‌گذرد. وقتی مجله تماشا انتشار یافت من جدا خوشحال شدم که مونس دیگری هم یافته‌ام. می‌خواهم اطلاعاتی درباره چند فیلم سریال تلویزیون داشته باشم و چون میدانم در يك نامه بیش از يك خواهش نمیتوانم از شما بکسم، از اینجهت خواهشمنم درباره فیلم التهاب و هنرینه اول آن «بن گازارا» اطلاعاتی در اختیارم بگذارید. متشكرم.

دوستدارمجله - آناهید هامبارسومیان»

درباری «بن گازارا» در یکی از شماره های آینده مطلب مشروحي خواهيم داشت. از شما بخاطر توجه و لطف سزاتان سپاسگزاريم.

همکاران «تماشا» در شهرستانها

دوست‌عزیزی يك مقاله انتقادی درباره سریال خانه قمرخانم را از یکی از روزنامه‌های عصر بریده و بدون هیچ توضیحی برای ما فرستاده‌اند حتی بدون نام و نشان خودشان. برای اطلاع این دوست گرامی باید بگوئیم که ما روزنامه ها را شاید قبل از ایشان می‌بینیم و از نوشته‌های آنها آگاه میشویم. بنابراین ایشان اگر خودشان حرفی دارند برای ما بنویسند و مطمئن باشند که مسانتقادهای بیجا و منطقی را در مجله چاپ خواهیم کرد. . .

چند پاسخ

آقای بهرام پذیرا - اهواز - مجله درخواستی شما ارسال شد. نظرات شما و پیشنهادهایتان را تا آنجا که بتوانیم و با روش وهدفهای «تماشا» هماهنگی داشته باشد عملی خواهیم کرد و امیدواریم خیلی زود همه صفحات تماشا رضایت سرکار را فراهم کند. متشكرم.

میزگردها

« من یکی از خوانندگان پر وپا قرص نشریه تماشا هستم و هر هفته با بی‌صبری انتظار مجله‌ی شما را می‌کنم. چون به اعتقاد من مجله‌ی شما هم‌سعی مطالب با ارزشی را که يك نشریه‌ی خوب باید داشته باشد، داراست. . . و اما راجع به میزگردهای شما باید عرض کنم، هدفی است عالی و ارزنده، چون از این راهست که مردم میتوانند بیشتر با جزئیات برنامه‌هایی که در تلویزیون می‌بینند، آشنا شوند. و از جمله میز گرد موسیقی که در شماره های شازدهم و هفدهم مجله چاپ شده است. . .»

از لطف شما متشكرم. بازهم چنین بحث‌هایی خواهیم داشت.

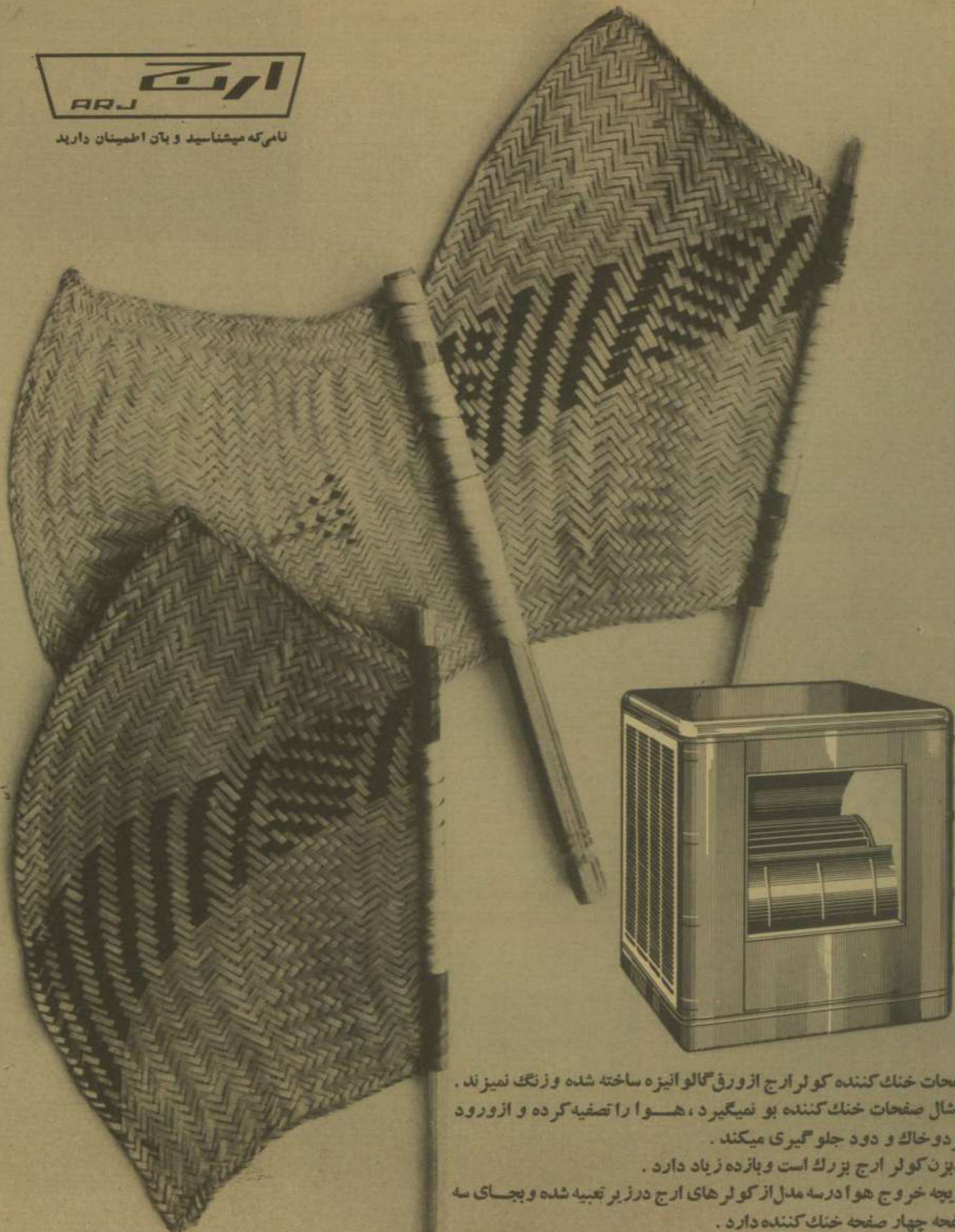
- ۱- اصفهان - آقای علی شفیعی - چهار باغ - اول شیخ بهائی - پانز
- روغنی، تلفن ۴۴۷۷۷
- ۲- اهواز - آقای اردشیر مجتبیان - خیابان پهلوی - پانز عیاری
- ۳- آبادان - آقای عزیزالله چوبدار
- ۴- اندیشك - آقای حسین گرامی
- ۵- اراك - آقای علی ذوالفقاری
- ۶- آغاچاری - آقای منوچهر نسائی
- ۷- آبداه - آقای کرامت‌الله همت
- ۸- اردبیل - آقای اسرافیل یاوریان
- ۹- آبکنار - آقای اسماعیل ظریف
- ۱۰- اهر - آقای اسدالله عبوسمندی

صفحات خنك كنده كولر ارج از ورق گالوانیزه ساخته شده و زنگ نمی‌زند. پوشال صفحات خنك كنده بو نمی‌گیرد، هسوا را تصفیه کرده و از ورود گرد و خاك و دود جلوگیری میکند. بادبزن كولر ارج بزرگ است و بازده زیاد دارد. دریچه خروج هوا در سه مدل از كولر های ارج در زیر تعبیه شده و بجای سه صفحه چهار صفحه خنك كنده دارد. يك مدل از كولر های ارج پرتابل است و پایه چرخدار دارد و میتواند آنرا بدلتخواه خود جابجا کرد.

كولر ارج محصول تكنيك بر تراج



نامی که میشناسید و بان اطمینان دارید





# « تمدن »

ترجمه : دکتر حسن مرندی

- ۱۶ -

## عظمت و اطاعت

( قسمت دوم )

● کلیسا در قرن هفدهم به محرک های عمیق بشری امکان بروز داد و حتی از نشان دادن تن آدمی هراس نداشت.

● هنر باروک از راه تکیه بر هیجانها به وسیع ترین گروه ممکن از مخاطبان پیام می فرستاد.

● هنرمندان سبک باروک در آثار خود نما های درشت ، هیجان زده ، و حرکات نا آرام ، مقیاس های بزرگ و جابجا شدن و محو شدن نور را بکار گرفتند و این ها همان فنونی است که بعد ها در صنعت سینما دوباره کشف شد .

### زن در آئین ها

او باید چیزی معیتر از تن احساس کرده باشد ، باید چنین پنداشته باشد که نماس زندگی عاطفی او مورد تهدید قرار گرفته است ، و شاید هم حق داشته بوده باشد . مذاهب جامع جهان که از بی تثبیت کننده دارند و به هر گوشه وجود بشر نفوذ می کنند ، مانند مذاهبی که در مصر و چین و هند وجود داشته ، به اصل آفرینش زنان همان اهمیتی را میدهند که به مردان میدهند و فلسفه های را که شامل خلافت مناسی زن و مرد نیست نمی پذیرند .

اینها همانند ، که ولز آنها را « اسحاب اطاعت » نامیده است ، اما جوامع پر خاشخو و قبیله ای که ولز آنها را اهل اراده نامیده ( اسلام و پروتستانهای شمال خدایان خود را بصورت مردان تصویر کرده اند . شکفت این است که مذاهب مردانه ، تصاویر مذهبی بسیار اندک فراهم آورده اند و در بسیاری موارد تصاویر مذهبی را حرام و ممنوع دانسته اند . هنرهای مذهبی بزرگ در هر جای جهان مینقا با اصل توجه به زنان همراه بوده است .

الینه کاتولیک ساده ای که بفرگاه مریم دعا میکند اینها را اصلا نمیدانست ، همانطور که زن یا مرد کاتولیک ساده از مسائل بفریح الهیات که ناشی از پذیرفتن اصل « آبتستی مریم پاکه » بود سر در نمی آورد و بآن علاقه نداشت .

او فقط میدانست که واقضیبان شمال میخواهند او را از موجودی شیرین ، پر مهر که تقرب به او ممکن بود محروم کنند ، موجودی که شغامت او را میکرد ، چون مادری مهربان که نزد استادی سختگیر شغامت کودک خود را میکند . یک میل دیگر بشری را در نظر بگیرید که مینوان به آن سامان داد ، اما نباید جلوی آترا گرفت . میل به اعتراف ، مورخان دیده اند که نیاز به اعتراف حتی در جماعتی که بنا سنت اعتراف در کلیسا مخالف بوده اند ، مانند فرزندان مهاجران نخستین انگلیس به امریکا ، باز پیدا شده است ، و در سراسر امریکا گسترش یافته است .

اعاوت در آن است که یک روئند جای دیگری را گرفته است . در کلیسا بعد از اعتراف حکم ساده و آرام بخشی از جانب کشیش صادر میشود که توفیق الهی را به دنبال خود دارد . حال آنکه اعتراف کننده عصر جدید ، یعنی فردی که مورد روانکاوی قرار میگیرد باید راه خود را در دلانهای پیچانین روان ، با همه پیچ و خمهای کلاب و دورنماهای محو کورمال کورمال طی کند ، روانکاوی هدفی نجیبانه دارد ، با مسئولیتی وحشت آور . شکفت نیست که میران خودکشی در میان روانکاوان از هر صفتی بیشتر است ، و شاید روش قدیم در نهایت امر دلیلی موجه داشته باشد ، زیرا نفس اعتراف است که اهمیت دارد ، نه تلاشی که برای شغای اعتراف کننده میشود .

### لوتر مخالف قدرت پاپ

رهبران اجدید آئین کاتولیک این تصمیم شگرف را گرفتند که برای مقابله با پروتستانها ، ورد اعتراف آنها با دست لرزان عمل نکنند و نا نیمه راه پیش نروند ، بلکه درست و محطیل همان آئینهایی بپردازند که پروتستانها با بیشترین شدت و گاه با یکد گفت به منظرترین وجهی ، آنها را مردود می شمردند . لوتر قدرت پاپ را مردود می شمرد : چنین باشد ، برای به کرسی نشاندن این ادعا ، از تحمل هیچ رنجی نباید فروگذار کرد که بطرس قدیس ، نخستین اسقف رم ، با مشیت الهی بعنوان نایب مسیح در زمین تعیین شده است .

پس از اراسموس ، هوشمندان شمال همواره اعتقاد به اشیاء و آثار متبرک را سرزنش می کردند . بسیار خوب ، پس باید در اهمیت آنها غلو کرد ، بطوری که چهار تا از پایه های ستون کلیسای سربلین به صورت چهار محل اشیاء متبرک در آورده شود ، که در یکی از آنها قسمتی از نیودای تکه داری شود ، که نگاه مسیح را شکافت . و در جلوی آن لاجینوس Longinus فیلسوف یونانی اشکل ۱۱۱۴ ایستاده و شادمانه به بالا خیره می کرد . تجلیل اشیاء متبرک با نیک فقیهان ارتباط داشت ، که آرتانیز پروتستانها محکوم کرده بودند ، بسیار خوب : باید قدیسان را در تجلیل خلق واقعرتر جلوه داد بویژه رنجها و جذبه های آنها را به روشنی ثبت کرد . ( شکل ۱۱۵ ) .

کلیسا با بهره گیری از همه این راهها ، به محرک های عمیق بشری امکان بروز داد ، کلیسا از قدرت عظیم دیگری نیز بهره گرفت که شاید بتوان گفت بخشی از تمدن دینارنا



شکل ۱۱۵ - رونس : مطلوب کردن بطرس مقدس

شکل ۱۱۶ - تیسین : صعود مریم عذرا



شکل ۱۱۴ - برنینی : لاجینوس

با بهرحال میراث رستاخیز مشرکان بود . کلیسا از نشان دادن تن آدمی هراس نداشت . « صعود مریم عذرا » اثر تیسین Titian ( شکل ۱۱۶ ) يك نقاشی سبک باروک است که در حدود صد سال پیش از عصر خویش کشیده شده است . این تصویر همان زمان نقاشی شده که تیسین جشنهای بزرگ مشرکان را تصویر میکرد . از همان اوایل قرن شانزدهم تیسین از نفوذ عظیم خود برای پیوند دادن شرایع جزئی مسیحی را با ارضاء حوائج جسمانی سود می جست ، و وقتی نخستین نفوذ متزهد طلبی شورای نرات از میان رفت . کار های تیسین الهام بخش رونس Rubens و برنینی Bernini شد ، و رونس همین اثر تیسین را بسیار عالی کبی کرد . در آثار این هنرمندان لعارش بین جسم و روح به وجه درخشانی حل شده است .

### باروک هنر محبوب همگان

مشکل بتوان بدنی راحتی بخش تر از پیکره « خیر خواهی » اثر برنینی که بر مزار پاپ اوربان سوم برافراشته شده تصور کرد ، رونس در اثر کاملا غیر پروتستانی خود بنام « توبه گناهکاران را رستگار کرده » ( شکل رنگی ۲۴ ) توانسته است مریم مجدلیه را که توبه می کند با بدنی کامل تصویر کند و حتی تصویر خود مسیح در این نقاشی دارای جسمیت نجیبانه و دو عین حال ایمان کامل و تردید ناپذیر است . به همه این دلایل آن سبک هنری که ما باروک می نامیم ، هنر محبوب همگان شد . هنر رنسانس با وسایل فکری مانند هندسه ، مناظر و مرایا و معرفت به آثار باستان ، گروه معدودی از انسان گرایان را مخاطب قرار می داد .

هنر باروک از راه تکیه بر هیجانها به وسیعترین عده ممکن از مخاطبان پیام می فرستاد . موضوعها غالباً مبهم بود و از افکار یکی از عالمان الهی اخذ شده بود : اما وسایل ارتباط و تفاهم چنان توده گیر بود که حتی مرا به یاد فیلم و سینما می اندازد .

کاراواجو Cravaggio که قدیمی ترین و در مجموع بزرگترین نقاش ایتالیایی این عصر بود ، با همان نوع نور و سایه روشن که در قلمهای روشننگری سالهای ۱۶۲۰ مرسوم شد ، تجربه می کرد و از این طریق اثر دراماتیک جدیدی بر جا می گذاشت . ( شکل ۱۱۷ ) .

هنرمندان بعدی سبک باروک ، از تصویر کردن درشت نما (کلوزآپ) های هیجان زده ، اشک ریز ، با لبان باز و حرکات نا آرام ، مقیاس های بزرگ و جابجا شدن نور و محو شدن آنها لذت می بردند : همه اینها همان وسایلی است که در صنعت سینما دوباره کشف شد . جنبه خارق العاده مسئله تنها آن است که هنرمند باروک این کار را با برنز و مرمر میکرد ، نه بر نوار فیلم . این مقایسه من از يك لحاظ سردستی است ، زیرا هر قدر هم فیلم و رایتوان تحسین کرد اغلب پیشتر یا افتاده و فنا پذیر است ، حال آنکه کارهای برنینی غایت مطلوب و جاودانی است . برنینی هنرمند بزرگی بود و اگر چه کارهای او جنبه جدی حیرت انگیز و تمرکز دهنده میک آثر را ندارد ، در قرن خود حتی فراگیرتر و نافذتر از آثار میک آثر بوده است . او نه تنها به رسم باروک خصلت خاص آن را بخشید ، بلکه متشابهی بین المللی شد که مانند سبک گریک سراسر اروپا را فراگرفت ، حال آنکه سبک رنسانس هرگز چنین نشده بود .

### برنینی هنر زودرس

برنینی بوجهی شکفت انگیز زودرس بود . در ۱۶ سالگی خانواده بورگو یکی از کنده کاری هایش را خریداری کرد و وقتی بیست ساله شد سفارش تهیه تصویر پاپ بورگو ، پل پنجم به او داده شد . در سه سال بعد او در تراش مرمر اثر مهمه سازی که قبل با بعد از او بوده است ، چیره دست تر شد .

داود او ( شکل ۱۱۸ ) ، برخلاف داود میک آثر که حالتی ساکن دارد ، نمایشگر پیچش ناگهانی حرکت است ، و بیان جهره آن حتی تقریباً اغراق آمیز مینماید - گفنی تصویری از خود برنینی است که در آینه شکل در آورده است - و بنظر میرسد که آینه داران ماجرا حامی او کار دینال سی یونانی Scipioni بورگو است .

آپولو و دانته ( شکل ۱۱۹ ) او نمونه خارق العاده تری است که نشان میدهد مرمر را چگونه میتوان به چیزی سیال و جاری بدل کرد ، زیرا لحظه ای را نشان میدهد که دانته دارد به دوخت غار بدل میشود و برای نجات ، از پذیرش فریاد زنان کمک میخواهد . انگشتان او اینک به فرمهای درخت بدل شده است . تازه آپولو متوجه میشود که دارد دانته را از دست میدهد ، و اگر به پائین بشکند میتواند ببیند که پاهای زیبای او به تنه درخت بدل میشود و انگشتان پای او به رشته و جوانه تغییر شکل میدهند .

همه این کارهای درخشان برای خانواده بورگو انجام شده است و این روشن اندیش آثار را میرساند که به مریدی چنین جوان سفارش میدهند . اما در سال های ۱۶۲۰ ،



شکل ۱۱۸ - کسپارام او - ۱۸۱۱



شکل رنگی ۲۴ - رونس : توبه گناهکاران را رستگار کرده

خانواده های توانگر رم ، که در واقع خاندان سلسله پاپایی پایا بودند بعنوان حامی هنر و گردآورنده آثار هنری به رقابت با یکدیگر می پرداختند و این رقابت تا حدودی راهزنانه بود . این وضع آدم را به یاد گردآورندگان بزرگ آثار هنری در آمریکا مستر فربک و مستر مورگان ، در شصت سال پیش می اندازد ، با این تفاوت که « هنرپروران » رومی برای بچنگ آوردن آثار هنرمندان زنده رقابت میکردند ، نه برای آثار استادان بزرگ مسلم گذشته ، خانواده های برجسته رم با نقاشان قرارداد می بستند - همانگونه که امروز با ستارگان تلویزیون می بندند ، و نقاشان در واقع مزدبگیر هستند ، و این چیزی بود که در عصر رنسانس سابقه نداشت . به نظر من ، همچنانکه بارها رخ داده ، فراوانی ناگهانی نعمت ، پس از يك دوره ریاضت ، نیروهای خلاق را آزاد میکند . در سالهای ۱۶۲۰ گشایشی در زندگی مردم رخ داده بود و این را در تصویر سیویونی بورگو ( شکل ۱۲۰ ) ، توانگرترین کار دینال عصر ، اثر برنینی میتوان دید .

از همه این خانواده های پایی ، یکی از همه خوشتر درخشید - خانواده باربرینی و این بدان سبب بود که او نه تنها عاشق اصلیل هنر بود ، بلکه توانست کاری کند که بیست سال در مقام پایی باقی بماند ( همیشه امید بر آن بود که يك پاپ فقط در حدود پنج سال برقرار بماند ) ، نا گروه جدیدی از سودجویان بتواند اداره امور را به عهده بگیرد و بهره برداری کند . گفته شده که یکی از نخستین کسانی را

## کلادیا: لوندتر از همیشه، برای بازی در آخرین فیلمش



دوست خوش قیافه را میفرستد! بایسن ترتیب يك ماجرای شیرین بوجود می آید. \*

آلبرتو سوردی از شما به عنوان يسك هنرپیشه ای اصیل يساد میكند. هنرپیشه ای که همبازی شدن با او، بسیار مفرح است! ...

« از توجه آلبرتو بایسن مسایل خوشحالم، ولی باید بگویم که من هنوز واقعا احساس هنرپیشه بودن نکرده ام. شاید بدانید که من قبل از ورود به سینما، در مدرسه ای تدریس می کردم. یگروز سروکلای چند تهیه کننده و کارگردان پیدا شد، که میگفتند صورت مرا جالب تشخیص داده اند، شاید هم اندامم را! و بعد یگروز خودم را در مقابل دوربین فیلمبرداری یافتم. »

در باره ی سفرش به استرالیا میگوید: « مرا در استرالیا خوب می شناسند. شاید

ساعت چهار صبح است، و این ساعت برای گفتگوی پایك هنرپیشه بخصوص هنگام فیلمبرداری ساعت مناسبی نیست، اما چاره ی دیگری هم نداریم.

گروه فیلمبرداری همه در فرودگاه هستند، لویجی زامپا که شبیه وکلان دعایو بنظر میرسد، باشتاب باین سو و آن سو میرود، و در این میان کلادیا، شاید بعث پوششی که بدن دارد، باطراوت و بشاش بنظر میرسد.

بعنوان آغاز صحبت یاو میگویم: « خدایا، تورا به چه صورتی در آورده اند! میگوید: « بله، شبیه زن های بدکاره! من نقش يك چنین زنی را بهوده دارم که برای نجات از زندگی نکبتش، بدنبال موقعیتی است. آلبرتو سوردی که نقش يك مهاجر ایتالیایی را بهوده دارد، از این زن تقاضای ازدواج می کند، ولی بجای عکس خودش عکس يك

« اخیرا « کلادیا کازدیناله » بعد از دو ماه اقامت در استرالیا بد منظور بازی در فیلم « گرگ برنده » بسه کارگردانی « لویجی زامپا » به ایتالیا بازگشته است تا آخرین صحنه های فیلم را که در رم اتفاق می افتد، به پایسان برساند.

او را در فرودگاه فیومچینو می بینیم که مثل همیشه زیباست، ولی این بار زیبایی او به اقتضای نقشی که بهوده دارد، مقداری لوند و حتی اندکی زنده بنظر میرسد، يك پیراهن از ایرشم سیاه خیلی کوتاه بتن دارد، و تصویر پشالب سرخ نیمه باز روی سینه ی لباس، اجازتی حلیصه وافر به چشم چراناان داده است. يك خرمن گسوی طلایی این آرایش را تکمیل میکند.

و این هیئت و قیافه ای است که او در این فیلم دارد.

## گروه فرهنگي مرجان ثبت نام میکند

گروه فرهنگي مرجان دبستان مرجان به ریاست سرکار خانم مُدثر

خیابان پهلوی - نرسیده به پخت جمید کوچه نرسیده - تلفن ۴۴۸۷۸ (با وسیله ایاب و ذهاب)

گروه فرهنگي مرجان دبیرستان دخترانه مرجان به ریاست سرکار خانم مامقانی

در محله جدید باغ ورجاوند - مساحت ۸۵۰۰ متر مربع - بخش خیابان اهنج و خیابان ایالتیا - شماره ۱ - تلفن ۶۶۹۲۸۵ (با وسیله ایاب و ذهاب)

گروه فرهنگي مرجان دبیرستان پسرانه مرجان به ریاست آقای فرج الله شریفی

خیابان پهلوی - بالاتر از سه راه بیمارستان مهر - کوچه جاوید - تلفن: ۶۲۱۹۷۴

باهمکاری گروه فرهنگي مرجان دبیرستان پسرانه دکتر بهشت رودی به ریاست آقای احمد جواد

خیابان تخت جمشید - میدان کاخ - تلفن: ۴۳۵۹۵

در تمام سازمانهای گروه فرهنگي مرجان (دبستان و دبیرستانها) علاوه بر کلاسهای مربوطه برای سال اول دوره راهنمایی تحصیلی هم ثبت نام میشود.



دلیلش گرمی بازار فیلم های آمریکایی باشد، که من در بعضی از آنها نقشی داشته ام. در ضمن باید اعتراف کنم که به چند خواستار استرالیایی برخوردیم که هر يك دنیایی افسانه ای خاص خوب داشتند. یکی از آنها هلیکوپتر اختصاصی اش را در اختیار من میگذاشت، و دیگری ویلای مجلش را به من واگذار می کرد!

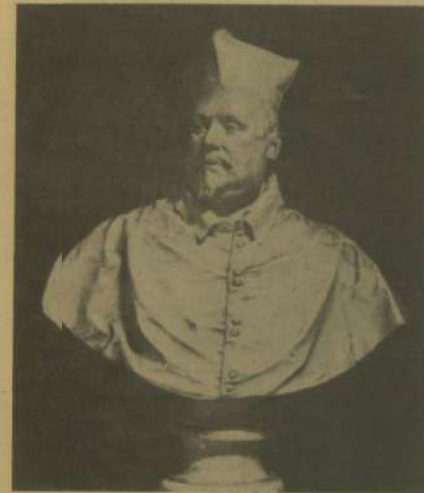
\* بحث را عوض میکنیم و مسی پرسیم: « آیا بنظر شما صحیح است که يك هنرپیشه عقاید و احتمالا فعالیت های سیاسی داشته باشد؟ »

« من از سیاست چیزی نمیدانم، هنرپیشه ای که عقیده یا فعالیت سیاسی دارد، باید مطالعات کافی در این زمینه داشته باشد، که من ندارم! »

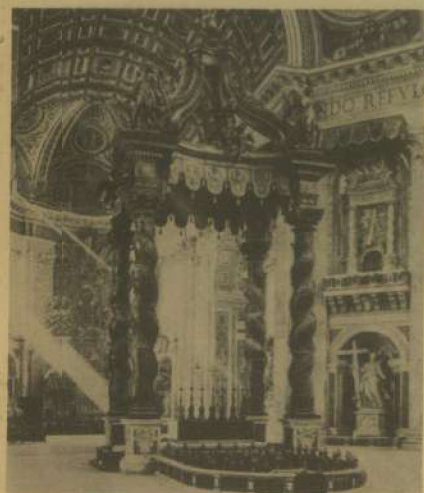
\* يك سؤال آخر: چرا در فیلم هایتان برهنه ظاهر شده اید؟ « شاید دلیلش تجویز پزشک باشد، کسی چه میداند! »



شکل ۱۳۰ - برنسی: سیبونی بودگر



شکل ۱۳۱ - برنسی: بالداکینو



خرده گیرانه در آن موقع پیدا شد: « کاری که بربر ها چهره اش را نگردند با برنسی انجام داد. » در این اثر فضای حیرت انگیز و نهور برنسی در ابداع نمایان است و کمال استاد کاری، تا جزء جزء اثر پیش رفته است. خارق العاده تر این که گویی برنسی در ذهن خود پیش بینی می کرده که تحول و رشد بعدی و کلی سربیشتر چگونه خواهد بود، زیرا کار او که در ۱۶۶۲ شروع شد هماهنگی کامل با پیشرفت فطری دارد که طی چهل سال بعدی در آن بدست آمد.

برنسی شاید تنها هنرمند تاریخ باشد که طرحی چنین بزرگ را برای مدتی چنین دواز اجرا کرد، و نتیجه کار او وحدت نالیری است که در هیچ کجای دیگر با این عظمت دیده نمیشود.

اندانام

شکل ۱۱۸ - برنسی: داود

که پاپ جدید بحضور پذیرفت برنسی بود و پاپ به او چنین گفت: « استاد، خوشبختی بزرگ تو در آن است که ماشو با برنسی را در مقام پاپ ببینی، اما ما حتی از استاد برنسی هم خوشبختانیم، زیرا او در دوران پاپی ما زندگی می کند. » برنسی در آن هنگام بیست و پنج سال داشت. سال بعد او معمار سربیشتر شد و کار خود را برای ساختن آن اثر باورنگردنی بداهت آمیز یعنی بالداکینو Baldacchino روی محراب بلند کلیسا آغاز کرد (شکل ۱۲۱). آری، اگر کسی چیزی دوباره، قالب ریزی برنز بداند میداند که این کار باور نکردنی و متضمن هرگونه مشکلات مهندسی است. علاوه بر این برنز به قدر کافی موجود نبود. برای بدست آوردن برنز تصمیم قاطعی گرفته شد: پام بزرگترین بنای باستانی رم، یعنی پانتئون را فرود آوردند. این گفته





# آنها به اسب‌ها شلیک می‌کنند

لحظه‌ای فرا میرسد که همه چیز بی معنی و بی نتیجه می‌شود. پولاک در دنیای کوچکش، هم‌جور آدمی را جمع‌آوری کرده، سیاهی لشکرها و بیکارها، که در عین حال همه در جستجوی کار و پولند، و می‌بینیم که بعضی‌ها هم در این راه موفق می‌شوند. و همچنین تماشاچی‌ها هم وجود دارند، کسانی که از کارهای این عرصه لذت می‌برند، و برای بدست آوردن این لذت پول می‌دهند. اما نقش این عده در همین حد است... اگر در یک فیلم فلتینی نیز، سدهای را بصورت تماشاچی می‌بینیم. آنها نقش دیگری را نیز به‌انجام می‌رسانند...

اما پولاک از این‌جا فراتر نمی‌رود. در راس همه، بعنوان رهبر یا مکتبر، بردهی قرار گرفته که کارچرخان اصلی او است. هر چند که مهره‌ها را جابجا می‌بکند و ظاهراً برده‌ی اصلی است، اما او نیز در این حلقه گرفتار است، و از آن رهایی ندارد. تمام آنهايي که در برابر او قرار می‌گیرند، تسلیم بلاشروط هستند، هر يك هنر خود را بنوعی عرضه می‌کنند، آواز می‌خوانند، می‌رقصند، و اگرچه پولی از این بابت نمی‌گیرند، اما باز هم در گرمی نمایش، برده‌ی اصلی کارچرخان برنامه است...



# نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند

## تنها در تاریکی

که خود را نیالوده کنار بکشد؛ مبارزه در تسلیم. اما بهرحال، هر گونه مقاومت و هر نوع خوبی، شکست می‌خورد. فیلم، حتی اضافه کردن موجودی دیگر را مطرود می‌داند؛ چینی فاندنا دائما به‌زن حامله اصرار می‌کند که بچه‌اش را بیاندازد...

اما بازی برای بعضی‌ها تمام می‌شود؛ برای ملوان پیر - برای هنرپیشه‌ی دیوانه - و برای دختری که خیال مبارزه و مقاومت دارد...

وقتی پیشنهاد ازدواج نمایش مطرح می‌شود، دخترک دیگر همه چیز برایش بی‌اهمیت می‌شود، و صحنه را ترک می‌کند.

اما ماجرای او به‌این‌جایم نمی‌شود، او حالا می‌خواهد از چرخ فلک پیاده شود، و در این پیاده شدن احتیاج به کمک دارد...

کلیک‌کننده‌ی پهاو پسری است که دو موضوع از او می‌دانیم، یکی مربوط به گذشته: گردش در چمنزارها - دیدن اسب زیبا - مروج شدن اسب - و خلاص گردش. دیگری مربوط به آینده: صحنه‌ی های دستگیری او - زندان - و محاکمه‌ی آخر.

باین ترتیب، فیلم با تکمیل مدامه و موخری خود بحالت یک داستان کامل به‌انجام می‌رسد، در حالیکه بازی همچنان ادامه دارد، تا برنده‌ی نهایی معلوم شود، و پولی (خیلی کمتر از مبلغ وعده داده شده به‌ت کسر مخارج) دریافت کند.

سینمای پولاک داستان فیلم خود را از کتابی اثر «هوراس مک کوسی» - جنایی‌نویس اقتباس کرده که البته با متن اصلی تفاوت دارد.

در همین سناریو، او دچار صحنه‌ی زائد است، که حذف این زوائد، راه حل اصلی نیست.

صحنه‌پردازی و کارگردانی پولاک دچار اغتشاش است، و در بسیاری از لحظات کند و پلٹی می‌شود. به‌علاوه پولاک بیش از اندازه به‌تاکیدهای درامی توجه می‌کند، که احتمالاً با این هدف است که به‌تماشاچی بیشتر گفته شود، با این تصور که شاید او متوجه نمی‌شود. فی‌المثل نمای آخر فیلم می‌توانست هنگامی باشد که دخترک در می‌تلند، زیرا قبل از این، آخرین صحنه دادگاه را هم دیده‌ایم و گفته‌ی پسر را که دیگر حرفی ندارد... اما فیلم ادامه پیدا می‌کند.

ولی باید گفت که پولاک در ایسن فیلم خود، از فیلم‌های قبلی‌اش موفق‌تر است، و این فیلم در میان فیلم‌های روی پرده ارزش خود را حفظ می‌کند.

## نقد تا تر جمعه ۲۲ مرداد - برنامه دوم با آتش بازی کردن Leka med elden

بوهان اگوست استریندر برگ نویسنده بزرگ سوئدی (۲۲ ژانویه ۱۸۸۹ - ۱۴ مه ۱۹۷۲) در سال ۱۸۹۲ به برن آمد تا در دانشگاه پانخت آلمان آرزو علم طبیعی تحصیل کند، اما در این شهر بیشتر به تحقیق و مطالعه در کیمیاگری پرداخت و با فلسفه و شونپاوراخت گرفت. سال بعد برای دومین بار حلقه ازدواج را به گردن انداخت و همان سال نسر نمایشنامه «با آتش بازی کردن» (۲) را نوشت که تحسین‌یاز در برن روی صحنه آمد.

استریندر برگ که خود را میوه تلخ بیوند می‌نامید، بی انجام رهبری هنرپیشه‌ها و شخصیت پردازی نیست، این قسمت دچار هرج و مرج نظر می‌رسد. هر يك از هنرپیشه‌ها، یقیناً هنرپیشه‌های خوبی هستند، اما در انجام يك امر و برای رسیدن به يك هدف کلی، وحدت بازی ندارند.

اما ترنس یانگ وقتی از آپارتمان خارج می‌شود، بکلی در جزئیات فیلم خود در می‌ماند...

نخستین صحنه‌ی فیلم، ماجرای دخترک و عروسکی که با خود حمل می‌کند، بکلی از سایر قسمت‌های فیلم جداست، و بنظر می‌رسد که بعداً به فیلم اضافه شده، همچنین است قسمت‌های کوتاه مربوط به تبهکار که در خیابان اتفاق می‌افتد.

ترنس یانگ در اولین نمایش آن در آمریکا به برجسته می‌نماید. و اینهمه از کارگردانی ترنس یانگ در میان فیلسازان، بیش از همه سود يك موقعیت استثنایی را برده است.

فیلم‌های «چیزبان» - «مجزز شد» - فیلم‌هایی فقط در حسد و تحرك و حادثه بودند، اما این بار جمع آمدن عوامل این فیلم‌ها را از سر نوشت همیشگی نجات داد، و در نتیجه ترنس یانگ بعنوان يك کارگردان موفق شناخته شد، و البته يك کارگردان همه‌کاره. حتی در عرصه‌ی يك فیلم عشقی رمانتیک در همین سناریو، او دچار صحنه‌ی زائد است، که حذف این زوائد، راه حل اصلی نیست.

صحنه‌پردازی و کارگردانی پولاک دچار اغتشاش است، و در بسیاری از لحظات کند و پلٹی می‌شود. به‌علاوه پولاک بیش از اندازه به‌تاکیدهای درامی توجه می‌کند، که احتمالاً با این هدف است که به‌تماشاچی بیشتر گفته شود، با این تصور که شاید او متوجه نمی‌شود. فی‌المثل نمای آخر فیلم می‌توانست هنگامی باشد که دخترک در می‌تلند، زیرا قبل از این، آخرین صحنه دادگاه را هم دیده‌ایم و گفته‌ی پسر را که دیگر حرفی ندارد... اما فیلم ادامه پیدا می‌کند.

ولی باید گفت که پولاک در ایسن فیلم خود، از فیلم‌های قبلی‌اش موفق‌تر است، و این فیلم در میان فیلم‌های روی پرده ارزش خود را حفظ می‌کند.

ترنس یانگ در مقابل با تأثیر، نه از آن می‌گریزد، نه با آن در می‌آمیزد، تنها کاری که انجام می‌دهد، اینست که «صحنه‌بندی» و حرکات دوربین را در محوطه‌ی محدود چند اتاق پی می‌ریزد. به‌این ترتیب تأثیر به‌جای خود باقیست، بدون آنکه تأثیر باشد، و از بیان باز به‌دور است، چون فیلم، زبان و بیان سینمایی ندارد.

شده‌ای بهره‌برداری می‌کند، و چون در پی انجام رهبری هنرپیشه‌ها و شخصیت پردازی نیست، این قسمت دچار هرج و مرج نظر می‌رسد. هر يك از هنرپیشه‌ها، یقیناً هنرپیشه‌های خوبی هستند، اما در انجام يك امر و برای رسیدن به يك هدف کلی، وحدت بازی ندارند.

اما ترنس یانگ وقتی از آپارتمان خارج می‌شود، بکلی در جزئیات فیلم خود در می‌ماند...

روزی بناگاه رفته. کتوت می‌داند و کریستین می‌داند و دخترعموی خانواده می‌داند و پدر البته می‌داند که آکسل بندی کریستین شده است. وحالا همه منظر ورود «آتش» هستند. کتوت می‌گوید: «هوا گرفتست. به طوفان روانظنار بمانه، نمی‌دونم چرا می‌خوام برم خارج» و ونسی آکسل وارد می‌شود (در لباس سفید) در همان دیدار تخت کتوت از او می‌پرسد: «بو سال پیش عاشق زن من شده بودی؟» آکسل: «نه تا این حد... کتوت؟» پس چرا ناگهان فرار کردی؟...»

خانواده و پشاپیش همه کتوت منظر آتش بود، آتش‌رسید حالا باید آتش را شناخت در آن میدید تا شعله‌ور شود و گر بگیرد باید با آن بازی کرد و مگر نه اینست که دیر یا زود باید سوخت... آکسل هم همین مقیده را دارد: «... دارم با کبکریته‌بازی می‌کنم» با کارد شکاری، با دنبانیت... آکسل پیش از این زن داشته و چندی نیست که از او فارغ شده.

در گفتگو با کریستین می‌شویم: «زسو خیلی زیاد دوست داشتم - بعد از هم منتر شدم. زرم تشبه شما بود... یا» بنظر می‌آید بعضی زنها دوست دارند کتوت بخورند (الذنبه) (بچه) احساس نکند که گاهی میل داونید منو دوست داشته باشی؟ و ونسی آکسل کریستین: کتوت را به يك اندازه - که با هم دوست دارد. در حالی که دخترعموی خانواده می‌گوید: «من هر دوی آنها را با هم دوست دارم. اگه یکی از اونها نیانته، میل من از بین می‌ره...» همین احساس در کتوت هم هست منشی بصورت عشق و نفرت: «وونی که نیست، ارزش منفرم، وقتی که هست، با اون چشمهای درخششش به من نگاه می‌کنه، دوستش دارم...»

کریستین عشق و نفرت قربانی و محبسه زنده عشق و نفرت کتوت است. کریستین می‌خواهد دوستش داشته باشد، بفرخشد و مهم باشد. آرزو دارد بیبیند هزار بار به هزار زبان بگوید که زیباته - چه کسی بدنی می‌آید! - این عبارت و هدف زندگی کریستین شده است. او کلی است که باید بگوید و مست کند و بریز شود. یا ورود آکسل آتش روشن شده است. حالا کتوت به آن می‌دمد. گفتگوی بسیار مهم و شکستی میان کتوت و کریستین در پس داریم:

کتوت: «شاید دلت می‌خواست به‌قیاس روشن می‌خریدم...» من یک طباب کتوت دارم... من آکسل رو تقدیر دوست دارم که هیچ مذاقته‌ای ارزش ندارم... من گاهی گرفتار شیخ می‌شوم، یک شیخ کشنده، من می‌خوام شمارو با هم ببینم. نه! ناراحت نمی‌شم، خوشحال هم میشم...»

کریستین حرفهای کتوت را نمی‌فهمد. او می‌گوید: «من فکر می‌کنم تو آکسل رو به آغوش من میندازی برای اینکه برای طلاق، دلیلی پیدا کنی!... آکسل تو حلاله‌بگرد در آغوش نگرفتنی! آدم بیاد «جوس» و نمایشنامه «تجدیدی عا» پیش می‌افتد که تقریباً پنجاه سال پس از «با آتش بازی کردن» نوشته شده است و شباهت این دو نمایشنامه و این دو نویسنده...

کریستین به آکسل پناه می‌برد و آکسل که خود را آتش‌فشان خاموش می‌داند، با همه خوشن‌داری بجایی می‌رسد که نزد کریستین

گوش می‌دهد و فیلسوفانه می‌گوید: «من قبلاً همه چیز می‌دونستم. گناه از کیه!... حالا چه باید بکنیم؟... گوش کنیم تا پایان دوست بومون!... آکسل فوراً می‌گوید: «بهر اینست که من کنار برم... و کریستین: «منی‌دارم تنها ببری» و کتوت، بزرگوارانه: «من حاضرم کنار برم ولی بشرطی که با او ازدواج کنی... و آکسل: «پیشنهادی تا این اندازه بزرگوارانه منو تعجب می‌کنه...»

آکسل نمی‌خواهد با «حمل گناه» زندگی کند و برپشاپیش خداوندی سیاسی می‌شود. آکسل می‌رود و کریستین مانند بچه‌ای تنها و ترک شده، داد و قال می‌کند، مثل يك بچه خود را به آغوش مادرانه - پهلوانه کتوت می‌اندازد. خبر می‌دهد که ناچار حاضر است: «خوردن بهترین دفع دروغا! کتوت، کریستین را پهلوانه می‌پذیرد، کریستین آلوده را کتوت آلوده قبول می‌کند، کتوت سر نوشت خود را خود ساخته است. از سر نوشت خود از طریق تحمل و بردباری انتقام گرفته است.

استریندر برگ دارد فلسفه خودش را می‌جوید و پیدا می‌کند. او دارد به بحران روحی و شغی احساس است. اعتقاد به نیروهای ناشناس، آسب مذهبی تار - آمیخته‌ای از مسیحیت، بودیسم، فلسفه اگولنسیسم که می‌گوید آزادی انسان تنها از راه تکرم و تکلیف میسر است، نزدیک می‌شود. «با آتش بازی کردن» آغاز این اعتقاد است.

کریستین به آکسل پناه می‌برد و آکسل که خود را آتش‌فشان خاموش می‌داند، با همه خوشن‌داری بجایی می‌رسد که نزد کریستین

- ۱) تا اینجا که من می‌دانم آتشی دگر مهدی فروغ برای نخستین‌بار استریندر برگ را با ترجمه و کارگردانی نمایشنامه «پدر» معرفی کرد. نمایشنامه «ماملان ذولی» استریندر برگ به کارگردانی اربی اوانسیان روی صحنه آمد و نمایشنامه تک پرده‌ای «برنده» به کارگردانی جمشید شاه محمدی از تلویزیون آموزش ایران پیش شد.
- ۲) در برگردان این آثار تلویزیونی «نمایشنامه به ناطق» «با آتش بازی تکنید» آمده است.
- ۳) نظارت عالیه اثر ژان ژنه به‌کارگردانی ایرج انور به صورت نمایش تاتری و تلویزیونی اجرا شده است. - ناله‌های زلفان ریدینگ به فارسی برگردانده شده است.
- ۴) نمایشنامه «تجدیدی عا» جیمز جوس را همایون نورا در ترجمه کرده‌است

# مجله تماشا سالمندترین کورش ایرانی را در جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، تجلیل خواهد کرد آیا نام شما کورش است؟



نام شرکت کنندگان این مسابقه و شماره‌های آنان

## یک مسابقه ابتکاری و بی سابقه

۲۵ کورش به نمایندگی ۲۵ قرن تاریخ شاهنشاهی ایران در تخت جمشید، شاهد برگزاری جشن‌های سال کورش کبیر خواهند بود

## سالمندترین کورشهای ایران

- ۱- کورش اسلامی ۵۷ سال
- ۲- کورش طارودیان ۵۷ سال
- ۳- کورش بت نعل ۵۱ سال
- ۴- کورش مقدس مناشی ۵۱ سال
- ۵- کورش گبورگیز ۴۵ سال
- ۶- کورش نوید ۴۰ سال
- ۷- کورش زند نامدار ۳۷ سال
- ۸- کورش رستنی گوران ۳۶ سال
- ۹- کورش هرزی ۳۵ سال
- ۱۰- کورش اژدری ۳۵ سال
- ۱۱- کورس سروشیان ۳۴ سال
- ۱۲- کورش مظفری ۳۳ سال
- ۱۳- کورس طلوعی ۳۳ سال
- ۱۴- کورش جمشیدی زاده ۳۳ سال
- ۱۵- کورش تقی خانی ۳۳ سال
- ۱۶- کورش عین ۳۰ سال
- ۱۷- کورش سالت ۳۰ سال
- ۱۸- کورش محسنی ۳۰ سال
- ۱۹- کورش جمشیدی ۳۰ سال

پنج نفر اول لیست کورشهای سالمند، چهار نفر آنان آسوری هستند و بصرای اطلاع بیشتر از علت این امر شمارا دعوت میکنم که به شماره هفدهم تماشا مراجعه کنید و مناسحه ما را با آقای ویلیام هرمزی که فرزندانش را کورش، داریوش و فریدون نامگذاری کرده است مطالعه کنید.

در شمار کورشهایی که بیشتر از سی سال دارند، در ردیفهای یازدهم و سیزدهم نام دو کورس دیده میشود و بررسی ما نشان میدهد که نسبت نام کورس به کورش رو به کاهش است و میان کورشهای جوانتر نام کورس خیلی کمتر دیده میشود.

خدمت دیگر تماشا به کورشها برخی از پسر و مادرهای کورشها عکس فرزندان را که تاگرداول شدهاند برای ما فرستاده‌اند و تقاضای چاپ آنرا کرده‌اند.

مجله تماشا برای آنکه تبعیض در این مورد بعمل نیاید بدینوسیله اطلاع کلیه پسر و مادرها میرساند که گر نام فرزندان کورش است و این فرزند در سال تحصیلی ۵۷-۵۸ شاگرد اول شده است و یا معدل سالانه‌اش از ۱۹ بیشتر باشد برای ما بنویسند. ضروری است که یک قطعه عکس ۶x۴ و همچنین نامه تأییدیه دبستان و یا دبیرستان مربوطه را نیز برای ما ارسال دارند. امیداست که این خدمت مورد قبول افتد.

- نام خانوادگی سال تولد
- نشانی منزل تلفن
- محل کار شغل تلفن
- نام پدر (اگر در حال حیات باشد) و سن او

سلیقه ارزنده آسوریها

آمارهای ما نشان میدهد که آسوریان ایران بیش از هر قوم دیگری در این سرزمین به نام کورش ارج میهند. بر

با بررسی نامهای کورشهای ایران اهمیت برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی این سرزمین یکبار دیگر جلوه گر میشود. هیئت اسامی کورشهای بزرگتر از ۳۰ سال شان میباید که تنها ۱۹ نفر از شرکت کنندگان مسابقه ما در سال ۱۳۲۰ و سالهای قبل از آن متولد شده‌اند.

بررسی بیشتر حاکی است که در نیم قرن پیش اشخاصی که کورش بزرگ را بدرستی میشناختند اسکت شمار بودند و این سؤال پیش میآید که چرا افتخارات این سرزمین میرفت که بدست فراموشی سپرده شود و چه عواملی سبب میشدند که مردم در غفلت بمانند؟

پاسخ باین سؤال از بحثهای منصفانه خارج است ولی میتوانیم با توجه به اینکه اکنون فرزندان این سرزمین با تاریخ پر افتخار نیاکان خود بیشتر آشنا شده‌اند و با نام آوران ایران خو میگیرند و رشد میکنند. یادآور شود که برگزاری این جشن قطعه ضرورت دارد و چه هم بزرگی در آموزش دانشهای افتخار آمیز مردم این مرز و بوم.

راستی اگر چنین جشنی یکصد سال پیش آغاز میشد، آیا رشد اجتماعی و سیاسی ملت ایران اکنون در سطحی بسیار بالاتر نمیبود؟ آیا نامهای بزرگ ایران باستان بیشتر بگوشتا آشنا نمیبود؟ و آیا اثر چنین نامهایی به صاحب آن نام انگیزهای دیگر نمیداد تا بیشتر در بزرگداشت افتخارات سرزمین‌اش بکوشد؟ و امروز مجله تماشا افتخار دارد که با بزرگداشت نام کورش در این تلاش فرهنگی و مینوی سهم است و افتخار دارد که در جشن بنیانگذاری شاهنشاهی ایران از ۲۵ کورش ایرانی در تخت جمشید بدریافتی کند.



گفت و شنودی با «تولین باغچه بان»  
خواننده معروف ایرانی  
از: عاطفه مرگین



## تولین باغچه بان: هنرمندی که هنر دیگری را نستاید، نمی تواند هنرمند باشد اپرا فاقد «زندگی طبیعی» تا تر است

خاتم «تولین باغچه بان» یکی از چهره‌های سرشناس اپرا در ایران است که سرپرستی «کره‌ای» را به عهده دارد و اخیراً هم در اپرای «کارمن» که در ناز رودکی بر صحنه آمد، نقش کارمن را ایفا کرد. آنچه می‌آید گفت و شنودی با اوست.

● چهره‌ای که هنرمند اپرا خلق می کند، به طور حتم جاودانی نیست، زیرا پس از مدت اجرای اپرا، هنرمند میباید خود را در شخصیت دیگری بجوید و در قالب آن شخصیت آواز بخواند و بازی کند. این خداحافظی‌ها چه تأثیری بر حس و رفتار هنرمند اپرا می‌گذارد؟

● خاتم باغچه بان: «یکی از چهره‌های سرشناس اپرا در ایران است که سرپرستی «کره‌ای» را به عهده دارد و اخیراً هم در اپرای «کارمن» که در ناز رودکی بر صحنه آمد، نقش کارمن را ایفا کرد. آنچه می‌آید گفت و شنودی با اوست.»

● امکان پذیر است. در این جا رهبر باید از کارگردان اطاعت کند یا برعکس؟  
- البته نمی‌شود گفت که میان رهبر و کارگردان همواره تفاهم کامل وجود دارد. برخوردی همیشه هست، و به همین دلیل است که «کارایان» هنگامی که اپرا را دست می‌گیرند، ترجیح می‌دهند ضمن رهبری، کارگردان هم باشد که میان رهبری و کارگردانی هرگونه فاصله‌ای را از میان بردارند.

● خاتم باغچه بان: «همیشه این سؤال مطرح است که بازیگری در اپرا تا تر چه توفیر دارد. من می‌خواستم همین سؤال را از شما بکنم.»

● خاتم باغچه بان: «شما می‌گویید که بازیگر اسیر ضابطه‌های ایرانی و به ویژه موسیقی‌است، پس تکلیف کارگردان اپرا و نقش او در این میان چیست؟ فی‌المثل «کسارایان» که یکی از بزرگترین رهبران است و اغلب ضمن رهبری کارگردانی هم می‌کند، کارش با دیگران فرق دارد؟

● خاتم باغچه بان: «شما می‌گویید که بازیگر اسیر ضابطه‌های ایرانی و به ویژه موسیقی‌است، پس تکلیف کارگردان اپرا و نقش او در این میان چیست؟ فی‌المثل «کسارایان» که یکی از بزرگترین رهبران است و اغلب ضمن رهبری کارگردانی هم می‌کند، کارش با دیگران فرق دارد؟»

● چهره‌ای که هنرمند اپرا خلق می کند، به طور حتم جاودانی نیست، زیرا پس از مدت اجرای اپرا، هنرمند میباید خود را در شخصیت دیگری بجوید و در قالب آن شخصیت آواز بخواند و بازی کند. این خداحافظی‌ها چه تأثیری بر حس و رفتار هنرمند اپرا می‌گذارد؟

● تولین باغچه بان: «هنرمند اپرا، یا بهتر بگویم خواننده و بازیگر اپرا هیچگاه نمی‌تواند در قالب حرفه خود باقی بماند، زیرا او انسان است و تأثراتی را در برابر نقش که به عهده می‌گیرد، می‌پذیرد. این تأثیرات گاه با رگ و خون هنرمند پیوسته است، یعنی شخصیتی را که هنرمند در قالبش فرو می‌رود، بتدریج بخود نزدیک می‌بیند که خداحافظی با آن برایش چندان خوشایند نیست. خود من حس می‌کنم پاره‌ای از این چهره‌ها برآیم شکل جاویدی بخود گرفته‌اند، و همواره در طلب زنده کردن دوباره آن‌ها بر صحنه اپرا هستم. زمانی هم هست که خواننده و بازیگر «اپرا» در قالب شخصیتی می‌رود که برایش به لحاظ ضرورت صدا و یا تیپ تعیین می‌کنند. در اینگونه موارد هنرمند تلاش بیشتری دارد، زیرا سرنوشت بازی او را کارگردان تعیین کرده‌است. این تلاش همان تلاشی است که مردم از هنرمند انتظار دارند، و هنرمند هم باید تلاش کند، و گاه می‌شود که همین تلاش ناخواسته او می‌درخشد، ولی اگر در خلوت هنرمند کسی باشد و هنرمند حس و عاطفه خود را نست به نقشی که داشته باز بگوید، ممکن است به بازی درخشانی که هنرمند ارائه داده، شک کند. خواننده و بازیگر «اپرا» دو شخصیت دارد: شخصیتی را که در صحنه می‌بینیم، و شخصیتی را که در خلوت دارد. نقشی که به خلوت او نزدیک می‌شود، هرچند



را از سر بگیرند . دوباره همان آش است و همان کاه و این بار چند جمله آن طرف تر مجبور می‌شوند ضبط را متوقف کنند . گاهی هم تی‌زدن گوینده باعث قطع کردن ضبط می‌شود .

دیگر هوای اتاق برام خفتان آورده است و هنگامی که ضبط را متوقف می‌ی کنند از اتاق خارج می‌شوم . انگار که که راه را اشتباه آمده‌ام . وارد اتاق می‌شوم . که دور و برش را دستگاه‌های عجیب و غریب احاطه کرده است . از متصدی دستگاه‌ها می‌پرسم که این دستگاه‌ها چیست . توضیح می‌دهند که دوتا از این دستگاه‌ها صدای درباری می‌کنند و دستگاه دیگر هم وسیله‌ای است که ، بعد از این که صدای دوبلورها ضبط شد ، صداهای جنی را به‌نوار اضافه می‌کند - مثل بل صدای دریا ، موسیقی ، کف زدن .

می‌پرسم که قسمت دوبلاژ تلویزیون چند اتاق دارد . می‌گویند که این قسمت شامل دو استودیوی ضبط صدات که هر کدام دارای اتاق ضبط‌های جداگانه‌ی هستند و دو اتاق که برای استراحت دوبلورهاست و یک اتاق هم که میز تدوین در آن است .

### یک فیلم چگو ن‌دوبله می‌شود ؟

فیلم‌ها از قسمت آرشیو به قسمت دوبلاژ می‌رسد . در حدود ۸۵ درصد فیلم‌ها فاقد متن هستند . از روی این فیلم‌ها نواز صدا تهیه می‌شود و برای مترجم فیلم صدا

## گشتی در قسمت دوبلاژ تلویزیون

« مارتین پیتون » خبیث ، « بتی اندرسون » ملوس ، « دکتر کیلدر » وظیفه شناس و « جیم وست » یکه

### بزن ، شهرت خود را مادیون دوبلورها هستند .

علمی گروهی از جوانان است . دوبلورها شروع به صحبت می‌کنند . هنوز پیش از یک دقیقه از شروع حرف زدن یکی از خانمها نگذشته که مدیر دوبلاژ می‌گوید : « نگه‌دارید . از اول » و بعد توضیح می‌دهد که جمله فارسی که باید گفته شود طولانی‌تر از جمله اصلی است و شروع می‌کند به عوض کردن و خط زدن چندتا از کلمات . یکی از دوبلورها به‌هنگامش می‌گوید :

هیچ‌گاه این اندازه از صدای جیر جیر کش خود وحشت نکرده بودم . سعی می‌کردم تا آن‌جا که ممکن است آهسته‌تر بایم را روی کفپوش حیاتی رنگ کف اطاق دوبلاژ بگذارم . اتاق گرمی بود که در حدود پنج‌متر طول و سه متر عرض داشت . اتاق تاریک بود و پرده سینمای کوچکی در انتهای اتاق به چشم می‌خورد . مدیر دوبلاژ به‌من اشاره کرد روی صدای کنار اتاق بنشینم .

میزی با روکش ماهوتی سبز در وسط اتاق قرار داشت که یک بلندگو در وسط آن بود و در دو طرفش دو چراغ که نورشان تنها روی میز می‌تابید و گویندگان هر کدام گوشی مخصوصی بر گوش داشتند .

وقتی که داشتم می‌رفتم روی صدای بنشینم . حس می‌کردم لباس‌هایم ، وقتی راه می‌روم ، صدای وحشتناکی دارد ، و مانده بودم چه‌کنم که این صداهای ضبط نشود .

فیلم قطع شد و چراغ‌ها را روشن کردند . مدیر دوبلاژ به‌دوبلورها گفت : « تمرین کافیست . اگر حاضرید شروع به صدای درباری کنیم » . و من از این همه گوش بی‌بهره خود برای بی‌صدا بودن خندم گرفتم .

بعد از چند لحظه چراغ‌ها را دوباره خاموش می‌کنند . در طرف چپ پسرده سینما چراغ قرمز رنگی که نشان دهنده شروع ضبط است روشن می‌شود . فیلمی است سیاه و سفید و برخلاف انتظار من فیلمی داستانی نیست ، بلکه جریان‌گردش



فرستاده می‌شود . هنگامی که متن ترجمه شده به‌دست مدیر دوبلاژ می‌رسد ، او به صداها شخصیت می‌دهد ، بدین معنی که مترجم متخص نمی‌کند مثلا کلفت خانه باید عامیانه‌تر از خانم خانه صحبت کند یا « جان‌وین » باید با لهجه چاله‌میدانی صحبت کند ؛ این‌وظیفه مدیر دوبلاژ است و در این بین نیز چه بسا شاهد خواننده شدن ترانه‌های عارف یا رامش از دهان هنرپیشه‌های صد در صد آمریکایی یا اروپایی بوده‌ایم . در این بین مدیر دوبلاژ مراقبت می‌کند که حرکات لب و بدن و اشارات هنرپیشه‌ها نیز با گفتار گویندگان تطبیق داده شود . سپس او ، مطابق شخصیت‌های داستان ، از میان دوبلورهایی که در دسترس هستند برای هر نقش دو نفر را انتخاب می‌کند تا در صورتی که یکی از دوبلورها به‌واسطه گرفتاری‌ها شغلی نتواند آن نقش را قبول کند ، نقش به‌دوبلور دوم واگذار شود . بعد از این مرحله نوبت ضبط صدات .

### کارمندان قسمت دوبله

کارمندان قسمت دوبله متشکل از دو دسته‌اند . دسته‌ی که کارکنان قسمت فنی تلویزیون هستند و دسته دیگر هم دوبلورها که در این قسمت ، مطابق قراردادی که برای دوبله هر فیلم دارند ، به‌کار مشغولند . دوبلورها دارای « سندیکای » متشکلی هستند و از نظر حاضر دارای کارت عضویت هستند ، اما از این میان تنها صدنفرشان به‌کار گویندگی اشتغال دارند و بقیه به‌دلیل مختلفی کارشان را ترک کرده‌اند .

بعد زمان اضافه کردن موسیقی و صداهای اضافی مانند حرکت اتومبیل یا هرچه که لازم باشد فرا می‌رسد . بعد هم نوبت جسیانین نوازهای بر شده است به‌هم ، و رفع نواقص آن . به این مرحله اصطلاحاً « سکران » هم می‌گویند .

### تاریخچه دوبله در ایران

تاریخچه دقیقی از دوبله در ایران در دست نیست ، اما گفته می‌شود اولین فیلمی که به‌فارسی برگردانده شد به گوشش شرکتی بود به‌نام « پارس فیلم » مادر دختر هم هست .

مدت زمان لازم برای دوبله یک فیلم سینمایی از چهار تا پانزده روز است ، و برای فیلم‌های نیم‌ساعته یک روز .

البته تمام فیلم‌هایی که به‌زبان فارسی در تلویزیون می‌بینیم در قسمت دوبله تلویزیون به‌فارسی برگردانده‌شده است و استودیوهای دیگر هم در این کار سهیمند . معمولاً فیلم‌هایی که در تلویزیون دوبله می‌شوند همراهند با جمله معروف « دوبله شده در تلویزیون ملی ایران » .

این قسمت تقریباً هم زمان با تاسیس تلویزیون ملی ایران به‌وجود آمد . مدیریت دوبله در این قسمت به دست هنت نفر از مدیران دوبله‌است ؛ هوشنگ لطیف‌پور ، هوشمند مهرآسا ، پرویز بهرام ، سعید شرافت ، سعید مظفری ، منوچهر اسماعیلی ، فریدون تقی و فهیمه راستکار .

### تیپ‌هایی که فیلم‌های تلویزیون آفرید

تلویزیون حتی در زمینه دوبلاژ نیز دست از ساختن تصویر در ذهن مردم برنداشته است . برای روشن شدن این نکته ، می‌توان از تیپ آدم‌های ترسو و کمی کمیگ یادکرد . با شنیدن این صدا همه مخصوصاً بچه‌ها فوراً می‌فهمند که « دکتر اسمیت » مجموعه « فیهکان » یا « پتجو » مجموعه « سرزمین عجایب » یا کسی دیگر با خصوصیات آن‌ها آمده است . گویندگی این نقش‌ها « نارنجی‌ها »

به‌عهده دارد که هفت سال است کنار دوبلوری را شروع کرده و سی و یک سال دارد . اگر از نارنجی‌ها پرسیده‌شود که چرا همیشه نقش آدم‌های خبیث را به او واگذار می‌کنند ، جواب می‌دهد : « شباهت اخلاقی است دیگر . »

بی‌جا نیست که از تیپ دکتر‌های تلویزیون هم نام ببریم که سرآمد آن‌ها « دکتر کیلدر » بود . گویندگی هر دو نقش را ناصر مندوح به‌عهده داشت . علاوه بر این نقش‌ها او به‌جای « دکتر هری میلز » دکتر سیاه‌پوست مجموعه « پیتون » نیز صحبت کرده است . مندوح می‌گوید که خیلی سعی می‌کنم که هر کدام از این نقش‌ها را با صدایی متفاوت از دیگری صحبت کنم ، اما چون امکان تغییر طرز حرف زدن در یک تیپ کم است ، آخر سر همه صداهای یک‌جور از آب در می‌آید .

دیگر ، تیپ آدم‌های عاقل و جا افتاده است ، مانند شخص شخیص آقای « استرنج » در گزارش استرنج یا « الیوت کارسون » در « پیتون » و « گرگ‌میرت » در « روزهای زندگی » که گویندگی تمام این نقش‌ها به‌عهده نصرت‌الله حمیدی بوده است .

### گویندگان چند نقشی

از تیپ‌آفرینی گذشته ، گاهی گویندگان در یک مجموعه نقش دو یا چند نفر را به‌عهده می‌گیرند . در مجموعه « پیتون » که مدت‌زادی به‌طول انجامید ، باین موضوع زیاد بر می‌خوریم . گاهی این دو نقش با هم برخوردی

# تابستان و ملال تهران

انزال رفیع زاده



لالهزار در کوه

در دایرةالمعارف اسلامی چاپ ۱۹۳۴ ، از تابستان و گشت و گذارهای مردم تهران تهیه کند ، مطلبی تهیه کرده میخوانید . گفتیم : اینکه در مصائب تابستان است ، خیلیها سراسر سال را بانظار رسیدن بزنند ، اسکی روی آب ، قایق سواری ، نیلایهای خنک ، جمعهها در آبعلی و بروند سفر . تهران شهر عجیبی است که در گوشه کنار آن مردمان مختلف ، با مختلف ، درهم آمیختهاند . و این آمیزش چنان درهم است که گروه جامعه شناسی موسسه تحقیقات اجتماعی اعتراف کرده که « توزیع منطقه‌ای درآمد در تهران چنان وضع خاصی دارد که در حدود هیچ کدام از الگوهای معمولی نیست و گوئی از روی هم قرار گرفتن الگوهای مختلف توسعه شهر به وجود آمده است . »



ویرداختن به یکی از « منی ها » منی گلف!

و این ناهنگان در روابط اجتماعیاتان چنان هستند که گوئی از هم طلب دارندند و این طلب کاری گوئی با بالا رفتن میزانان حرارت ، زیاد تر هم می شود . و این مردم میمانند و تابستان . پس گشتی در تفریحات تابستانی مردم این شهر خالی از مفا نیست .

تا حرف از تفریح تابستان می شود ، فکر دریا و سفر کنار دریا به خاطر طر می آید . گوئی که همه تابستان رامیتوانان آن جا بود یا امکان هر سال به آنجا رفتن برای همه هست . پس میمانند تفریحات عادی . که از صبح شروع می شود و به نیمه شب میانجامد . سپس گشتان را از صبح شروع می کنیم . ساعت نه و نیم صبح روزی غیرسجمه است . به یکی از پارک ها میرویم . برخلاف تصورم که پارک را خسالالی خواهم دید ، در گوشه پارک دختر و پسرتری نشستهاند . بنظر می رسد که هنوز سال

های تحصیل را پشت سر نگذاشتهاند . باب صحبت را با آن ها باز می کنم . چندان دلخوشی ندارند از این که دارم لحظات خوششان را بهم میزنم . گله می کنم از تابستان ، از بی کاری . و دختر نصیحت می کند که خودم را مشغول کنم . میبرسم که او چگونه خودش را مشغول می کند . نگاهی به پسر می اندازد . گوئی که جوابش باو بستگی مستقیم دارد و اعتراف می کند « بستگی دارد به ... » و در حالی که چشمانش را به پسر دوخته است ساکت می شود .

و بعد ادامه میدهد تابستان اصلا جالب نیست و صبح هائی که مثل امروز نیست خودش را طوری نوی خانه مشغول می کند . از مسافرت و بیگ نیک سوال می کنم . کمی فکر می کند و با ظاهر جواب می دهد: « خوب مسافرت میرویم . یعنی هر تابستان خیلی جاهای میرویم . » (!!) از آن ها معذرت می خواهم که مزاحشان شدهام پسر که تا آن وقت ساکت بود ، می گوید : « عیبی ندارد ، چون داشتیم دعوا می کردیم ! »

این جا در اطرافم دوسه زوج دیگر به چشم می خورد . گوئی این زوج های جوان صبحها را با وجود گرماش انتخاب می کنند تا مطمئن باشند از دست بزرگتر های اداره رویشان در امان خواهند بود .

غیر از این زوج ها ، عدهای جوان دیگر هم هستند که دارنددرس میخوانند . تابستان بر عکس ظاهرش برای خیلیها فصل درس خواندن است . عدهای برای کنکور و عدهای هم برای تجدیدیهایشان باید درس بخوانند . و آن طرف تر چند بچه دارند بازی می کنند بدون این که معنی فصل تعطیلی و تفریح را بفهمند .



میان زمین و هوا .!

ساعت ده شده است . از پارک خارج می شوم و می اندیشم ساعت ، ساعت تریا های « تین ایچر » نشین است . وارد یکی از این تریاها می شوم . میز برای نشستن نیست . مدتی صبر می کنم تا یکی از میز ها خالی شود . می نشینم . بهلولیم عدهای دختر و پسر نشستهاند . حرفشان بر سر موی کوتاه است و موی بلند . پسرک اعلام می کند که از وقتی که بعضی دخترها موهایشان را این قدر کوتاه می کنند ، من موهایم را بلند می کنم . بالاخره باید من فرقی با دخترها داشته باشم . بلامفاصله صحبت برمی گردد روی آهنگی که دارد پخش می شود . خواننده می خواند که « من به عشق تو محتاجم و از هنگامی که رفتی ... »

که یکی از دخترها می گوید « من از تمام آهنگ های شاد این جوری خوشم می آید . » در گوشه دیگر تریا دو پسر نشستهاند . متوجه می شوم که دارند به من اشاره می کنند و می بینم دیگر جای نشستن نیست . از آن جا بیرون می آیم . ساعت یازده است و گرما . این گرما عجیب کلافه کننده است . و در این گرما می بینم که عجب ازدحامی است . از فروشندهای می پرسم مگر خبری شده که خیابان ها این قدر شلوغ است . جواب می دهد : « نه خانم ، میخواستید چه بشود بیکارند دیگر . از صبح راه می افتند دور خیابانها و مزاحم ما می شوند . باور کنید صد تا یکیشان هم نمیخواهند چیزی بخرند . خرید کردن مخصوصا برای زن ها و دخترها نوی تابستان جزو تفریحات است . »

تزدیک ظهر است و من به چهرهها می نگرم و از خود می پرسم راستی چرا تمام مردم تهران جوان شدهاند و کمتر قیافه های میان سال و پیر در میان آنها دیده می شود . دیگر وقت ناهار است و افتادن در گوشه ای یکی دوساعت دور از هرم خورشید بودن .

از دم ساندویج فروشی ای رد می شوم ، پراز جوان هائی است که ایستاده دارند ساندویج گاز می زنند . می بینم که من طاقت ایستاده ناهار خوردن ندارم . وارد یکی از رستوران هامی شوم . خلوت است . فهرست غذا هارا به دستم می دهند . در بین اسامی غذاها بنام چندتن از مشاهیر بر می خورم . وحشت برم می دارد که مبادا اثر سفارش « هائری چهارم » بدهم سر بریده او را . به عنوان غذا جلوسیم بگذارند . و نکند که بجای فائق و چنگال هم آلات و ادوات شکنجه برآیم بیاورند . ساعت دو است و دیگر خیابانها خلوت . اما این خلوتی فقط تا ساعت ۴ که خیابانها دوباره زنده می شوند ادامه دارد . دیگر جمعیت تهران جوان بنظر نمی رسد . گویا که میان سالها و پیرها دست از خانه نشینشان برداشتهاند . يك ساعت بعد ، یعنی ساعت پنج ، ساعتینما است . چه صف های طولی که دم هر سینما نشستهاند .

این ساعت ها به اضافه سانس های ۷ تا ۹ شلوغ ترین سانس های سینماست . سینما یکی از عهدهترین تفریح های مردم تهران است . عدهای خوشی این تفریح را در چند ساعتی با دوستان در سالن سینما بودن وعدهای هم در دید زدن افسراد داخل و خارج سینما پیدا می کنند . و برخی هم جواب می دهند که « خوب تفریح است جواب می دهند که « خوب تفریح است دیگر . »

ساعت هفت است و ازدحام و ازدحام . دنبال ماشین هارا می گیرم . سر از جاده پهلوی در می آورم . تریاهای جورا جور و رنگارنگ در سراسر این جاده به چشم می خورد . برعکس صبحها مآمال از جمعیت است . در بین این جمعیت نشسته در رستورانها با چند نفر باب آشنائی باز می کنم . می پرسم که این جا چه می کنند . می گویند خوب ، از بی کارست و از نبودن تفریح دیگری . نه جایی هست که بشود نمایشنامه ای دید ، نه جایی که

بتوان موسیقی ای شنید . چون دو سه تائی از این مراکز هم که داریم در تابستان تعطیل هستند . و چاره ای دیگر غیر این تریا نشینی نمی ماند . باز دنبال جمعیت را می گیرم ، سر پل تجریش می رسم که مردم عجیب توی هم بر خورده اند . آمدن آنده که گردویی و بالالی یا بستنی و ساندویچی بخورند و معمولا فسدایشان مریض شوند . و به این ترتیب یادشان باشد که شب خوشی را گذرانیده اند . صدای جیغ و گریه بچهها که بادکنک یا چیزی دیگری می خواهند ، به همراه صدای ماشینها و فحش هائی که گاه و بیگاه به گوش می خورد ، سفوفی گوشخراشی را بدید آورده اند . این جا از خوش گذرانان دوفزهر خبری نیست و اگر زوجی دیده شود نامردها هستند که مشغول خوش گذراندن تحت مرپرستی و نظارت خانواده اند . خلاصه این جامعه چیز خنوادگی و دستجمعی است .



در پیدندرو و اندکی سایه

روزهای ازدحام سرپل ، پنجشنبهها و جمعههاست معمولا بند خانواده ، اهل و عیال را برای می اندازد و در ضمن تمام مدت مواظب است که کسی به خانواده اش نگاه چپ نیاندازد . با وجود تمام مراقبت ها ، باز اگر موث باشی و حسواس بخواد برفت شود ، دردی در یکی از نقاط بدن حسواس را به جای اولش باز می گرداند و از حواس پریتت جلوگیری می کند .

□ ساعت از نه شب گذشته . دیگر این جا چیزی برای دیدن ندارد . باید راه افتاد ، سری زد به دانسینگ هائی که مردم را یا باصفحه می رقاصند یا باارکستر ، وارد یکی از این محلها می شوم . معمولا غیر از شب های جمعه و پنجشنبه زیاد مشتری ندارند . ارکستری مشغول نواختن آهنگ است و چند زوجی گوشه و کنار سالن نشستهاند در نور کم باید جانی برای نشستن پیدا کرد و هنوز چند دقیقه از نشستن نگذشته که چهار زن و مرد وارد می شوند و میز پهلوی را اشغال می کنند . فکر می کنم که حتما اینها آمده اند تا بعد از يك روز کار ساعتی را در محیطی شاعرانه با آرامش و دور از گفت و گو های عادی بگذرانند . صدای یکی از زن ها را می شنوم که می گوید : « عجب پولی صاحب این جا به جیب می زند . » و مرد جواب می دهد درست است . فرض کن که شبی پانصد تومان می دهند به ارکستر . پول آب و برق این جاهم که می شود ... و اگر هرشب فرض کنیم که بیست نفر بیایند این جا و هر کدام يك بشتاب غذا یا يك ... می بینی که چقدر

صرف دارد . » هنوز از حرف هایشان در تعجب هستم که خانم من تری که می و چند ساله بنظر می رسد ، سعی می کند با اشاره دست « و اونها ، اونها » گفتن ، نظر بقیه را ، به يك زوج که مشغول رقاصیدن هستند جلب کند و بعد می گوید : « پایشان را اصلا جور بر نمی دارند . » برای فرار از این جمع ناچور ، گشتی دور سالن می زنم . مثل این که صحبت های بقیه هم جز این نیست . البته بجز چند جفت که به علت آهسته حرف زدن حرفشان را نمیشود شنید . سر میز بر می گردم و متوجه می شوم که یکی از خانمها با صدای بلند دارد دستور تهیه آلبالو پلو می دهد .

دیگر دیر وقت است و شب از نیمه گذشته ، هر چند که این حضرات تا ساعت چهار و پنج صبح همین جا خواهند بود ، اما دیگر مجال و حال نشستن نیست . بیرون ، خیابانها چندان خلوت هم نیست و عدهای که گویا روزشان از ساعت نه شب شروع شده است دارند می روند سر پل .

فکر می کنم این روزی غیر تعطیل بود و منظره تفریح روزهای جمعه را به خاطر می آورم که مردم صبح زود بلند می شوند و اسباب و اثاثیه را بر می دارند و از خانه می زنند بیرون ، هر کدام به فراخور حالتان . کوهروها را اول صبح بریند می شود پیدا کرد و آن قدر عدهشان زیاد شده است که دیگر منظره خیابان لالهزار را به کوه می دهند . و ورزشکاران استخر رو هم که میروند استخر . استخر هائی که همه رقش توی تهران پیدا می شود ، از استخری که دیگر آبش سبز تیره شده تا استخر هائی که آبهای زلال دارد و مهرویان يك تکه پوش و دو تکه پوش در کنار . و دیگران که اهل ورزش نیستند و می خواهند جای سبزی برای اطراق گیر بیاورند ، گروهی خود را بیرون شهر می رسانند و گروهی دیگر به زیر درخت های چاده پهلوی و هر جای دیگر که سایه ای باشد قالیچه پهن می کنند تا دمی بیاسایند و بعد بگویند تفریح کرده اند . و شاید بهتر باشد به تمام این بازی ها ، به جای « تفریحات تهران » ، نام « ملال تهران » را داد .



در باغ وحش

### نوعروس گمشده

بقیه از صفحه ۳۵  
کنتین روی میز پایه کوتاه افتاد... سرش را تکان داد و خشم نازم‌های در چشمهای برق زده بلندتر و سنگینتر و چهارشانه‌تر از «هان» بود و مشتایش را ، به حالتی که آشکارا نشانه رضای خاطر بود ، گرم کرد .

انگشتان هان بر روی توده سخت و هموار سنگ به شنج افتاد ... اگر زمان گذشته می بود ، بی تردید آن را حواله کنتین می کرد ... اگر زمان گذشته می بود ، به حریف امان نمی داد ... و بیچون و چرا سنگی را که در دست داشت ، برپیشانی کنتین ، وسط دو چشم کنتین ، می کوفت .

اما سنگ از دستش فرو افتاد .

وسیله بازوی خود جلو نخستین مرتبه کنتین را گرفت ، خواست بنویسه خود بزند ، مشتش به خطا رفت و مشت کنتین بر بناگوش خورد . دوباره زد ، باز هم مشتش به خطا رفت و باز هم مشت کنتین با چنان شدنی به بناگوش خورد که برقی از چشم چش جفت ... کنتین گدشته از آنکه قوی بود ، چیزی دست هم بود ... و هان که از خستگی و فرسودگی خودش خیر داشت ، و از لحاظ عاطفی و روحی از پای افتاده بود . خوب می دانست که نمی تواند مدت بیشتری در برابر ضربهای حریف تاب بیاورد .

سرخ را پائین آورد و از زیر مشتهای کنتین بسوی او هجوم برد ... دستهای کمربند او را پیدا کرد ، گوشه‌ای از آن را چنگ زد ، سپس ناگهان سر و شانه خود را بالا آورد و بزور بازوهای کنتین را کنار زد . کله‌اش به‌آرواره گروهان خورد ... خوب نشانه رفته بود و با چنان شدت و قوتی زنده بود که موج ضربه در سراسر تیریه پشت حریف انعکاس یافت ... حتی پایهای حریف ، بر اثر این ضربه ، به لرزه افتاد .

کمر بند کنتین را هر چه تنگتر گرفت و دوباره دست به کار شد . بسا شدنی بیشتر از پیش زد ... کنتین به پشت بر زمین افتاد . هان ناگهان به یاد آورد که در روزهای جوانی ، در دوره زد و خوردهای خیابانی ، از اینکه این حیل هریار کامیاب و کارگر می شد ، در حیرت بود . اکنون بی می برد که قضیه مثل قوانین فیزیک ساده است ... استخوان های جیمسه سختتر از استخوانهای سورت و آرواره بود و جهش قدرت تقریبا متاومت پایدیری به این استخوانها می داد . کنتین ، مثل سنگ ، بیلهو بر زمین افتاد ، سپس ، به پشت ، نقش زمین شد . از میان لبهای خون آلودش ، دشتام‌ها داد ، سپس با زبانش چیزی را از ذهن بیرون انداخت ... قطعه‌ای از دندانش بود ... دهنش را باز کرد و «هان» بدینگونه دندانهای طلای او و پلی را که بیخ و تاب خورده و شکسته بود ، دید . بدقت براندازش کرد ، اگر کنتین می خواست بلند شود ، می توانست لگدی به دهان خون آلودش بزند و چند دندان دیگرش را هم خرد کند . اما کنتین زخمی‌های سر بلند شدن نداشت . با چشمهای انباشته از رنج و

سرسختگی بروی هان نگاه می کرد ... از میان لبهای شکافته‌اش چند دشنامی بیرون آمد که از هرگونه اصالت و نازکی بدور بود . و چون این دشنامها نتیجه‌ای نداشت ، زن موخالی را به‌باد نازا گرفت :

— هرجائی !... حداقل دستم را بگیر ! ...

زن از زمان ورود «هان» پیش از یک‌بار از جای خود تکان نخورده بود : یک قدم واپس رفته بود تا عرصه را به‌آندو بدهد ... راست و ایستاده بود و کنتین را نمی‌نگریست ... گفتنی سیلاب دشنامها و ناسزاها را که از دهان او بیرون می‌ریخت ، نمی‌شنید ، دیگر هیچگونه ترس و بیسی در چشمهای خوانده نمی‌شد ... هیچ ترس و بیسی ... هیچ گوشگی نکرد که کنتین را یساری بدهد .

همچنان حیرت‌زده ، بسوی هان نگاه می کرد ..

هان گفت :

— متاسف ... اشتباه بود ... من ... ناگهان ، خستگی بر او چیره شد ... خرد و خمیرش کرد ... و به‌زار زحمت توانست سرپا بیماند ... درد سرتمنی بالای کله‌اش را مثل متاعی می‌شکافت ... گفت :

— صورت حساب در را برای من بفرست ...

— فراموش کن ... سری به‌علامت قبولی تکان داد ... نگاهی به کنتین کرد و دید که تکان نخورده است ... سپس برگشت و آهسته بیرون شد ... وقتی که از پله‌ها پائین می‌رفت ، نگاه کرد که پاهایش را کجا می‌گذارد ... چه خوب می‌دانست که اگر بزمن بخورد ، دیگر نمی‌تواند بلند شود ...

### فصل سوم

وقتی که کلید را حواله قفل در آپارتمان‌اش کرد ، زنگ تلفن از داخل به گوشش خورد ... عجله‌ای نکرد . در راه پشت سرش بست ، چسراع ستف را روشن کرد و بسنگینی روی صندلی‌چوب ساج افتاد . تلفن را از روی میز قهوه خوری به‌طرف خود کشید ، و در آن اثناء که در بالای بخاری پماعت دیواری نگاهی می کرد ، گذشت لحظه‌ای زنگ بزند .

یک ربع به‌ساعت چهار مانده بود . از بس که خسته و کوفته بود ، گمان نمی‌برد این تلفن خیره‌های خوشی از کلودینا برای او آورده باشد . در چنان موقعی ، محال بود این زنگ تلفن از آن زنگها که برایش مایه وحشت شده بود ، نباشد .

گوشی را برداشت و بسا صدای افسرده‌ای گفت :

— الو . جوابی نیامد . همان‌دق دق فزای را که پیش از آن هم در جریان تلفن‌های پیشین شفته بود ، شنید ، سپس ده و پانزده ثانیه‌ای همه چیز خاموش گشت و پس از آن صدای کلودینا بگوشش خورد .

چشمهایش را بست ، این بار صفحه دیگری بود ... صدای کلودینا چنین می‌گفت :

— من دوست می‌دانی که دوست می‌دارم ... او عزیز ، خنده‌آور است که این حرفها را با تو می‌زنم و از خودم می‌پرسم که چشمهای مرا باز هم کی می‌خواهی ببوسی ، برای اینکه ...

دق دق دیگری به گوشش خورد ... ضبط صوت از حرکت بازداشته شد ... کوشی تلفن در آن سر سیم ، بزمن گذاشته شد ، سپس خاموشی بی‌بیان آمد .

لحظه‌ای بی‌حرکت ماند ، کوشی سیاه رنگ و گرد همچنان بگوشش بود ... هنوز هم صدای کلودینا و لطف و خلوات حرفهای او را می‌شنید ... چشمهای مرا کی می‌خواهی ببوسی ...؟ او را ، در آن لحظه‌ای که این حرفهای شیرین از لبانش بیرون می‌آمد ، به‌یاد می‌آورد ... هر دو روی کانه‌پاشی نشسته بودند و چشمهای درشت قهوه‌ای‌رنگ کلودینا برق می‌زد ... سپس کلودینا چشمهایش را بست و او بر پلکهایش بوسه زد و مژگان کلودینا لبهای او را نوازش داد و در آن هنگام احساسی به‌او دست داد که هرگز نشناخته بود ... و این حادانه در همان شبی که شام نامزدیشان را خورده بودند ، در آپارتمان دختر جوان رخ داده بود ... و بیشتر از یک هفته از آن روز نمی‌گذشت .

و در سراسر آن شب ، عصر بی‌شرف و پستی همه حرفهای آندو را ضبط کرده بود !

گوشی تلفن را گذاشت . عکس‌العمل خودش را در برابر نخستین تلفنی که زده شده بود ، به یاد آورد : همانند به پلیس خبر داده بود و پلیس را یاری داده بود که برای پیدا کردن محل و منشاء تلفن‌هایی که ممکن بود پس از آن زده شود ، دستگاهی در خانه او روبراه کند دومین و سومین و چهارمین تلفنی را هم که زده شده بود ، به یاد آورد و هیچ‌بار پلیس چیزی پیدا نکرد .

این بار ، حتی این زحمت را هم به خودش نداد که به پلیس خبر دهد ... مرده شو بی‌برده‌شان ! ...

از سالون وسیع گذشت ، به بار کوچکی نزدیک شد و گیلانی بوریون برای خودش ریخت . نیمی از آن را خورد ، و گیلانی پدمت به خوابگاهش رفت ... چندان خسته و فرسوده بود که در اثنای بالا رفتن از دو پله‌ای کسالون را از خوابگاه جدا می‌کرد ، نزدیک بود به زمین بخورد .

بدقت گیلانی را روی میز خواب گذاشت ، کتفش را در آورد و روی کانه‌پاشی کوچک بغل تخت‌خواب انداخت . کشش با صدای گنگی روی موکت بزر افتاد ... سپس گرم کراوات و یخه پیراهنش را باز کرد و روی تخت‌خواب پهن شد به‌بقیه دلش می‌خواست خوابش ببرد اما مغزش آماده نبود . تصویر کلودینا و منظره شام نامزدی در ذهنش به هم فشار می‌آوردند و خواب را از چشمهای او می‌رانند ... آن شب گرفتارچه ازدحامی شده بود ! تا دیرگاه برای آماده کردن پرونده «فلانتز» کار کرده بود ، سپس ،

بجمله ، بتمدد خرید هدیه نامزدی برای کلودینا ، به زراه افتاده بود . مغازه‌های شیک بسته بود ، اما سرانجام دکاس کوچکی پیدا کرده بود که اجناس ر امته و وارده از سرزمین چین می‌فروخت و هنوز باز بود ... بسرعت آن گوشواره را خریدم بود ... و آن را در عوض مدتی کمتر از یک دقیقه برگزیده بود ... و افسوس خورده بود که بیشتر از دلار نود و پنج سنت اضافه «عوارض محله» قیمت ندارد .

کلودینا ، در آپارتمان کوچکی که داشت ، او را با بوسه گرم و درازای پذیرفت ، صورت او را با کف دستهای نیم‌گرمش نوازش داد ، سپس ، او را کشان‌کشان به آتیزخانه کوچک برد و در جوجه‌ای را که کباب شده بود ، سر سفره آورد ...

بالحن عنبرخواهانه گفت :

— خودم نپختام ... پخته و آماده از بازار خریدم .

در آن اثنا که از این سر میز چشم به تماشای او داشت ، گفت :

— چه چیز لذیذی ! اما مزه چیزی را که می‌خورد ، دریافت . چنان مسحورکننده دلبرانه و سرشار از لطف او بود که توجهی به این چیزها نداشت ... خدایا کلودینا غذی خود را یا چه لطف و ملامحتی از ظرف بر می‌داشت و بدهان می‌گذاشت و دستش را با چه ناز و دلبری به سوی فنجان جای‌اش می‌برد ! ... زیبایی کدم گوز و قیافه این زن که هر دم رنگ و جلوه دیگری پیدا می‌کرد ، برای او مایه حیرت جاودانی بود ... وقتی که لیخند می‌زد ... و تقریبا هر دم لیخند می‌زد ... چهارش روح و رنگی پیدا می‌کرد ... و وقتی که لیخند نمی‌زد ، سخت زیباتر بود ... چشمهای زیبای تیره و حواسی سرشارش دهنش در آن لحظه ، از غم فراری حکایت داشت .

پس از شام ، گوشواره را در جریان آئینی که برای خنده بود ، به‌او داد ... پسترس او رفت ، بازوهایش را از زیر بازوهای او عبور داد و دستهای بی‌تاش را جلو او نگه‌داشت و گفت :

— کدام یکی را می‌خواهی ؟

لبانش را نرم نرم بر بندهای دست چپ او نهاد و گفت :

— این یکی را می‌خواهم . انگشتانش را باز کرد و ساره آیرینگ گوشواره و جفت وست نقره‌ای آن را نشان داد ... کلودینا دل از دست داد . دست دیگر او را بوسید و او لنگه دیگر گوشواره را نشان داد ، دستهایش را بر کمر او حلقه زد و او را تا جلو کینه کوچکی برد که بغل کانه‌پاشی گذاشته شده بود ... و کلودینا ، در برابر نگاههای او گوشواره‌ها را زینت پوست صدف‌گونه گوشهایش کرد .

ستاره‌های آیرینگ کاملاً او می‌آمد ... گوئی که «اد» ساعتی‌درازی را حرف انتخاب آن کرده بود . گفت :

— از آن چیزهای شیشه‌ای است ... وقت بیشتری خواهم داشت و بی‌حقیه نامزدی خواهم رفت ... کلودینا گفت :

— حیرت آور است ... و توهم بجمله ، بتمدد خرید هدیه نامزدی برای کلودینا ، به زراه افتاده بود . مغازه‌های شیک بسته بود ، اما سرانجام دکاس کوچکی پیدا کرده بود که اجناس ر امته و وارده از سرزمین چین می‌فروخت و هنوز باز بود ... بسرعت آن گوشواره را خریدم بود ... و آن را در عوض مدتی کمتر از یک دقیقه برگزیده بود ... و افسوس خورده بود که بیشتر از دلار نود و پنج سنت اضافه «عوارض محله» قیمت ندارد .

حیرت آور هستی ، اد ، عزیزم ... (عکسش در آئینه لیخند تابناکی بروی او می‌زد ) در اینهمه مدت کجا پنهان شده بودی ؟

— منتظر تو بودم . مستحکرم ، عزیزم . اما شوخی نمی‌کنم ... حقیقتا دلم می‌خواست بدانم کجا بودی ... در عرض این مدت ، ممکن بود زنی به تورت بزند .

— حقیقتا می‌خواهی بدانی ؟

— بله ، حقیقتا ... کلودینا ، در آپارتمان کوچکی که داشت ، او را با بوسه گرم و درازای پذیرفت ، صورت او را با کف دستهای نیم‌گرمش نوازش داد ، سپس ، او را کشان‌کشان به آتیزخانه کوچک برد و در جوجه‌ای را که کباب شده بود ، سر سفره آورد ...

بالحن عنبرخواهانه گفت :

— خودم نپختام ... پخته و آماده از بازار خریدم .

در آن اثنا که از این سر میز چشم به تماشای او داشت ، گفت :

— چه چیز لذیذی ! اما مزه چیزی را که می‌خورد ، دریافت . چنان مسحورکننده دلبرانه و سرشار از لطف او بود که توجهی به این چیزها نداشت ... خدایا کلودینا غذی خود را یا چه لطف و ملامحتی از ظرف بر می‌داشت و بدهان می‌گذاشت و دستش را با چه ناز و دلبری به سوی فنجان جای‌اش می‌برد ! ... زیبایی کدم گوز و قیافه این زن که هر دم رنگ و جلوه دیگری پیدا می‌کرد ، برای او مایه حیرت جاودانی بود ... وقتی که لیخند می‌زد ... و تقریبا هر دم لیخند می‌زد ... چهارش روح و رنگی پیدا می‌کرد ... و وقتی که لیخند نمی‌زد ، سخت زیباتر بود ... چشمهای زیبای تیره و حواسی سرشارش دهنش در آن لحظه ، از غم فراری حکایت داشت .

پس از شام ، گوشواره را در جریان آئینی که برای خنده بود ، به‌او داد ... پسترس او رفت ، بازوهایش را از زیر بازوهای او عبور داد و دستهای بی‌تاش را جلو او نگه‌داشت و گفت :

— کدام یکی را می‌خواهی ؟

لبانش را نرم نرم بر بندهای دست چپ او نهاد و گفت :

— این یکی را می‌خواهم . انگشتانش را باز کرد و ساره آیرینگ گوشواره و جفت وست نقره‌ای آن را نشان داد ... کلودینا دل از دست داد . دست دیگر او را بوسید و او لنگه دیگر گوشواره را نشان داد ، دستهایش را بر کمر او حلقه زد و او را تا جلو کینه کوچکی برد که بغل کانه‌پاشی گذاشته شده بود ... و کلودینا ، در برابر نگاههای او گوشواره‌ها را زینت پوست صدف‌گونه گوشهایش کرد .

ستاره‌های آیرینگ کاملاً او می‌آمد ... گوئی که «اد» ساعتی‌درازی را حرف انتخاب آن کرده بود . گفت :

— از آن چیزهای شیشه‌ای است ... وقت بیشتری خواهم داشت و بی‌حقیه نامزدی خواهم رفت ... کلودینا گفت :

— حیرت آور است ... و توهم بجمله ، بتمدد خرید هدیه نامزدی برای کلودینا ، به زراه افتاده بود . مغازه‌های شیک بسته بود ، اما سرانجام دکاس کوچکی پیدا کرده بود که اجناس ر امته و وارده از سرزمین چین می‌فروخت و هنوز باز بود ... بسرعت آن گوشواره را خریدم بود ... و آن را در عوض مدتی کمتر از یک دقیقه برگزیده بود ... و افسوس خورده بود که بیشتر از دلار نود و پنج سنت اضافه «عوارض محله» قیمت ندارد .

و همان‌دراخت که او دست‌خوش همان احساس است و یک جسم سیال افسونگرانه‌ای آندورا به یکدیگر پیوند داده است .

زیر لب گفت :

— اد ، سخت مرا بفشار ... با من بمان ، همیشه بامن بمان ... رفتند و روی کانه‌پاشی نشستند و یکدیگر را تنگ در آغوش گرفتند و بهمان حال ماندند ... و اد پشت سرهم بر پلکهای او بوسه داد ...

گفت :

— هرگز از من جدا نشو ... و ناگهان گفتی ترسی در لحنش پیدا شد ... همیشه بامن بمان ، اد .

و کاری که پس از آن کردند ، بستن ، طبیعی بود . نخستین بار بود ... کمال دو جانبه‌ای بود ... هان هرگز گمان نبرده بود که چنین عشقی ... چه برای او ، چه برای دیگران ... ممکن باشد .

آن شب ، نخستین شب آن شهای اعجاز‌آمیز بود ... در ظرف دوسه روز نامزد شدند ، زن و شوهر شدند و هر دو در موج زندگی سرشار از سعادت که تا آندهم هرگز نشناخته بودند ، غوطه‌ور شدند .

و بعد ، ناگهان ، درست به آن شدت و سرعت ، همه چیز بیابان رسید . بی‌اختیار همه این چیزها را به یاد می‌آورد . مطلقاً نمی‌توانست جلو این اندیشه‌ها را بگیرد . یا شد ، کمی بوریون برای خودش ریخت و خورد . بدترین می‌دهد : زمان ، کاری که دارم ، مردم ، مکان و محل از یادم می‌رود . درست نمی‌دانم چه حادثه‌ای به سرم می‌آید ... اما کاملاً از این بابت خوشحال هستم .

— من هم خوشحال هستم ، اد عزیزم . آهسته در آغوشش برگشت و بوسه التهاب آلودی بر دهان او داد . بوسه درازی بود سرشار از لذت و خلایوت و معنی ... یکدیگر را تنگتر در آغوش فشردند و بیستانه‌های زیبایش در زیر فشار سینه هان خرد و خمیر شد ... یک‌بار دیگر در برابر مجزئه حضور این زن که زندگی او را — در جریان این مدت کوتاهی که از آشنایشان می‌گذشت — زیر رو کرده بود ، به حیرت افتاد . این زن چیزی بیشتر از هوس و تمنی ، چیزی بیشتر از لذت برخورداری از زیبایی‌اش ، چیزی بیشتر از لذت کشف و جوه دیگر شخصیتش ، برای او به‌ارمغان آورده بود ... چیزی برای او به‌ارمغان آورده بود که از شناختنش چشم پوشیده بود . عشق‌بری او به‌ارمغان آورده بود ... گفت :

— او ! خدایا ! کلودینا ! ... و در آن لحظه بود که بر چشمهای او بوسه داده بود ، بی‌آنکه حسش بزند این برخورد چه آشفتنکی و شورری در دوزش بر خواهد انگیزخت ... پوست‌نرم و چشم تابناک کلودینا ، در زیر لبهایش ، چنان حسی در او به‌بار آورد که هرگز ندیده بود . در آن لحظه چنان به نحو عمیقی زیبایی او را به تصاحب درمی‌آورد که گفتی این خاطره تا قیامت در دلش نقش خواهد بست .

«تاتمام»

### گفتی در قسمت دوبلاژ

بخش ۲۱

نیز پیدا می‌کنند ، بدین معنی که در صحنه‌هایی می‌باید این‌دو با هم روبرو شوند و صحبتی هم با یکدیگر داشته باشند .

برای مثال ناصر صدق‌الجلی در «پیتون پلیس» گوینده نقش‌های «مارتین پیتون» و «لی‌ویر» بود و در صحنه‌هایی کارشان به‌دعوا و مرافعه نیز می‌کنید . در این هنگام تنها «فن» کرده‌های مسئله بسود ، یعنی صدای «پیتون» روی نواری و صدای «لی ویر» روی نوار دیگری ضبط می‌شد و سپس هر دو نوار روی نوار واحدی پیاده می‌شدند . علاوه بر این نقش‌ها ، مدق‌الجلی گویندگی نقش‌های «جرج اندرسون» ، «جو چرانک» و «برادران «مارکاهام» را نیز به‌عهده داشت .

دیگر از این چند نقش‌ها زهره شکوفنده است که در فیلم «کله‌کشان» به‌جای سه بچه خانواده صحبت می‌کرد . صدای زهره را از شش سالگی به‌جای «هیلی میلز» شنیدیم و می‌تواند گفت که با «هیلی میلز» بزرگ شده است . او علاوه بر «کله‌کشان» ، در مجموعه «پیتون» به‌جای «آلیسون» و «کارولین» و «راسل» نیز صحبت کرده است .

معمولا گویندگان فیلم‌ها در مرزهای سنی مشخصی می‌توانند صحبت کنند ، یعنی یا نقش جوان یا میان‌سالان و الی آخر . اما هستند گویندگانی که در تمام مرزهای سنی صحبت می‌کنند . از این میان می‌توان از عسکری نام برد . صدای او را چه بسیار از دهان پیرمردهای فیلم‌های مختلف مثل «الای کارسون» مجموعه «پیتون» و «پرفسور فامبلیز» مجموعه «پس دریا» شنیدیم .

کارکردن در محیط دوبلاژ برای آدم‌های بزرگ آسان نیست ، دیگر چه رسد به بچه‌ها .

برای ایفای رل کودکان معمولا از خانم‌های دوبلور استفاده می‌شود و از این میان می‌توان از تریا حمیدی که بیشتر به‌جای پسر بچه‌ها صحبت می‌کند و ناهید امیری و مینو عزیزی نام برد .

ناهید ، به وجود این که هفتده سال بیشتر ندارد ، نه سال است که گویندگی فیلم می‌کند و از آن‌جا که به‌سنی نرسیده که عضو رسمی سندیکای دوبلورها باشد ، عضو افتخاری این سندیکاست .

مینو عزیزی هم که صدایش را به‌جای «مارک» پسر شش ساله قهرمان فیلم «آقا خرسه» می‌شنویم ، گویندگی نقش‌های دیگری را چون «سوزان» در «روزهای زندگی» ، به‌عهده دارد .

ناگفته نماند که گاهی گویندگان فیلم نقش‌هایی را به‌عهده می‌گیرند و کاملاً هم از عهده اجرایش برمی‌آیند که کاملاً با تصویری که ما ، اگر آن‌ها را بشناسیم ، از آن‌ها داریم ، متفاوت است .

برای مثال می‌شود از پروین ملکوتی یا بقول خودمان قمر خانم نام برد که در «پیتون پلیس» گویندگی نقش «استلا چرانک» را که نقش احساساتی بود به‌عهده داشت .

### ایرا فاقد ...

بقیه از صفحه ۳۸

در این لحظه هرمنند دیگر انسانی نیست با غرایز معمولی ، بلکه در برابر نیروی فزاینده هنر در عصب و خون خوش ، به‌موجودی بدل می‌شود که در چهارچوب هنر ، همه چیز را جستجو می‌کند . مدینه فاضله او تکاپو در چهار چوب هنرست . نیکبختی او آشتی با هنرمند که از او می‌گویم ، در هر اجتماعی کمتر می‌توان سراسر اش را گرفت ، زیرا خیلی کمی هستند هنرمندانی که در برابر هنر چنین بی‌خوش باشند و ، هنرمند که هر چیز را هنر دیگری را نتایید ، بسیار زبون است ، زیرا او شاهد عظمت هنر نمی‌تواند باشد (هنری را که او نتوانسته خلق کند ، و دیگری خلق کرده است) . اینان که همیشه در اکثریتند ، به‌ر وسکان خیمه‌سب بازی می‌مانند ، به‌زیبایرستان بی‌مقدار میان تپی که چیزی را طلب و ستایش نمی‌کنند ، مگر آنکه به‌فریبی و جذب‌های اطرافشان بیافزاید . شوامی می‌گویند : «هنر آئینه روح هنرمند است» . اینان این آئینه را می‌شکنند .

● خوب حالا باز می‌گردیم به «هنر آواز» . شنا که یک خواننده اپرا هستید چه اعتقادی نسبت به آوازهای «فلکلوریک» ، «ترانه» ، «شانسون» و ... دارید ؟ آیا یک خواننده اپرا می‌تواند از این آوازها لذت ببرد ؟

— همچنانکه من در موسیقی و آواز اپرا زندگی می‌کنم ، از موسیقی و آواز فلکلوریک نمی‌توانم جدا باشم ، زیرا در موسیقی و آواز فلکلوریک جوهری هست که در هیچ نوع موسیقی دیگر نمی‌توان سراسر اش را گرفت . البته در «شانسون» ما هم گاه اصالتی وجود دارد ، ولی نه همیشه .

● ممکن است راجع به آوازهای فلکلوریک و ترانه‌های روز بیشتر حرف بزنید .

— آوازهای فلکلوریک را معلوم نیست چه کسی ساخته ، سازنده آن هیچکدام معلوم نیست ، از میان مردم برمی‌خیزد و در میان مردم به‌زندگی خوش ادامه می‌دهد ، ولی اینک فلکلور در معرض خطر جدی است ، زیرا با تغییر نظام‌های اجتماعی و نیز پدید آمدن وسایل ارتباط جمعی فلکلور دیگر نمی‌تواند مثل گذشته به‌زندگی خود ادامه دهد ، در نتیجه هر سال شاهدیم که در تمام دنیا کنگره‌های بزرگی برای حفظ فلکلور تشکیل می‌شود . «شانسون» اما عمری ندارد ، در یک روز بنا به‌خواست و سلیقه روزبه‌وجود می‌آید و در کوتاهدستی می‌میرد . این ترانه‌ها اغلب مبتذل هستند ، ولی آن‌ها هم که گاه مبتذل هم نیستند ، نمی‌توانند بیش از مدت کوتاهی در میان مردم به‌زندگی خوش ادامه دهند . این ترانه‌ها از جانب افراد شخصی ساخته می‌شوند ، برخلاف ترانه‌های فلکلوریک که سازنده آنها مردم هستند .



نمایشگاه

ایران، مردان باد، آنه‌های خاک از مجله نوول ابرواتور

این نام‌ساینگ‌ها است که از چند هفته پیش در موزه مردم‌شناسی پاریس، در مورد ایران برپا شده و در پایتخت هورفرنگک دنیا، شور و هیجان برانگیخته است. غرض از «مردان باد، آدم‌های خاک» ایران قیاس و دهقانیات، نه‌ایران‌قالی‌های افسانه‌ای و مینیاتورهای عهد صفوی - ایران قرن نوزدهم و آنچه با سنتگران و بافندگان و زیرگیهای ایالات و قبایل و دهکده‌ها و بازارهای از آن باقی مانده است. آشنایی که در این نمایشگاه به‌مرض تماشا گذاشته‌شده، بخصوص اشیاء فلزی، از مایه‌ها، یا تکامل فنی هنر وسیع قرن هجدهم الهام گرفته‌است، اما اکثر آنها از غای لحن شیرین روستایی بهره‌مند است. آلات موسیقی عجیب، لباس‌های فاخر و جواهرات خیره‌کننده نمونه‌هایی از دیگر اشیاء نمایشگاهند. آشنایی که

مشاهده‌های دارند تزلزل‌هنری دوره قاجار را نشان می‌دهند. یک نمایش کوچک سعی و بصری هم این نمایشگاه عالی را تکمیل می‌کند و تماشاگر را در رویای کوهستان البرز، واحه‌های خلیج فارس و مساجد استهبان فرو می‌برد.

اطلام خطر باغ وحش

ساله آلودگی هوا در شهرهای بزرگ‌سمنی، علیرغم اقداماتی که از طرف دولتها به‌عمل می‌آید، خطر کشنده و مرگبار خود را روز بروز بیشتر نشان می‌دهد و بر فوریّت و جدیّت مسأله می‌افزاید. این بار باغ وحش «آستین» آینه‌ی نیویورک است که از پاریس به‌مسافرت می‌آورد. درجه سمومیت هوای نیویورک به‌سستی رسیده است که حیواناتی که در هوای آزاد نگهداری می‌شوند، از چند ماه مسموم می‌شوند و می‌میرند.

ماجرای از رستمان گذشته آغاز شد که سنگ بوزینگ یک‌ماهه کم‌کم موهایش ریخت و اشتها و هماهنگی حرکاتش را از دست داد. حیوان را به مرکز حیوانات بیمارکالج پزشکی نیویورک فرستادند. اما فرمای آن روز مسور پلنگ مرد می‌آن‌که علت مرگش تشخیص نماند. سه ماه بعد، برادر همیسن بوزینگ را در قفس فلج شده یافتند. آثار هیچ‌گونه بیماری در او پیدا نشد ولی تجزیه خون و آزمایش موهای ریخته‌اش نشان داد که مقدار فوق‌العاده زیادی سرب و روی در بدنش وجود ندارد. اینجا بود که سرآغاز چند بوزینگ اولی رفتند و پس از آزمایش دریافتند که او نیز به‌مرض سمومیت سرب مبتلا بوده است. بوزینگ دوم پس از شش هفته معالجه شد سمومیت خوب شد، او را به‌باغ وحش فرستادند ولی پس از چند هفته دوباره فلج شد و اکنون تحت معالجه است. این دو واقعه موجب شد که مرکز حیوانات بیمار دست به تحقیق مفصلی در مورد حیوانات باغ وحش بزند و دریابد که تعدادی مار هم به‌مرض فلج مرده‌اند و در بدن آنها هم مقدار زیادی سرب دیده‌شده، همچنین در بدن و موها و پرهای

حیوانات دیگری که در هوای آزاد بسر می‌برند، مثل چند جغد که پرهاشان ریخته و اکنون تحت‌درمان قرار دارند. نتیجه‌گیری پزشکی این است که سرب موجود در بدن حیوانات فوق از راه تنفس هواست. به عبارت دیگر، تصفیه‌خانه‌های نفت مسأله سرب سی مخصوصی به بزرگ اضافه می‌کند که موقع احتراق از «اکزوست» اتومبیلها خارج می‌شود و همراه با هوا به‌ریزها داخل می‌شود. فشر هم بغداد الیم ...

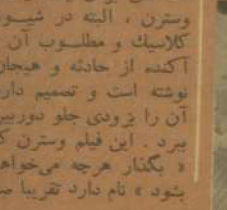
موسیقی بلوی

در دیسای متسین امروز که فرهنگ و هنر به اوج اعتلای خود نزدیک می‌شود، بسیاری از موسیقی‌شناسان، به دنبال کشف موسیقی‌های بلوی اقوام و قبایل وحشی و نیمه‌وحشی و یا موسیقی دور افتاده و متروک تمدنهای قدیم برخواستند و در کاوش خود به گنجها و ذخایر با ارزش دست نه‌خورده‌ای رسیدند. اولیویسمان و پیرولز، از این دست‌اند اما آنکه بیش از بقیه و پنج سال از عمر خود را وقف کشف و شناخت این قبایل موسیقی‌ها کرده است، «ژیلبر روزه» فرانسوی است که بخصوص اساس کارش را بر موسیقی آفریقایی قرار داده «روزه» به دنبال این جست و پنج سال تحقیق، نظر خود را در یک جنبه خلاصه کرده است: اگر در نیای موسیقی «تفکر وحشی» وجود داشته باشد، هرگز «وحشی» تفکر وجود ندارد. روزه در تحقیقات خود ضمن کشف مایه‌ها و لحن‌ها و نواهای خارق‌العاده، آلات موسیقی جالبی نیز پیدا کرده است که پاره‌ای از آنها حتی می‌توانند منشاء آلات موسیقی مدرن غربی باشند. و جالب آنکه بعضی از این آلات هم زهی است و هم ضربی. ژیلبر روزه مجموعه اکتشافات خود را «موسیقی مردمی» می‌داند.

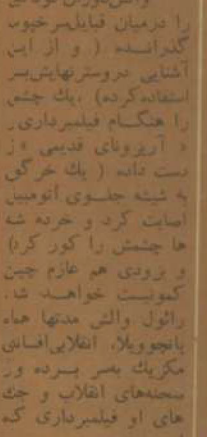
مردی یک چشم با

فیلم ۱۳۰

رائول والش، ۵۸ ساله، از نخستین پیشگامان سینمای آمریکا است که هنوز در کمال قدرت و سرزندگی راه خود را - هر چند که به تاریخ پیوسته است - ادامه می‌دهد. والش که کارش را از ۱۹۰۵ با گریمیت آغاز کرد، هم اکنون ستاروبی سیصد صفحه‌ای برای یک فیلم وسترن، البته در شیوه کلاسیک و مطلوب آن، آکنده از حادثه و هیجان نوشته است و تصمیم دارد آن را بزودی جلو دوربین ببرد. این فیلم وسترن که «بگتار هرچه می‌خواهد» بشود، نام دارد تقریباً با



زیرا در کار او، گذشته از جنبه محض موسیقی، یک جنبه مردم‌شناسی هم وجود دارد. روزه بتدریج در طول سالها، نه صفحه بزرگ از این «موسیقی مردمی» را به‌منظر رسانده که عبارتند از: سارونگ - درام موزیکال از موسیقی جاوه موسیقی بودایی کره موسیقی باندا - جمهوری آفریقای مرکزی موسیقی سنتی پولینزی موسیقی برسر - اطلس علیا موسیقی گرم ساحل عاج موسیقی سنتی از سیکیم موسیقی آفریقای غربی موسیقی سرخپوستان برزیل موسیقی بولی از گویان



جنبشی عجیب

پنهانی در شوروی

بست و شش ساله از نابودی نازسم، گریمیت و پنهانی در شوروی دست به فعالیت زده است. این‌ها که نام «وطن‌پرستان روس» دارند، بولتی منتشر می‌کنند که به‌ویژه ماشین تحریر نوشته‌شده و مضامین توزیع می‌شود نام بولتن آنها «حرفهای» است. «وطن‌پرستان روس» در بولتن خود از شمار تزاری «روسه زرا» و غیرقابل تقسیم «حدیثت» می‌کنند و از مردم می‌خواهند که برای نجات ژان مید که در خطر اختلاط است به‌یا خیزند.



قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹: صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان «هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا: هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت فرخنده طایری سریع، راحت و مطمئن یافتند. در سال ۱۳۵۰ هم یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری را خواهد داشت







کانادادرای  
نوشابه جهانی  
نشاط آفرین

